

چاپ یازدهم



اسرار موفقیت

این کتاب
تحول فکری، کامیابی و موفقیت
را برای کسانی که آن را برای
به کار بستن - نه دانستن! -
مطالعه کنند به ارمغان
می آورد.

الحمد لله
الکامل

● سید مرتضی مجتهدی سیستانی

جلد دوم

اسرارِ موفقیّت

جلد دوم

سید مرتضیٰ مجتہدی

سرشناسه : مجتهدی، سیدمرتضی، ۱۳۳۳ -
 عنوان و نام پدیدآور : اسرار موفقیت / سید مرتضی مجتهدی
 مشخصات نشر : قم : الماس، ۱۳۹۳.
 مشخصات ظاهری : ج ۲ : ۲۴ × ۱۷ س.م
 شابک : 978-964-775-33-26 ۱۲۰۰۰۰ ریال
 وضعیت فهرست نویسی : فیپا
 موضوع : موفقیت
 موضوع : موفقیت -- جنبه های مذهبی -- اسلام
 رده بندی کنگره : ۱۳۸۸ م ۳ ف / ۶۱۸ Bz
 رده بندی دیویی : ۱۵۸/۱
 شماره کتابشناسی ملی : ۱۹۵۶۲۲۸



اسرار موفقیت ۲ و ۱

سید مرتضی مجتهدی سیستانی

ناشر : نشر الماس

چاپ : نینوا

نوبت چاپ : یازدهم

تاریخ چاپ : فروردین ۱۳۹۵

قطع و صفحه : وزیری / ۴۶۴

تیراژ : ۱۵۰۰ جلد

قیمت : ۱۶۰۰۰ تومان

شابک : ۹۷۸-۹۶۴-۷۷۵-۳۳-۲۶ ISBN

تلفن مرکز پخش:

۰۹۱۹۹۸۵۰۰۸۵ - ۰۲۵۳۲۶۱۳۸۲۳

وبسایت مؤلف: پایگاه علمی المنجی: www.almonji.com

پست الکترونیکی: info@almonji.com

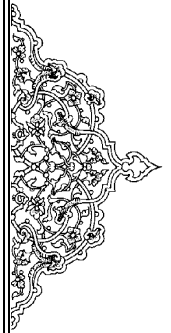
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پیش‌گفتار

برای تکامل روحی، نیاز شدیدی به خودشناسی دارید تا از قدرتهای عظیم روح و روان خود آگاه شوید و با شناخت خویش زمینه‌آشنایی با معارف که روشن‌کننده قلب و جانست، برای شما فراهم شده و معارف عالی و عقاید صحیح را به دست آورید. در این هنگام با علم و آگاهی و معرفت کامل به عبادت و بندگی خداوند پردازید و با خدای خود مناجات کنید تا حلاوت و شیرینی بندگی را دریابید و جاذبه الهی، شما را از جاذبه‌های نفسانی رهایی بخشد.

توجه داشته باشید در صورتی به این مقام دست می‌یابید که عبادت و بندگی شما همراه با تقوا و پرهیزکاری باشد و گرنه عبادت، بدون رعایت تقوا، جز رنج و ملال اثری ندارد. برای رسیدن به مقام تقوا باید کار و کوشش کنید و به سعی و تلاش پردازید؛ زیرا برای دست یافتن به حالت روحی و معنوی، باید زحمت بکشید و از ضعف و سستی پرهیزید.

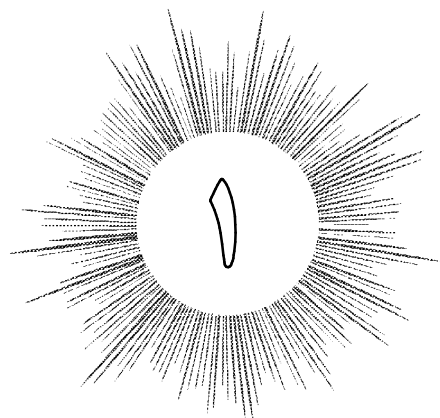
اگر کار و کوشش خود را بی‌اثر می‌بینید و یا معتقد هستید تأثیر چندانی



ندارد، از عالم غیب استمداد کنید و با توسّل به اهل بیت علیهم‌السلام وسیله اطاعت خداوند و ترک گناه را برای خود فراهم کنید و به مقام قرب الهی راه یابید. اگر خود را در دریای بلا گرفتار می‌بینید، کشتی نجات، در دریاست، او به سوی شما می‌آید، شما نیز به سوی او حرکت کنید؛ تا در این صورت عظمت ولایت اهل بیت علیهم‌السلام را دریابید و محبّت اهل بیت علیهم‌السلام سراسر وجودتان را فرا گیرد.

در این هنگام درک می‌کنید راه نجات، اعتقاد به ولایت و داشتن محبّت اهل بیت علیهم‌السلام است؛ چون دوستی خاندان وحی، اکسیر شفابخشی است که هر چه افزونتر شود، روح و روان را پاکتر می‌کند؛ به گونه‌ای که آمادگی باطنی برای حکومت الهی در شما ایجاد می‌گردد و در انتظار فرا رسیدن تحوّل عظیم جهانی به دست پر قدرت حضرت بقیّة الله الأعظم ارواحنا فداء روزشماری می‌کنید و در پرتو این حالت، راز کامیابی و رمز موفقیت را در خود می‌یابید. انتظار به معنای کامل و واقعی آن، اسرار ناشناخته‌ای را آشکار می‌کند که باید با رازداری از آنها نگهداری کنید. اگر بتوانید زبان خود را کنترل کنید، توفیقات شما روزافزون می‌شود و از اسرار موفقیت، آگاهی بیشتری پیدا می‌کنید.

سید مرتضی مجتهدی سیستانی



از فرمایشات حضرت امیر المؤمنین علی‌علیه السلام:

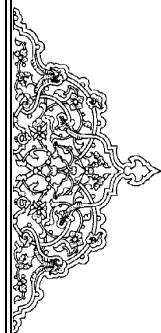
مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ جَلَّ أَمْرُهُ

کسی که نفس خود را بشناسد شخصیت او با جلالت می شود.

خودشناسی یا راه تکامل

کسی می‌تواند از قدرتهای عجیب و شگفت‌انگیز روحی خود استفاده کند که از وجود آنها آگاهی داشته باشد و در صدد بیدار ساختن و بهره‌مند شدن از این قدرتها باشد، و گرنه چگونه می‌تواند از آنها استفاده کند؟ بنابر این انسان برای دستیابی به مقامات عالی روحی و معنوی، باید به خودشناسی رو آورد و به وجود این قدرتها و راه پرورش و تکامل آنها آشنا باشد، تا راه ترقی و پیشرفت برای او روشن شود.

بسیاری از جوانان برای آشنایی با زیباییهای طبیعت، به کوهنوردی و یا مسافرت به کشورهای دوردست می‌پردازند و به خاطر آن زحمتهای فراوانی را متحمل می‌شوند؛ این گونه کارها اگر با برنامه صحیح باشد و بر اثر نشست و برخاست با دیگران از آنان رنگ نگیرند، نشاط تازه‌ای به آنان می‌دهد. ولی مهم‌تر از گردش به اطراف جهان این است که به «سفر خودیابی» بپردازند و بدانند پی بردن به اسرار وجود خودشان، اهمیت بسیار بیشتری از شناخت رازهای سرزمینهای دوردست دارد.



اگر ما بدانیم خودشناسی و آشنایی با قدرتها و نیروهای نهفته در درون ما در خودسازی و تکامل ما دارای نقش مهم و اساسی است، بیشتر به آن اهمیت می‌دهیم.

خودشناسی، نه تنها برای تکامل و پیشرفت بسیار لازم است؛ بلکه می‌توان گفت: برای دست یافتن به حالات روحی و معنوی، ثمربخش‌ترین و پرسودترین نوع معرفت از انواع معارف است.

به همین جهت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند:

مَعْرِفَةُ النَّفْسِ أَنْفَعُ الْمَعَارِفِ.^۱

شناخت نفس، نافع‌ترین همه معارف است.

زیرا با معرفت نفس، انسان با عواملی که در وجودش هست و در زمینه پیشرفت و تکامل او مؤثرند، آشنائی پیدا می‌کند و موانعی که در وجود او در مورد کسب انواع معارف و ترقی و نجات هست، برای او روشن می‌شود. در این صورت با مقتضیات و موانع راهی که در پیش دارد، آشنائی پیدا می‌کند. و شناخت اموری که مقتضی پیشرفت و همچنین اموری که مانع راه هستند، از شرایط حتمی تکامل روحی است.

انسان با شناخت آنها، دریچه‌های نور و روشنایی را برای خود می‌گشاید و با انجام مقتضیات و رفع موانع، بزرگترین راه نجات را به دست می‌آورد. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند:

نَالَ الْفَوْزَ الْأَكْبَرَ مَنْ ظَفَرَ بِمَعْرِفَةِ النَّفْسِ.^۲

کسی که به معرفت نفس ظفر یابد، به بزرگترین راه نجات و کامیابی نائل شده است.

با این بیان، روشن شد که شناخت نفس و آگاهی از قدرتهای عظیمی که در

۱. شرح غررالحکم: ۱۴۸/۴.

۲. شرح غررالحکم: ۱۷۳/۶.

او نهفته است، از شرایط ضروری و حتمی برای تکامل است و آگاهی از قدرتهای نفس، اعم از نیروهای سازنده و نیروهای ویرانگر، کاملاً ضرورت دارد.

انسان باید بداند چه چیزهایی نفس او را دربند نموده و چگونه می تواند از آنها رهایی یابد؛ تا خود را از قید آنها آزاد ساخته و قدرتهای نهفته خود را بیدار و فعال نماید.

حضرت امیرالمومنین علیه السلام این گونه انسان را که آشنا با نفس و حالات نفسانی است، «عارف» معرفی می کنند و می فرمایند:

الْعَارِفُ مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَأَعْتَقَهَا وَنَزَّهَا عَنْ كُلِّ مَا يَبْعُدُهَا وَيُوقِئُهَا.^۱

عارف کسی است که نفس خود را بشناسد؛ آن گاه او را (از قید و بند) آزاد نماید و او را از هر چه آن را دور می سازد، پاک نماید.

آنچه در علم بیش می باید	دانش ذات خویش می باید
این بدان کایت شرف این است	نسخه سرّ من عارف این است

فکر و اندیشه، اراده و تصمیم، همت، ایمان و یقین از قدرتهای پرتوانِ نفس شما هستند. آنها را از ضعف و سستی پاکسازی نموده و از قید و بندها آزاد نمائید، و از آنها همچون بال برای پرواز به سوی خوبیها و نیکیها استفاده کنید.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

إِنَّ النَّفْسَ جَوْهَرَةٌ ثَمِينَةٌ مَنْ صَانَهَا رَفَعَهَا وَمَنْ ابْتَذَلَهَا وَضَعَهَا.^۲

براستی که نفس گوهری گرانبها است. هر کس او را محافظت کند، او را بلند می نماید و هر کس او را به ابتذال بکشانند، او را پست می کند.

بنابراین گوهر پر قیمت نفس خود را ارج نهید و آن را از آلودگیها پاک نمائید، تا به مقامات عالی معنوی و روحی راه یابید.

۱. شرح غرر الحکم: ۴۸/۲.

۲. شرح غرر الحکم: ۵۲۲/۲.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ تَجَرَّدَ.^۱

کسی که نفس خود را بشناسد، مجرّد می شود.

در این حال نه تنها نفس، انسان را به کارهای زشت تحریک نمی کند؛ بلکه وی را راهنمایی و ارشاد می کند. آن حضرت علیه السلام می فرمایند:

لَا تَعْصِ نَفْسَكَ إِذَا هِيَ أَرْشَدَتْكَ.^۲

هرگاه نفست تو را راهنمایی نمود، با آن مخالفت مکن.

پاکسازی نفس

برای پاکسازی فکر و اندیشه، همت و اراده و قدرتهای دیگر نفس، باید به کوشش و جدّیت پردازید و از اهمال و سستی دوری کنید، زیرا برای اصلاح نفس و آزاد ساختن قدرتهای فراوانی که در آن نهفته است، سعی و تلاش لازم است.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

لَا تَتْرُكِ الْجِتْهَادَ فِي إِصْلَاحِ نَفْسِكَ، فَإِنَّهُ لَا يُعِينُكَ إِلَّا الْجِدُّ.^۳

تلاش در اصلاح نفس خود را ترک مکن، زیرا که در این راه تو را کمک نمی کند مگر کوشش.

با کمال تأسّف، با همه اهمیتّی که این مسئله دارد، به آن کمتر توجّه می کنیم. باید ببینیم مردان خدا چگونه خود را شناختند؟ و چگونه توانستند به مقامات ارزنده راه یابند؟ و چگونه به مقام شرافت نفس رسیدند؟ و ما چگونه می توانیم در راه آنان گام برداریم و به سرنوشتی که آنان رسیدند، دست یابیم؟

۱. همان کتاب: ۱۷۵/۵.

۲. همان کتاب: ۲۸۲/۶.

۳. همان کتاب: ۳۱۵/۶.

پاسخ این سؤال را حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در ضمن کلامی گویا چنین بیان فرموده‌اند:

عَوِّذُ نَفْسِكَ فِعْلَ الْمَكَارِمِ وَتَحْمِلُ أَعْبَاءِ الْمَغَارِمِ، تَشْرُفُ نَفْسَكَ.^۱

نفس خود را به انجام کارهای پسندیده و به تحمل رنج غرامتها عادت ده، تا نفس خود را بلند مرتبه گردانی.

بزرگان ما به این گفتار پر معنی، لباس عمل پوشانند و به مقام شرافت نفس که خودسازی و خودشناسی است، رسیدند. ما نیز اگر اعمال پسندیده را انجام دهیم و زحمت انجام کارهای مشکل را تحمل کنیم، با مرور زمان به خود شناسی و مقام والای انسانیت - که شرافت نفس است - دست می‌یابیم.

خودشناسی و مکاشفه

از بزرگترین رازهای خودشناسی این است که بدانیم: نفس مجمع اضداد است و همچون کانونی که افراد نیک و بد را در خود جای می‌دهد، نفس نیز خوبیها و بدیها را در خود جای می‌دهد. نفس می‌تواند دوستی و دشمنی با یک فرد یا یک موضوع را در خود قرار دهد. می‌تواند افکار، اندیشه‌ها و عقاید صحیح و اشتباه را در خود جمع کند. بنابراین با آگاهی از این حقیقت، تا نفس به مراحل عالی نرسیده و تکامل نیافته باشد، نمی‌توانیم همه آثار و دریافتهای او را صحیح و سالم بدانیم. برای توضیح مطلب می‌گوئیم: دریافتهای نفس و مکاشفات، به طور کلی به سه دسته تقسیم می‌شوند:

۱- مکاشفات رحمانی

۲- مکاشفات شیطانی

۳- مکاشفات نفسانی



۱- مکاشفات رحمانی، از الهام ملائکه سرچشمه می‌گیرند. اگر چه اندک و کمیابند، ولی دارای حقیقت بوده و صحیح هستند.

۲- دسته دیگر از مکاشفات را، عوامل شیطانی ایجاد می‌کنند و بر فرض در موردی یا در مواردی خبر صحیح و درستی را ارائه دهند، نباید به آنها اعتنائی کرد و گرنه کم‌کم در انسان نفوذ نموده و بر او مسلط می‌شوند و با مرور زمان، انسان به این گونه مکاشفات خو می‌گیرد و شیطان نیز به القاء این گونه مکاشفات بر او عادت می‌نماید.

چه بسیار انسانهایی که بر اثر عدم علم و آگاهی و دور بودن از راهنماییهای حیاتبخش خاندان وحی، خود را به این گونه مکاشفات و خیالات آلوده ساختند و عمر خود را به گمان آن که دارای بزرگترین حالات روحی و معنوی هستند، از دست دادند.

۳- دسته سوّم، مکاشفات نفسانی هستند. صحت این گونه مکاشفات و بطلان آنها بستگی به صفای نفس و نورانیت آن دارد. اگر کسی همچون سلمان و ابوذر به درجه کمال رسیده باشد، همه مکاشفات او صحیح است. ولی اگر به تکامل نرسیده باشد، چون افکار، اندیشه‌ها و اعتقاداتی که در اعماقِ نفس او وجود دارد، در مکاشفات و دریافتهای نفسانی او مؤثر هستند صحت مکاشفات او بستگی به ارزش افکار و عقاید او دارد.

بنابر این انسان نمی‌تواند صحت مکاشفات خود را در صورتی که اعماق وجودش را از اعتقادات و افکار و خیالات اشتباهی که در او انباشته شده پاک نساخته، تضمین کند.

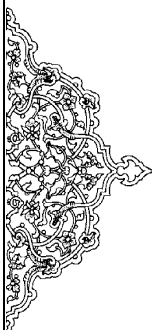
زیرا مکاشفات نفسانی در بسیاری از موارد، از آنچه در نفس انباشته و نگه داشته شده است، سرچشمه می‌گیرد و چون نفسهایی که به تکامل راه نیافته‌اند، مجمع حق و غیر حق و کانون امور صحیح و باطل هستند؛ نباید به هر گونه مکاشفه‌ای اعتماد و اعتقاد پیدا نمود. و همان بهتر که به جای توجه به این گونه مکاشفات و الهامات، به سوی تکامل و خود سازی بر مبنای راهنماییهای

اهل بیت علیهم السلام که آشنا با تمامی اسرار وجود هستند، روی آوریم. بنابراین هر که جویای به دست آوردن مکاشفات و تشنه دارا بودن این حالات است، لازم است اول به «خود سازی» بر مبنای موازن مکتب وحی بپردازد؛ تا نفس و هواهای آن در مکاشفات او نقشی نداشته باشند.

نمونه‌ای از خودشناسی در غرب

در بعضی از کشورهای غرب، برای ورود به مراکز آموزشی، دانشگاه‌ها و... دانشجویان را تست می‌کنند و از پاسخ آنها به سؤالات گوناگونی که از آنان می‌کنند، بدست می‌آورند که از نظر استعداد روحی، در چه زمینه‌ای بیشتر آمادگی دارند و پیشرفت آنان در کدام قسمت از علوم و حرفه‌ها بهتر و بیشتر است، و پس از آن که روشن شد برای کدام رشته از علوم یا کدام یک از حرفه‌ها بیشتر آمادگی دارند، آن رشته را برای آنان برمی‌گزینند.

این نوع خودشناسی گرچه فوایدی را در بر دارد و مانع از هدر رفتن بسیاری از انرژی‌هایی که باید در راه صحیح مصرف شود، می‌گردد؛ ولی اکتفا نمودن به آن تا آخر زندگی و ادامه دادن راهی که در جوانی آمادگی بیشتری برای آن داشته‌اند، همانند این است که شخصی در جوانی برای آگاهی از سلامت جسمی خویش، خود را چک کند و تا کهنسالی نیز به آن اکتفاء نماید! این گونه شناخت، فقط برای محدوده‌ای از زمان - نه تمام عمر - کافی است. چون همان گونه که می‌دانیم قدرتهای درونی و روحی انسان، گاهی از کودکی یا جوانی در انسان هویدا است و گاهی مرور زمان و افزایش عقل و تجربه، قدرتهای بزرگی را در بزرگسالی و کهولت در برخی از افراد آشکار می‌کند. بنابراین، انسان باید همیشه در تلاش باشد که از قدرتهای نهان و نهفته خود، آگاهی داشته باشد و آنها را آشکار کند. مگر نه این است که بعضی از نوابغ در کهنسالی به نبوغ رسیده‌اند.



بنابر این کسی که در تست هوش در حدّ یک معلّم و آموزگار از نظر قدرت استعداد برخوردار بوده است، نباید تا آخر عمر خود را یک آموزگار بداند؛ بلکه باید با الهام از مکتب انسان ساز اهل بیت علیهم‌السلام توجّه داشته باشد خداوند مهربان خصلتها و ویژگیهایی در او آفریده است که با استفاده از آنها می‌تواند درهای جدیدی از استعداد و شکوفایی را به سوی خود باز کند.

تلقین، همّت عالی، توبه و از این گونه ویژگیها است.

به عنوان نمونه، انسان می‌تواند بر اثر توبه، به قدرت نیروی عظیم - تبدیل - که در او نهفته است، راه یابد و به انسانی جدید، با قدرتهایی تازه و بزرگ تبدیل شود. مسئله تلقین، اراده و همّت عالی که در کلمات انسان سازِ خاندان وحی، درسهای سازنده‌ای در پیرامون آنها به انسانها آموخته‌اند، نیز همین گونه هستند.

بنابر این با وجود این گونه ویژگیها، اگر به آنها توجّه نداشتیم و به خاطر شناخت قدرتهای خود در محدوده‌ای از زمان، اگر در تمام عمر خویش به آن اکتفا کنیم، در اشتباه خواهیم بود. ما باید همیشه به بررسی نفس و تحولات آن توجّه داشته باشیم، تا بینشی دور اندیشانه از نفس خود داشته باشیم.

پس خودشناسی در برهه‌ای از زمان، دلیل بر خودشناسی و خودسازی در تمام عمر نیست؛ بلکه باید برای خودشناسی و خودسازی، با دور اندیشی همیشه در فکر نفس و مالکیت بر آن باشیم.

حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرمایند:

إِنَّ الْحَازِمَ مَنْ قَيَّدَ نَفْسَهُ بِالْمُحَاسَبَةِ وَمَلِكَهَا بِالْمُغَاضَبَةِ
وَقَتَلَهَا بِالْمُجَاهَدَةِ^۱

به راستی که دور اندیش کسی است که نفس خود را به وسیله محاسبه دربند کشد و با غضب نمودن بر نفس، مالک آن شود و با مجاهده آن را بکشد.

۱. شرح غررالحکم: ۵۵۸/۲.

بر اثر دور اندیشی، محاسبه و مغاضبه نفس، تحولاتی در نفس انسان پدید می‌آید که تستهای زمان گذشته ارزش خود را از دست می‌دهند. پس با دگرگونی‌هایی که در نفس پدید می‌آید و با تجدید شخصیتها بر اثر کارهایی که بر نفس شده، باید به تستهای جدید دست زد؛ همان گونه که باید چک نمودن بدن را با گذشت زمان، تکرار نمود.

به این جهت، روانشناسان، راه‌های گوناگون دیگری را برای فرار از آشفته‌گیهای روحی، و سامان دادن به زندگی ارائه می‌دهند: قدرت تصویر و تصوّر، تجسم، تلقین و اراده از راه‌های مهمی است که آنان به آنها تکیه می‌کنند. همه حقایقی که تازه به آن راه یافته‌اند، پیشوایان ما از دیر زمان به ما آموخته‌اند. بنابراین ما نیازی به تازه یافته‌های آنان که با یافته‌های خود همراه ساخته‌اند، نداریم. ما هیچ گونه نیازی به آنچه «دون خوان» و «کاستاندا» تجربه کرده و نوشته‌اند، نداریم. همان بهتر که آنان جادوگران سرخپوست آمریکا را به دام بیندازند.

همان گونه که احتیاجی به راهنماییهای «ماهاریشی» نداریم. او بهتر است که سیک‌ها و هندوهای هندوستان را تعلیم دهد. ما نیازی به «ذن بودیسم» و چماقهای «پیران» نداریم. همان بهتر که آنان طریقت «ذن» و «گوان» را به گاوپرستان بیاموزند. ما نه به «بصیرت» «کریشنامورتی» نیاز داریم و نه به «دندان ببر» او. بهتر این است که آنان از جوانان آگاه ما دندان طمع خویش را بکنند.

عوامل خودشناسی:

۱- نقش اراده در خودشناسی

اگر هوای نفس خود را قوی و با صلابت می‌دانید، برای آن است که تصمیم و اراده شما درباره خود سازی ضعیف است. شما مردانه تصمیم بگیرید و با اراده قوی در صراط مستقیم گام بردارید، در این صورت یقین خواهید نمود که نفس شما و هوا و هوس آن مغلوب و مقهور شما هستند.



یقین داشته باشید، با قدرت اراده این حقیقت را در می یابید که نفس شما در برابر تصمیم شما قدرتی ندارد. این حقیقتی است که حضرت امام صادق (ع) آن را این گونه بیان فرموده اند:

صَاحِبُ النَّيَّةِ الْخَالِصَةِ نَفْسُهُ وَهَوَاهُ مَقْهُورَتَانِ تَحْتَ سُلْطَانِ تَعْظِيمِ اللَّهِ وَالْحَيَاءِ مِنْهُ.^۱

کسی که دارای تصمیم و نیت خالصانه است، نفس او و هوای او در پیشگاه سلطنت و بزرگداشت مقام الهی و حیاء از او مقهور هستند.

یعنی کسی که دارای تصمیم خالصانه است، خود را در حال حضور در پیشگاه با عظمت خداوند می بیند و شرم و حیاء مانع او برای انجام کارهای ناپسند می شود. به این جهت نفس او و هواهای نفسانی او مقهور او شده و در اختیار او قرار می گیرند.

بنابراین از قوی بودن نفس خود گله نداشته باشید؛ بلکه از بی تصمیم بودن و از ضعف اراده خود ناراحت باشید و در پی اصلاح آن برآئید.

این گونه نفس را تضعیف کنید

شما تصمیم بگیرید هرگاه گناه و یا کار اشتباهی را انجام دادید در برابر آن، کار خوب و پسندیده ای را انجام دهید. اگر به این برنامه عمل نمایید، پس از چند روز ضعف هواهای نفسانی را در خود مشاهده خواهید کرد.

حضرت پیغمبر اکرم (ص) می فرمایند:

إِذَا عَمِلْتَ سَيِّئَةً فَأَعْمَلْ حَسَنَةً تَمْحُوهَا.^۲

هرگاه کار زشتی را انجام دادی، کار نیکی انجام ده تا آن را نابود کند.

۱. بحار الانوار: ۲۱۰/۷۰، از مصباح الشریعة: ۴.

۲. بحار الانوار: ۳۸۹/۷۱، امالی طوسی: ۱۸۹/۱.

کار پسندیده‌ای که برای جبران کار خطا و اشتباه خود انجام می‌دهید، آثار ناپسند کار زشت را از میان می‌برد. یکی از آن آثار، قدرت هواهای نفسانی است. بنابراین با استفاده از گفتار انسان ساز خاندان وحی، هم اکنون تصمیم بگیرید: هرگاه کار خطایی را انجام دادید، در برابر آن، عمل نیک و پسندیده‌ای را انجام دهید تا اثر کار زشت را نابود کند. این یک کلید مهم موفقیت است که هیچگاه نباید آن را از دست بدهید.

یقین داشته باشید با پیروی از فرمایشات اهل بیت (علیهم‌السلام) راه تاریک برای شما روشن می‌شود، پیچیدگی‌ها برایتان گشوده می‌شود و نفس غالب، مغلوب شما می‌گردد، در این هنگام باور خواهید نمود بسیاری از کارهای غیر ممکن، ممکن است.

اینک داستانی از مرحوم میرزای قمی که از چهره‌های درخشان دین است، می‌آوریم تا باور کنید که بسیاری از کارهای غیر ممکن، ممکن است.

پس از فوت مرحوم میرزای قمی رحمه الله علیه، شخصی از اهل شیروان همیشه در مرقده مرحوم میرزای قمی حاضر می‌شد و مانند خدام در آن بقعه خدمت می‌کرد، بدون آن که کسی به او مزد دهد، یا آن که او را بر این کارگماشته باشند. و چون این عمل خلاف مرسوم بود، علت خدمتگزاری او را جویا شدند.

او گفت: من مردی از اهل شیروان هستم و از ثروتمندان آن شهر بودم. خود را مستطیع حج دیدم و به اراده حج بیت الله الحرام، لباس سفر پوشیده و از شهر خارج شدم.

پس از رسیدن به مکه معظمه و انجام اعمال حج، از راه دریا برمی‌گشتم. روزی در کشتی برای قضای حاجت لب کشتی رفته بودم. چون نشستم، بند کیسه پول پاره شد و به دریا افتاد. آه پر درد از دل کشیدم و از آن قطع امید نمودم. حیران به منزلگاه خود برگشتم و مقداری از وسائلی که داشتم، سرمایه احتیاجات خویش نمودم تا وارد نجف اشرف شدم و به پناه بی‌پناهان حضرت امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) متوسل شدم.



در یکی از شبها آن حضرت را در خواب دیدم فرمودند: غم مخور، به قم برو و کیسه پول خود را از میرزا ابوالقاسم عالم قمی بخواه که آن را به تو می‌رساند. از خواب بیدار شدم و آن را از عجائب روزگار دانستم. با خود گفتم که کیسه پول من در دریای عمان افتاده و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مرا به شهر قم راهنمایی می‌فرماید!

با خود گفتم: زیارتگاه‌های مطهر عراق را زیارت می‌کنم و به قصد زیارت حضرت معصومه علیه السلام به قم می‌روم و مطلب خود را به میرزای قمی می‌گویم، شاید فکری بکنند.

به این جهت به قم آمدم و بعد از زیارت حضرت معصومه علیه السلام به خانه مرحوم میرزای قمی رفتم. اتفاقاً وقت خواب قیلوله بود، و ایشان در منزل بیرونی تشریف نداشتند. به یکی از ملازمین ایشان گفتم: من مردی غریب هستم و از راه دور آمده‌ام؛ به جناب میرزا حاجتی دارم. در جواب گفت: ایشان اکنون خواب هستند برو عصر بیا. گفتم: عرضم مختصر است. با ناراحتی گفت: برو درب اندرون را بزن.

من جسارت کرده، رفتم و حلقه درب را زدم آوازی بلند شد که فلانی صبر کن تا من بیایم و مرا به اسم، نام برد. من از این که نامم را برد، تعجب کردم. آن گاه زود به نزد آمد و همان کیسه پول را که در دریای عمان افتاده بود، از زیر لباس خود درآورد و به من داد و فرمود: راضی نیستم تا زنده هستم کسی از این جریان باخبر شود؛ آن را بردار و به وطن خود باز گرد.

من دست آن جناب را بوسیدم و با ایشان وداع نمودم و فردای آن روز روانه وطن شدم. چون به آنجا رسیدم، رفت و آمدها و کسب و کار، این خاطره را تا مدتی از یادم برد؛ تا آن که پس از مدتی که آسوده خاطر شدم، اتفاقاً روزی با همسرم نشسته بودم و از جریانهای گذشته و گزارشات سفر برای او صحبت می‌کردم؛ این جریان به یاد آمد و تفصیل آن را برای همسرم گفتم.

چون او از این ماجرا آگاه شد، بسیار تعجب کرد و گفت: تو که با چنین

شخصی آشنا گشته‌ای و به همین مقدار اکتفا نموده‌ای و از ملازمت و همنشینی او دست کشیده‌ای؟! گفتم: پس باید چکنم؟ گفتم: انسان باید در خدمت این بزرگان باشد تا وقتی که جان به جان آفرین تسلیم نماید، آن گاه در کنار او دفن شود.

گفتم: حالت اشتیاقی که برای دیدن نزدیکانم داشتم، مرا از انجام این کار باز داشت. حال هم که گذشت و از این نعمت بزرگ محروم شدیم.

گفت: نه والله وقت نگذشته و به آسانی می‌توان آن را جبران کرد. زیرا شهر قم از شهرستانهای آباد و معنوی است و درک خدمت چنین بزرگانی سرآمد همه کارهای خوب است. برخیز هر چه داریم نقد کن؛ آن را با خود به قم می‌بریم و سرمایه زندگی قرار می‌دهیم و دوره عمر را در مجاورت قبر مطهر حضرت معصومه علیها السلام و در خدمت این مرد بزرگ صرف می‌کنیم.

من رأی او را پذیرفتم و خانه و زمین و اموال خود را فروختم و نقد نمودم و با همسرم به سوی قم حرکت کردیم. وقتی وارد شهر شدیم، آگاه شدیم که میرزای قمی مرحوم شده‌اند. از آن زمان تا به حال من ملازمت قبر او را اختیار نموده‌ام و تا جان در بدن دارم از این مکان دست بر نمی‌دارم، بلکه آن را مایه افتخار خود می‌دانم.^۱

این جریان، روشنگر این حقیقت است که بسیاری از کارهای غیر ممکن، ممکن است؛ ولی مادر پی انجام آنها نرفته‌ایم و راه آن را نیافته‌ایم. از این جهت آنها را غیر ممکن می‌نامیم، در حالی که در واقع آنها ممکن هستند و در خارج واقع شده و می‌شوند. مانند کیسه پول که در دریای عمان افتاده و مرحوم میرزای قمی در قم آن را از زیر پیراهن خود در می‌آورد و به صاحبش می‌دهد. نکته جالب توجه این است که وقتی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام او را به مرد شیروانی معرفی می‌نمایند، می‌فرمایند: از میرزا ابوالقاسم عالم قمی بخواه.

یعنی آن حضرت این گونه افراد را عالم می دانند؛ زیرا می توانستند از او به گونه ای دیگر تعبیر فرمایند و طبق شهرت وی او را میرزای قمی معرفی فرمایند.

پس بخواهید و به خواستن خود ادامه دهید تا با مرور زمان، به خود شناسی راه یابید و بعضی از امور غیر ممکن برای شما ممکن شود، همان گونه که قدرت هواهای نفسانی، خواسته نا آگاهانه و یا خود آگاه انسانها است؛ کنترل نفس نیز همین گونه است. یعنی اگر انسان بخواهد، می تواند نفس خود را مهار کند؛ همان گونه که می تواند آن را رها کرده و از حیوانات پست تر شود.

آدمی زاده طرفه معجونی است از مسلایک سرشته و ز حیوان
گر کند میل این، شود پس از آن ور کند میل آن، شود به از آن

۲- نقش خوف از خدا، در خود شناسی

ترس و خوف از مخالفت با خداوند متعال، انسان را به ترک هواهای نفسانی و ا می دارد و در نتیجه به خود شناسی راه می یابد و وسیله هدایت و رستگاری را فراهم می کند. خداوند متعال می فرماید:

﴿وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ﴾^۱

کسی که از مقام خداوند خویش بترسد و نفس خود را از هواها باز دارد، برآستی که بهشت جایگاه او خواهد بود.

ترس و خوف از مخالفت با فرمانهای خداوند از نیروهای عقل و قدرت خرد ایجاد می شود. هر چه انسان از خردمندی بهره مند باشد و بر عقل تجربی خود بیفزاید، ترس او از مخالفت با قوانین خداوند بیشتر می شود و با هواهای نفسانی بیشتر به مخالفت برمی خیزد.

۱. سورة نازعات، آیه ۴۰.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

قَاتِلْ هَوَاكَ بِعَقْلِكَ.^۱

هوای خود را به وسیله عقل خود نابود کن.

بنابراین هر چه عقل انسان بیشتر و کاملتر باشد، قدرت او بر مخالفت با نفس و قتل هواهای نفسانی بیشتر می شود و بهتر به خود شناسی دست می یابد.

برای استفاده از نیروی عقل و افزودن به عقل تجربی می توانید به فکر و اندیشه در پیرامون کارها و برنامه های خود پردازید و آنها را با مرام و مکتب اهل بیت علیهم السلام تطبیق دهید. با کار انداختن فکر، قدرت عقلی شما تقویت می شود و برای خودسازی و خودشناسی آمادگی پیدا می کنید. و ترس و خوف از مخالفت با فرمان های الهی در شما بیشتر می شود و با قدرت بیشتری به مخالفت با نفس می پردازید.

۳- خودسازی و خودشناسی نهایی یا پاک سازی ضمیر ناخود آگاه

ما در زمینه «خود سازی» نه تنها باید ضمیر خودآگاه خود را با معارف اهل بیت علیهم السلام روشن کنیم، بلکه باید اعماق وجود خویش را از علاقه و تمایل به دشمنان دین پاک نمائیم و ضمیر ناخودآگاه خود را نیز با انوار تابناک ولایت آل الله روشن سازیم.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به کسانی که خداوند را تشبیه به مخلوق می کنند، می فرمایند:

لَمْ يَعْقَدْ غَيْبُ ضَمِيرِهِ عَلَى مَعْرِفَتِكَ.^۲

ضمیر پنهان خود را بر معرفت تو پیوند نزده است.

۱. بحار الأنوار: ۹۵/۱، وج: ۴۲۸/۷۱.

۲. بحار الأنوار: ۳۲۰/۷۷.

بنابراین انسان نه تنها دارای شعور ظاهر و ضمیر آگاه، بلکه دارای ضمیر غائب و ناخودآگاه نیز می‌باشد و برای خودسازی و خودشناسی باید انسان هر دو مرحله ضمیر و شعور را پاکسازی کند.

از آنچه گفتیم روشن شد که خودشناسی در صورتی واقعیت پیدا می‌کند که انسان اعماق وجود خویش را پاکسازی کند. بنابراین پاکسازی ضمیر ناخودآگاه از شرایط و عوامل مهم خودشناسی است.

موانع خود شناسی:

۱- اعتیاد به کارهای ناپسند راه خودشناسی را مسدود می‌کند

آیا حیف نیست با بی‌توجهی به ثروتهای روحی که در وجود ما قرار دارد، از آنها استفاده نکنیم و همچنان آنها را در قید و بند عاداتهای بی‌ارزش نگه داریم؟!

از نظر مکتب اهل بیت علیهم‌السلام برترین عبادت، غلبه بر عاداتهای سوء و ناپسند است؛ زیرا اعتیاد به هر کاری و معتاد شدن به انجام هر برنامه‌ای، همچون طبیعت دوم، بر انسان حکومت می‌کند.

به همین دلیل، حضرت امیرالمومنین علیه‌السلام عادت را طبیعت دوم می‌نامند و می‌فرمایند:

الْعَادَةُ طَبْعٌ ثَانٍ^۱

عادت، طبیعت دوم است.

به این جهت، آنچه را که انسان به آن معتاد شده همانند اموری که طبیعت او بر آن امور قرار دارد، بر انسان حکومت می‌کند و به همین دلیل، فردی که به اعمال زشت و ناپسند گرفتار و معتاد شده است، اگر خود را از اعتیادهای زشت‌رهای بی‌بخشد، با فضیلت‌ترین عبادات را انجام داده است.

۱. شرح غررالحکم: ۱/۱۸۵.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در کلامی کوتاه چنین می فرمایند:

أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ غَلَبَةُ الْعَادَةِ^۱

با فضیلت ترین عبادت، غلبه یافتن بر عادت است.

زیرا بر اثر غلبه بر رفتار زشت و ناپسند، راه برای رسیدن به کمالات روحی باز می شود و وسیله رسیدن به عالی ترین مقامات معنوی فراهم می گردد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

بِغَلَبَةِ الْعَادَاتِ الْوُصُولُ إِلَى أَشْرَفِ الْمَقَامَاتِ^۲

غلبه بر عاداتها، وصول و دستیابی به شریفترین مقامات است.

نه تنها معتاد بودن به گناهان، بلکه اعتیاد به هر گونه کار ناپسند و بیهوده مانع پیشرفت در کارهای مهم و رسیدن به مسائل حیاتی است. انسان باید برای دست یافتن به ارزشهای روحی از پیروی عاداتهای ناپسند دوری نماید، تا بتواند به مراحل عالی کمال راه یابد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

غَيْرُ مُدْرِكِ الدَّرَجَاتِ مَنْ أَطَاعَ الْعَادَاتِ^۳

کسی که از عاداتها اطاعت کند، به درجات عالی راه نمی یابد.

زیرا اعتیاد، همچون زنجیر، انسان را به قید و بند می کشد و راهی برای پیشرفت و ترقی باقی نمی گذارد، از این رو، راه یافتن به درجات عالی معنوی مشکل، بلکه غیر مقدور می شود.

بنابراین برای راه یافتن به مراحل کمال، دست برداشتن از هر گونه عادت به امور ناپسند و یا بی ارزش لازم و ضروری است تا انسان بتواند به راحتی به تکامل روحی راه یابد.

۱. شرح غرر الحکم: ۳۷۵/۲.

۲. همان کتاب: ۲۲۹/۳.

۳. همان کتاب: ۳۸۲/۴.

حضرت امیرالمومنین علیه السلام می فرمایند:

غَيِّرُوا الْعَادَاتِ تَسْهَلْ عَلَيْكُمُ الطَّاعَاتِ.^۱

عادت‌ها را تغییر دهید تا طاعت‌ها (ی خداوند) برای شما آسان شود.

از این فرمایش استفاده می‌کنیم، حربۀ شیطان و نفس برای مشکل نمودن پیروی از دستورات خداوند، معتاد نمودن انسان به امور بی ارزش است. انسان باید برای آسان شدن پیروی از فرمانهای الهی، حربۀ اعتیاد را از شیطان و نفس بازگیرد، تا به راحتی بتواند به پیروی از دستورات خداوند بپردازد و با استفاده از راهنماییهای مکتب خاندان وحی به مراحل عالی انسانیت راه یابد.

گلی که تربیت ز دست باغبان نگرفت

اگر به چشمۀ خورشید سرکشد خود روست

هر انسانی دارای سرمایه‌های فراوان و هنگفتی است که باید از آنها استفاده کند، ولی عادت‌های ناپسند و بی ارزش این سرمایه‌ها را مصادره می‌کند و قدرت و توانایی انسان را، از بهره‌مند شدن از قدرتها و توانائیهای پرج از او باز می‌گیرند.

انسانی که به عادات ناپسند معتاد شده، همچون شخص سرمایه داری است که اموال او را مصادره کرده باشند. این چنین انسانی تا ثروت خود را آزاد نسازد، جز حسرت بهره‌ای از آن ندارد. همان گونه که افراد برای خارج نمودن اموال خود از حالت مصادره فعالیت و کوشش می‌کنند، باید برای رها سازی قدرتهایی که عادت‌های گوناگون آنها را به قید و بند کشیده و مصادره نموده‌اند، تلاش نمود. متأسفانه با این که اکنون جامعه بشریت با دست خود توانائیهای عظیم روحی خود را مصادره نموده است، گروهی فقط در تکاپوی رها سازی قدرتهای مادی جامعه می‌باشند و گروهی دیگر در مصادره اموال کشورهای ضعیف هستند و با این همه خود را حامیان بشر و مدافعان حقوق بشر می‌دانند!

۱. همان کتاب: ۳۸۱/۴.

۲- خود فراموشی

علم و آگاهی انسان اگر از منبع وحی باشد، هر چه بر دانش او افزوده شود، توجه او به تهذیب و پاکسازی نفس بیشتر می شود؛ زیرا علم و دانش اگر بر مبنای صحیح قرار داشته باشد و برای خدا تحصیل شود، با آلودگی نفس سازگار نیست. از این رو هر عالم ربّانی به مخالفت نفس و تهذیب آن می پردازد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در این باره می فرمایند:

كُلَّمَا أَزْدَادَ عِلْمُ الرَّجَالِ زَادَتْ عِنَايَتُهُ بِنَفْسِهِ وَبَدَلَ فِي رِيَاضَتِهَا.^۱

هر چه علم مرد بیشتر شود، عنایت و توجه او به نفسش بیشتر می شود و در ریاضت دادن آن بیشتر توجه می کند.

بنابراین علم و آگاهی، انسان را به سوی خودسازی و خودشناسی فرا می خواند و از غفلت و فراموشی از مسائل مربوط به نفس باز می دارد.

جهل و ترک یاد خدا، دو عامل خود فراموشی

در برابر افراد خود شناخته، کسانی هستند که از شگفتیهای نفس و آثار آن بی خبرند و هیچ گونه علم و آگاهی نسبت به مسائل حیاتی ندارند، از این رو نفس خود را به خود وا می گذارند و به تهذیب و تکمیل آن نمی کوشند، و به این جهت از نعمت خودشناسی محروم می مانند.

سنگی و گیاهی که در او خاصیتی هست

زان آدمی به، که در او منفعتی نیست

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

مَنْ جَهَلَ نَفْسَهُ أَهْمَلَهَا.^۲

کسی که جاهل به نفس خود باشد، او را به حال خود وامی گذارد.

۱. شرح غرر الحکم: ۶۲۱/۴.

۲. شرح غرر الحکم: ۱۷۸/۵.

بنابراین یکی از علل خود فراموشی، جهل و نداشتن علم و آگاهی نسبت به مسائل حیاتی نفس است، و هر چه دانش انسان در پرتو مکتب حیاتبخش اهل بیت علیهم السلام زیادتر شود، بیشتر به این مسائل می پردازد. مسئله دیگری که در خود فراموشی و رها ساختن نفس، دارای نقش بسیار مهم است، گناه و ترک یاد خدا و آل الله است.

همان گونه که می دانیم یاد اهل بیت یاد خدا، و فراموشی آنان فراموشی خدا است؛ زیرا همان طور که حضرت امام صادق علیه السلام فرموده اند:

إِذَا ذُكِرْنَا ذُكِرَ اللَّهُ.^۱

هرگاه از ما خاندان یاد شود، از خداوند یاد شده است.

ترک یاد خدا و اهل بیت علیهم السلام و فراموش نمودن آنان، انسان را از مسائل مهم و حیاتی باز می دارد و از حقائق بزرگ معنوی بی بهره می سازد و به «خود فراموشی» گرفتار می نماید. خداوند در این باره می فرماید:

﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ﴾^۲

همچون کسانی که خدا را فراموش کرده اند پس خدا نفس آنان را از یادشان برده، نباشید.

پس گناه و فراموش نمودن خدا و دستورات او، انسان را به خود فراموشی گرفتار می سازد.

بنابراین باید برای «خودشناسی» به «خودسازی» بپردازیم و برای «خودسازی» از «خود فراموشی» دست برداریم و برای ترک «خود فراموشی» جهل و نادانی و ترک یاد خدا و اهل بیت علیهم السلام را کنار بگذاریم. پس علم و دانش و یاد خدا و آل الله، انسان را از «خود فراموشی» باز می دارد و با ترک

۱. بحارالانوار: ۲۵۸/۷۴، از اصول کافی: ۱۸۶/۲.

۲. سوره حشر آیه ۱۹.

«خود فراموشی» به «خود سازی» می‌رسیم و با «خود سازی» به «خود شناسی» که راه رستگاری و نجات است، می‌رسیم. ولی اگر نفس خود را نشناسیم، از راه نجات دور می‌شویم.

حضرت امیرالمومنین علیه السلام می‌فرمایند:

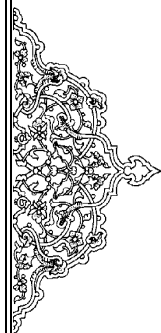
مَنْ لَمْ يَعْرِفْ نَفْسَهُ، بَعْدَ عَنْ سَبِيلِ النَّجَاةِ وَخَبِطَ فِي الضَّلَالِ
وَالْجَهَالَاتِ.^۱

هر کس نفس خود را نشناسد، از راه نجات دور می‌گردد و در گمراهی و نادانیها سیر می‌کند.

از این جهت درباره عظمت خود شناسی و معرفت نفس، حضرت امام باقر علیه السلام می‌فرمایند:

لَا مَعْرِفَةَ كَمَعْرِفَتِكَ بِنَفْسِكَ.^۲

هیچ معرفتی همچون معرفت تو، به نفست نیست.



۱. شرح غرر الحکم: ۴۲۶/۵.

۲. بحار الانوار: ۱۶۵/۷۸، از تحف العقول: ۲۸۴.

نتیجه بحث

برای پیشرفت و تکامل در مسائل روحی به «خودشناسی» نیاز شدید دارید. آن گونه که از راهنماییهای خاندان وحی می آموزیم: کسی که به مقام «معرفة النفس» و خودشناسی دست یابد، به مقامی بس بلند راه یافته و از نافع ترین نوع معارف آگاه شده است.

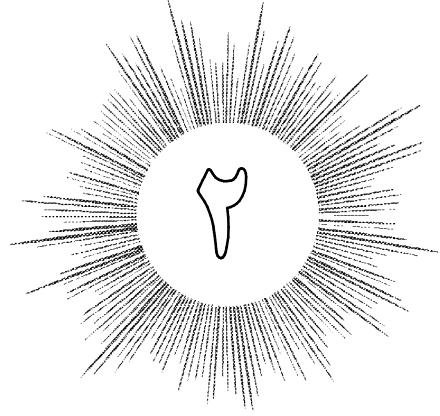
نفس خود را بشناسید و از قدرتها و تواناییهای آن آگاه شوید. کوشش کنید، نیروهای حیاتی خود را از تسلط شیاطین رها ساخته و ثروتهای انبوه روحی خود را از مصادره بیگانگان نجات دهید!

دشمنان واقعی ارزشهای روحی خود را شناسایی کنید و با پیکار با آنان به درجات عالی کمال راه یابید. هوی ها و هوسها و اعتیاد به زندگانی بی ثمر، خطرناکترین دشمنان روح هستند و نیروهای روحی شما را اسیر خود می سازند.

فکر و اندیشه، اراده و تصمیم، همت، ایمان و یقین و دیگر قدرتهای مهم روح خود را، از اسارت این گونه دشمنان آزاد نمائید و با تقویت این نیروها به «خودشناسی» دست یابید و به سوی درجات کمال و تعالی روح، پرواز درآئید.

ای نقد اصل و فرع ندانم چه گوهری؟

کز آسمان برتر و از خاک کمتری!



از فرمایشات حضرت امیر المؤمنین علی‌علیه السلام:
الْمَعْرِفَةُ بُرْهَانُ الْفَضْلِ
معرفت، برهان فضیلت است.

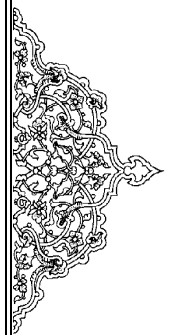
معرفت اهل بیت علیهم السلام

یکی از مباحث مهم در بحثهای اعتقادی و معارف، معرفت به مقام امام علیه السلام است. بر همگان لازم و واجب است تا آنجا که می توانند و در حد ظرفیت خویش به مقام ائمه علیهم السلام پی ببرند و درس امام شناسی بیاموزند. این یک وظیفه عمومی و همگانی است و لزوم آن مسلم و ثابت است. امام صادق علیه السلام به شخصی بنام زید می فرماید:

أَتَذَرِي بِمَا أُمِرُوا؟ أُمِرُوا بِمَعْرِفَتِنَا، وَالرَّدُّ إِلَيْنَا وَالتَّسْلِيمُ لَنَا.^۱

آیا می دانی مردم به چه چیزی امر شده اند؟ به آنان دستور داده شده، ما را بشناسند و عقاید را به سوی ما ارجاع دهند و تسلیم ما باشند.

بنابراین یکی از مسائل مهمی که در باب معارف باید به آن توجه کامل بنمائیم، معرفت مقام امامان و تسلیم در برابر فرمایشات هدایتگر آنان می باشد. در کلمات معصومین علیهم السلام دقت کنید تا عظمت گفتار آنان را دریابید. برای افزایش یافتن معرفت به مقام ائمه علیهم السلام روایت بسیار مهم و جالبی را





که ابوبصیر از امام باقر علیه السلام نقل کرده است می آوریم:

قَالَ: دَخَلْتُ الْمَسْجِدَ مَعَ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام وَالنَّاسُ يَدْخُلُونَ وَيَخْرُجُونَ فَقَالَ لِي: سَلِ النَّاسَ هَلْ يَرَوْنَنِي؟ فَكُلُّ مَنْ لَقِيْتُهُ قُلْتُ لَهُ: أَرَأَيْتَ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام؟ فَيَقُولُ: لَا وَهُوَ واقِفٌ حَتَّى دَخَلَ أَبُو هَارُونَ الْمَكْفُوفُ، قَالَ: سَلِ هَذَا، فَقُلْتُ: هَلْ رَأَيْتَ أَبَا جَعْفَرٍ؟ فَقَالَ: أَلَيْسَ هُوَ قَائِمًا، قَالَ: وَمَا عِلْمُكَ؟ قَالَ: وَكَيْفَ لَا أَعْلَمُ وَهُوَ نُورٌ ساطِعٌ. قَالَ: وَسَمِعْتُهُ يَقُولُ لِرَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْإِفْرِيقِيَّةِ: مَا حَالُ رَاشِدٍ؟ قَالَ: خَلَقْتُهُ حَيًّا صَالِحًا يُقْرَأُ السَّلَامُ قَالَ: رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: مَاتَ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: وَمَتَى؟ قَالَ: بَعْدَ خُرُوجِكَ بِيَوْمَيْنِ، قَالَ: وَاللَّهِ مَا مَرَضَ وَلَا كَانَ بِهِ عِلَّةٌ قَالَ: وَإِنَّمَا يَمُوتُ مَنْ يَمُوتُ مِنْ مَرَضٍ أَوْ عِلَّةٍ. قُلْتُ: مَنْ الرَّجُلُ؟ قَالَ: رَجُلٌ كَانَ لَنَا مُوَالِيًّا وَلَنَا مُحِبًّا. ثُمَّ قَالَ: لَيْتَ تَرَوْنَ أَنَّهُ لَيْسَ لَنَا مَعَكُمْ أَعْيُنٌ نَاطِرَةٌ، أَوْ أَسْمَاعٌ سَامِعَةٌ، لَيْسَ مَا رَأَيْتُمْ، وَاللَّهِ لَا يَخْفَى عَلَيْنَا شَيْءٌ مِنْ أَعْمَالِكُمْ، فَاحْضَرُونَا جَمِيعًا وَعَوِدُوا أَنْفُسَكُمْ الْخَيْرَ، وَكُونُوا مِنْ أَهْلِهِ تُعْرِفُوا فَنَاقِي بِهَذَا أَمْرٌ وَوُلْدِي وَشِيعَتِي.^۱

ابوبصیر می گوید: با امام باقر علیه السلام وارد مسجد شدم، و مردم در حال رفت و آمد بودند.

امام علیه السلام به من فرمودند: از مردم بپرس آیا مرا می بینند؟! من با هر کس ملاقات کردم و از او سؤال نمودم که آیا امام باقر علیه السلام را دیدی؟ می گفت: نه؛ تا آن که فردی نابینا به نام ابوهارون وارد شد.

امام علیه السلام فرمودند: از این مرد سؤال کن. به او گفتم: آیا امام باقر علیه السلام را دیدی؟ ابوهارون: مگر ایشان اینجا نایستاده اند؟

ابوبصیر: تو از کجا به این حقیقت آگاه شدی؟!

۱. بحار الانوار: ۲۴۳/۴۶، از کتاب خرائج: ۵۹۵/۲ ح ۷.

ابوهارون: چگونه به آن علم و آگاهی پیدا نکنم و حال آن که امام باقر (ع) نوری است آشکار.

(یار پیشست حاضر و تو از خودی، غایب از او

با خود، آخر که گم کردی چه می جوئی بگو؟!)

آن گاه ابوبصیر می گوید: شنیدم که امام باقر (ع) به مردی از اهل آفریقا فرمود: حال راشد چگونه است؟ او گفت: از آفریقا که آمدم او زنده و سالم بود و به شما سلام می رساند.

امام باقر (ع) فرمودند: خداوند او را رحمت کند. مرد آفریقایی گفت: او مرد؟!

امام (ع) فرمودند: آری، او پرسید: در چه زمانی؟

امام (ع) فرمودند: دو روز بعد از آن که تو از آفریقا خارج شدی.

مرد آفریقایی گفت: به خدا قسم راشد نه مریض بود و نه هیچ گونه دردی داشت!

امام (ع) به او فرمودند: مگر هر کس که می میرد به خاطر مرض یا درد می میرد؟

ابوبصیر می گوید: از امام (ع) سؤال کردم: این مرد آفریقایی کیست؟

امام (ع) فرمودند: او فردی از موالیان ما و محب ما خاندان است.

آن گاه امام (ع) فرمودند: آیا عقیده دارید برای ما با شما چشمانی نظاره گر و گوشهایی شنوا وجود ندارد. چقدر بد است آنچه به آن عقیده دارید! به خدا قسم بر ما هیچ چیزی از اعمال شما مخفی نیست.

پس همه، ما را حاضر در نزد خود بدانید و نفس های خود را به کارهای خیر

عادت دهید و اهل کارهای نیک شوید تا این حقیقت را بشناسید (آن گاه امام (ع)

فرمودند: من به آنچه گفتم، فرزندان و شیعیان خود را امر می کنم.

این روایت از روایات بسیار جالبی است که از آن انوار علوم و معارف می تابد.

کسی که خود را در محضر خداوند و در حضور امام خویش می داند و به اعمال نیک خو گرفته، چگونه می تواند به اعمال ناشایست دست زند؟

نکته جالب توجهی که در این روایت مورد نظر می باشد، این است که امام (ع) می فرمایند: ما را حاضر بدانید و نفس خود را به کارهای نیک عادت دهید و نیکوکار شوید؛ زیرا این لازمه حضور در محضر خداوند و امام (ع) است.



آنچه را که امام باقر علیه السلام برای اعتقاد به حضور، مهم می‌دانند؛ خو گرفتن نفس، به آداب و اعمال نیک است. انسان در این هنگام به مقام معرفت و درک امور غیبی و نامرئی نائل می‌شود، گرچه از بعضی از حواس پنجگانه - مانند ابوهارون - محروم باشد.

بنابراین خو گرفتن نفس به امور نیک و پسندیده، انسان را برای حالت حضور آماده می‌کند و دیدگان باطنی او را همانند ابوهارون، برای معرفت به حضور امام علیه السلام می‌گشاید. اینجا مقامی است که گاه نابینایان بینا می‌شوند؛ همان گونه که ابوهارون نابینا، بینا بود.

گوشه‌ای از معارف

دریاهای بیکران معانی، و اقیانوسهای ژرف معارف الهی در کلمات کوتاه و پر محتوای خاندان وحی یافت می‌شود. با رجوع به این گونه گفتارهای بی‌نظیر، می‌توانید در بحار معارف غوطه‌ور شده و با تابش انوار تابناکی که از سرچشمه وحی می‌تابد، قلب خود را روشن و منور سازید و با توشه‌گیری از گلستان معارف اهل بیت علیهم السلام، خوشه‌چین گلهای رنگارنگ معانی قرآن و علوم و حکم خاندان وحی شوید.

اینک نمونه‌ای از این گونه کلمات را می‌آوریم؛ تا با تدبّر در آن، قلب خود را صفا بخشیده و شور و نشاط معنوی را در اعماق جان خود قرار دهید:

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند:

كُلُّ مَعْرُوفٍ بِنَفْسِهِ مَصْنُوعٌ^۱

هر چه شناخته شده، بنفسه ساخته شده است.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام این گفتار را در باب خداشناسی فرموده‌اند، یک کلام کلی است که از آن نتیجه‌های فراوان می‌توان گرفت.

برای توضیح آن می‌گوئیم: هر چه را که انسان می‌شناسد، در سطح فکر، اندیشه و برداشت‌هایی است که در حدود تشخیص و میزان درک خود بدست می‌آورد و همانند عکسی است که از انسان یا منظره و طبیعت گرفته می‌شود؛ هر چه دور بین انسان بهتر و قویتر باشد، بهتر می‌تواند از آن موجود عکس بگیرد و عکسی که می‌گیرد خصوصیات آن را بهتر نشان می‌دهد. ولی هر چه باشد، عکس آن شیء است نه خود آن شیء، و نمی‌توان عکس آن شیء را حقیقت و ذات آن شیء دانست؛ زیرا عکس، هر چه زیبا و گویا باشد، عکس آن شیء است نه حقیقت آن.

در باب معارف و شناخت خدا و اهل بیت علیهم‌السلام نیز این مسئله جریان دارد؛ زیرا هر چه ما به عظمت و قدرت خداوند پی ببریم و هر چه اهل بیت علیهم‌السلام را بهتر بشناسیم، باز به وسیله فکر و اندیشه و عقل محدود خود به عظمت آنان پی برده‌ایم پس باورهای اعتقادی ما در حد ظرفیت ماست و در واقع عظمت آنان را در محدوده فهم خود درک می‌کنیم.^۱

برای آن که معرفت ما بهتر و کاملتر باشد و آنچه را که در ذهن و فکر خود آن را می‌سازیم و پرورش می‌دهیم، بیشتر به حقیقت و واقعیت نزدیک باشد، باید عقاید و معارف خود را از مکتب وحی بیاموزیم و با بهره‌گیری از گفتار حیاتبخش اهل بیت علیهم‌السلام در جستجوی حقائق باشیم و تسلیم فرمایشات آنان باشیم، گرچه در سطح فهم ما نباشد؛ تا آئینه دل را با کلمات هدایتگر آنان صیقل دهیم و گرنه تیرگی نفس، کار خود را می‌کند و انسان را به تباهی و گمراهی می‌کشاند.

آشنایی با عقاید و معارف اهل بیت علیهم‌السلام و تسلیم بودن در برابر آنان، نفس را صفا می‌دهد و اعماق ضمیر ناخودآگاه را با انوار تابناک آنان روشن می‌سازد و

۱. رجوع کنید به روایت بسیار مهمی که مرحوم شیخ بهائی در کتاب «الأربعون حدیثاً: ۸۱» از حضرت باقر العلوم علیه‌السلام نقل نموده است.

اگر تکامل یابد، از اندیشه‌ها و باورهای اشتباهی که از کودکی در اعماق حافظه او قرار دارد، - بلکه از تمامی اعتقادات غیر صحیحی که طبق قانون وراثت به وسیله ژنها از نسلهای گذشته در نفس قرار گرفته - پاک سازی می‌کند.

معارف را از چه راهی بیاموزیم

آشنایی با معارف راه سعادت و نیکبختی است؛ ما باید آنها را از سرچشمه وحی بیاموزیم تا قلب خود را با انوار تابناک آنها روشن کنیم؛ و از کسانی که عقاید خود را از مکتب وحی نیاموخته‌اند، پرهیزیم. اگر ما به گفتار آنان گوش فراداده و در جستجوی عقاید آنان باشیم، از صراط مستقیم دور خواهیم شد و بر اثر پیروی کردن آنان، در بیابان خشک و بی آب گرفتار سراب خواهیم شد و در دریای بیکران الفاظ تهی از معنی، گرفتار گردابِ مرگبار کلمات آنان شده و به تباهی کشیده می‌شویم.

پس همین بهتر که از اول برای شناخت معارف و عقاید صحیح، به سفیران الهی - که گفتار آنان از سرچشمه وحی گرفته شده - روی آوریم و از راهنمائیهای آنان سود جوئیم و فرمایشات آنان را بر دیده نهاده و در سویدای قلب خود جای دهیم؛ زیرا که آنان، راه هدایت به سوی معارف الهی هستند. حضرت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

بِنَا إِهْتَدُوا السَّبِيلَ إِلَى مَعْرِفَةِ اللَّهِ.^۱

(ملائکه مقرب) به وسیله ما به راه شناخت خدا/وند هدایت شده‌اند.

از گذشته تاکنون که روزگار تیره غیبت ادامه دارد، انسانها از یک میلیاردم نیروهای مغزی خود استفاده می‌کنند! و بقیه آن بدون استفاده باقی می‌ماند.^۲ در اینجا این سؤال به ذهن می‌آید: انسانی که نمی‌تواند از تمامی نیروهای

۱. بحارالانوار: ۳۵۰/۲۶، وج ۳۳۷/۳۶، از کفایة الأثر: ۲۱.

۲. رجوع کنید به ص ۳۴۷ همین کتاب.

مغزی خود استفاده کند و قدرت شناسائی آن را ندارد، چگونه می تواند با یک میلیاردم نیروی مغزی خود، بدون بهره گیری و استفاده از راهنمائیهای صاحبان وحی، به معارف عالی راه یابد و خدای جهان آفرین را بشناسد؟! پس همان بهتر که خود را تسلیم فرمایشات شاهدان خلقت قرار دهیم و با غرور و خودفریبی، دیگران را نفریبیم و فریب دیگران را نخوریم. مگر خداوند در قرآن مجید فرموده است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾^۱

ای کسانی که ایمان آورده اید، از خداوند بپرهیزید و با صادقین باشید.

چگونه امکان دارد انسان دارای ایمان و تقوا باشد و بنا به فرمان این آیه شریفه با معصومین علیهم السلام باشد، ولی اعتقادات خود را از مکاتب بیگانه بیاموزد؟! پیاموزد؟!

آیا این معنای معیت و هماهنگی است؟ آیا این معنای پذیرش مقام ولایت و پیروی از مکتب خاندان وحی است؟! خداوند می فرماید:

﴿مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ﴾^۲

بعضی از مؤمنین مردانی هستند که راست گفته اند بر آنچه را که خداوند از آنان پیمان گرفته است.

آری همان گونه که قرآن مجید فرموده است؛ تنها بعضی از افرادی که پذیرای ایمان شده اند، بر عهده ای که از روز ازل بسته اند باقی می مانند؛ ولی عده ای دیگر آگاهانه یا ناخودآگاه از صراط مستقیم دور می شوند و به سوی دامهای شیطان راه یافته و گرفتار بافته های او می شوند و اندک اندک احترامی که باید نسبت به خاندان وحی و فرمایشات آنان داشته باشند کم می شود.

۱. سوره توبه آیه ۱۱۹.

۲. سوره احزاب آیه ۲۳.

آیا این معنای پیروی از راهنمائیهای قرآن و اهل بیت علیهم السلام است؟ آیا اینان نیز همچون دیگران، حدیث مشهور ثقلین را نادیده گرفته و آن را از یاد برده‌اند؟!

بنابراین ما باید عقاید و معارف را از قرآن مجید و از طریق اهل بیت علیهم السلام بیاموزیم و حقائق را از راهی که آنان راهنمایی نموده‌اند فراگیریم؛ زیرا با قیاس و رأی شخصی نه تنها نمی‌توانیم به معارف و حقایق دست یابیم؛ بلکه به بیراهه نیز کشیده می‌شویم و در گمراهی و ضلالت سرگردان خواهیم ماند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در این باره می‌فرمایند:

مَنْ اعْتَمَدَ عَلَى الرَّأْيِ وَالْقِيَاسِ فِي مَعْرِفَةِ اللَّهِ ضَلَّ وَتَشَعَّبَتْ عَلَيْهِ الْأُمُورُ.^۱

کسی که در معرفت خداوند به رأی و قیاس اعتماد کند، گمراه می‌شود و امور بر او پراکنده (و مشتبه) می‌شود.

بنابراین با رأی و قیاس و احتمال، نمی‌توان به معرفت خدا رسید؛ زیرا معرفتی که از راه رأی و قیاس بدست آید، به گمراهی پایان می‌یابد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند:

رُبَّ مَعْرِفَةٍ آدَتْ إِلَى التَّضَلُّلِ.^۲

چه بسا معرفتی که (انسان را) به گمراهی می‌کشاند.

ممکن است در مکاتبی، معارف و حقایقی نیز وجود داشته باشد ولی اگر سرانجام آن، گمراهی باشد چه سودی دارد؟

بنابراین آنان که به خودبینی گرفتارند و خود را واصل به ذات می‌دانند و از عبادت و دعا خود را بی‌نیاز می‌بینند، از معرفت بهره‌ای نبرده‌اند.

۱. شرح غرر الحکم: ۴۶۳/۵.

۲. شرح غرر الحکم: ۷۵/۴.

حضرت امام صادق علیه السلام در این باره می‌فرمایند:

لَا يَقْبَلُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَمَلًا إِلَّا بِمَعْرِفَةٍ وَلَا مَعْرِفَةً إِلَّا بِعَمَلٍ، فَمَنْ عَرَفَ
دَلَّتْهُ مَعْرِفَتُهُ عَلَى الْعَمَلِ، وَمَنْ لَمْ يَعْمَلْ فَلَا مَعْرِفَةَ لَهُ، إِنَّ الْإِيمَانَ
بَعْضُهُ مِنْ بَعْضٍ.^۱

خداوند عملی را نمی‌پذیرد، مگر این که با معرفت انجام شده باشد و معرفتی وجود ندارد، مگر با عمل توأم باشد. پس کسی که دارای شناخت هست؛ معرفت او، او را به سوی عمل، راهنمایی می‌کند و کسی که عمل نکند، معرفتی برای او نیست. زیرا که ایمان بعضی از بعض دیگر بدست می‌آید.

بنابراین دست کشیدن از عبادت و ترک فعالیت، گواه بر داشتن معرفت نیست، بلکه نشانه معرفت، عمل و رفتار بر طبق معارف صحیحی که انسان آموخته است، می‌باشد.

آنان که به مقام عالی معارف راه می‌یابند و قلب خود را با کسب معارف نورانی می‌سازند، هر چه مراحل عالیت را می‌پیمایند و عظمت خداوند را بیشتر می‌یابند، خود را در برابر خداوند و آل الله علیهم السلام کوچکتر می‌بینند و تقصیر و کوتاهی خودشان بیشتر در نظرشان جلوه‌گر می‌شود.

حضرت امام سجّاد علیه السلام می‌فرمایند:

جَعَلَ مَعْرِفَتَهُمْ بِالتَّقْصِيرِ شُكْرًا.^۲

(خداوند) معرفت (عارفین) را به تقصیرشان، شکر قرار داده است.

آنان هر چه در مقام عرفان عروج می‌کنند، بیشتر به عظمت خدا و تقصیر و کوتاهی خود پی می‌برند. افرادی که خود را واصل به ذات می‌دانند، بهتر است با معرفت نفس از عجب و خودبینی دست بردارند.

۱. بحارالانوار: ۲۰۷/۱.

۲. بحارالانوار: ۱۴۲/۸، از تحف العقول: ۲۷۸.



حضرت امام باقر علیه السلام می فرمایند:

سُدَّ سَبِيلَ الْعُجْبِ بِمَعْرِفَةِ النَّفْسِ.^۱

راه خودبینی را با معرفتِ نفس مسدود کن.

مایه تعجب است! کسی که روح و نفس خود را نشناخته و حتی از جسم خود اطلاعی ندارد، و از مغز و خون و سایر مواد بدن خود آگاهی درستی ندارد؛ چگونه می تواند به معارف عالی الهی راه یابد و ذات خدای جهان آفرین را بشناسد. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

عَجِبْتُ لِمَنْ يَجْهَلُ نَفْسَهُ كَيْفَ يَعْرِفُ رَبَّهُ؟^۲

در شگفتم! کسی که نفس خود را نمی شناسد چگونه خدای خود را می شناسد؟!

این گونه افراد، عجب و تکبر یا خودبینی و خودفروشی را با خودسازی و خودشناسی اشتباه گرفته اند! با این همه، به ارشاد و دستگیری خلق نیز می پردازند! حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

عَجِبْتُ لِمَنْ يَتَصَدَّى لِإِصْلَاحِ النَّاسِ وَنَفْسُهُ أَشَدُّ شَيْءٍ فُسَاداً.^۳

در شگفتم از کسی که عهده دار اصلاح مردم می شود، ولی نفس خودش از نظر فساد، از هر چیزی سخت تر است!

خداوند در قرآن کریم می فرماید:

﴿أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ﴾^۴

آیا مردمان را امر به نیکی می کنید، ولی نفسهای خود را فراموش می کنید؟!

پس همان بهتر که این گونه افراد از دلسوزی برای دیگران دست بردارند و

۱. بحارالانوار: ۱۶۴/۷۸، از تحف العقول: ۲۸۴.

۲. شرح غررالحکم: ۳۴۱/۴.

۳. شرح غررالحکم: ۳۴۰/۴.

۴. سوره بقره آیه ۴۴.

به خودسازی خودشان پیردازند. خداوند بزرگ می فرماید:

﴿عَلَيْكُمْ أَنْفُسُكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ﴾^۱

بر شما باد به نفس های خودتان، هرگاه هدایت شدید آن کس که گمراه شده به شما زیانی نمی رساند.

حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرمایند:

أَيُّهَا النَّاسُ عَلَيْكُمْ بِالطَّاعَةِ وَالْمَعْرِفَةِ بِمَنْ لَا تَعْدِرُونَ بِجَهَالَتِهِ.^۲

ای انسانها، بر شما باد به اطاعت (خداوند) و شناخت، نسبت به کسی که اگر آن را نشناختید، عذری از شما پذیرفته نیست.

شناخت عارف نماها

از شرایط مهم و ضروری برای کسب معارف و رسیدن به مقام معرفت، آگاهی از حال افرادی است که از معارف و حقائق بوئی نبرده و خود را در مقام ارشاد و هدایت خلق قرار می دهند.

چگونه ممکن است انسان به معارف عالیه راه یافته باشد؛ در حالی که نسبت به گمراهی و ضلالت دشمنان دین، تشکیک می کند؟! برای رسیدن به معارف، باید گمراهی مدعیان دروغین روشن باشد تا انسان فریفته ادعاهای آنان نشود.

حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) در این باره می فرمایند:

وَأَعْلَمُوا أَنَّكُمْ لَنْ تَعْرِفُوا الرُّشْدَ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِي تَرَكَهُ، وَلَنْ تَأْخُذُوا بِمِثَاقِ الْكِتَابِ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِي نَقَضَهُ، وَلَنْ تَمَسَّكُوا بِهِ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِي نَبَذَهُ.^۳

۱. سورة مائدة آیه ۱۰۵.

۲. بحار الانوار: ۱۰۰/۲.

۳. نهج البلاغه خطبه ۱۴۷.

بدانید که شما راه هدایت را نمی‌شناسید، تا بشناسید کسی که آن را ترک کرده است، و به پیمان قرآن عمل نمی‌کنید تا وقتی که پیمان شکن را بشناسید، و تمسک به آن نمی‌جوئید تا وقتی که بشناسید کسی که آن را رها کرده است.

شمس درخشنده چو پنهان شود

شب پره بازیگر میدان شود

بسیاری از کسانی که در پی عرفان و معرفت می‌گردند، به یافتن اندیشه‌های عرفانی اکتفا می‌نمایند و با پرسیدن اذهانشان از مسائل روحی، به گمانشان در عالم ملکوت سیر می‌کنند! در حالی که جایگاه معرفت، ذهن و اندیشه نیست و افکار عرفانی در صورتی که از قلب و باطن برنخیزد؛ به جز غرور و منیت حاصلی ندارد.

باطن این گونه افراد، از سیاهی شب تاریکتر است؛ زیرا که معرفت در دل آنان جای نگرفته و قلبشان را روشن نساخته است و نور پر فروغ معرفت در باطن آنان تجلی نکرده است.

دمی با حق نبودی چون زنی لاف شناسایی

تمام عمر با خود بودی و نشناختی خود را

شناخت عارفان

کسی از عرفان و معارف الهی بهره‌مند است که پس از درک مسائل عرفانی، تحوّل نشاط آفرین و روشنی بخش در باطن خود بیابد، مگر نه اینست که حضرت امام صادق (ع) می‌فرمایند:

إِذَا تَجَلَّى ضِيَاءُ الْمَعْرِفَةِ فِي الْفُؤَادِ هَاجَ رِيحُ الْمَحَبَّةِ، وَإِذَا هَاجَ رِيحُ الْمَحَبَّةِ اسْتَأْنَسَ ظِلَالُ الْمَحْبُوبِ وَآثَرَ الْمَحْبُوبِ عَلَى مَا سِوَاهُ.^۱



آن گاه که نور معرفت در قلب کسی تابناک گردد، نسیم محبت وزیدن می‌گیرد. و آن گاه که نسیم دوستی بوزد، به سایه محبوب انس می‌گیرد و او را بر غیر او برمی‌گزیند.

بنابر این، اکتفا نمودن به افکار و اندیشه‌های عرفانی و پر ساختن ذهن از مسائل روحی کار ساز نیست؛ زیرا از دیدگاه مکتب اهل بیت علیهم‌السلام، کسی از معارف و مسائل عرفانی برخوردار است که بر مبنای کتاب و سنت، معارف را در قلب خود جای داده باشد؛ نه در ذهن و اندیشه خود. بدیهی است در صورتی که معارف در قلب انسان جای گرفته باشد - نه در ذهن و زبان او - تحولاتی مهم در روحیه و رفتار و گفتار او ایجاد می‌کند.

از نشانه‌های مهم معرفت صحیح، تهذیب نفس و رها شدن از هواهای ناشایست است. انسانی که به معارف صحیح پی برده و با حکمت و معارف اهل بیت علیهم‌السلام آشنایی پیدا کرده، از جهان فانی و تمایلات نفسانی دور می‌شود و اراده‌اش به سوی عالم معنی کشیده می‌شود.

حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام در این باره می‌فرمایند:

مَنْ صَحَّتْ مَعْرِفَتُهُ انْصَرَفَتْ عَنِ الْعَالَمِ الْفَانِي نَفْسُهُ وَهَمَّتُهُ^۱.

کسی که معرفت او صحیح است، نفس او و همّت او از جهان فانی روی گردان است.

بنابر این کسانی که همّت آنان در جمع ثروت و اندوختن اموال می‌باشد - که سرانجام وبال آنان است - چگونه می‌توانند از معرفت صحیح برخوردار باشند؟! مگر نه این است که معرفت از امور قلبی است نه ذهنی؟! در این صورت اگر کسی امواج انوار معارف، قلب او را فرا گرفته باشد؛ چگونه می‌تواند غرق در امیال دنیوی و شهوات نفسانی باشد و همّت و اراده‌اش در خدمت هوای نفس باشد؟!



مگر نه این است که حضرت امام سجّاد علیه السلام می فرمایند:

... إِنَّمَا أَهْلُ الدُّنْيَا يَعْتَشِقُونَ الْأَمْوَالَ^۱.

همانا اهل دنیا، به مالها عشق می ورزند!

کسی که قلبش را عشق به مال و بهره های مادی مانند شهرت و ریاست دنیا فراگرفته است، چگونه می تواند آن را سرشار از انوار علوم خاندان وحی، و تابناک از معارف عالی اهل بیت علیهم السلام بنماید؟

از صفات عارفان

بر اثر معرفت و تابش انوار معارف در قلوب عارفان، فکر و اندیشه آنان به سوی خداوند جذب می شود و توجّه آنان به سوی خداوند مهربان جلب می گردد. از این جهت اگر چه آنان در میان مردم و با مردم زندگی می کنند؛ ولی همیشه خود را در محضر خداوند می بینند.

حضرت امام صادق علیه السلام در این باره می فرمایند:

الْعَارِفُ شَخْصُهُ مَعَ الْخَلْقِ وَقَلْبُهُ مَعَ اللَّهِ^۲.

عارف، به ظاهر با مردم است؛ ولی قلب او متوجه به خداوند می باشد.

ببینید! عرفان و عارفی را که اهل بیت علیهم السلام معرفی می کنند، با عرفان بسافی کسانی که می خواهند توجّه همه مردم را به سوی خود جلب کنند، چه قدر تفاوت می کند.

از نظر مکتب اهل بیت علیهم السلام، صاحبان معرفت نه تنها با تمامی وجود متوجّه به خداوند هستند؛ بلکه خدا، روح و روان آنان را به معرفت خویش مأنوس می سازد.

۱. بحارالانوار: ۲۴۴/۹۲، ج ۲۳۰/۷۱.

۲. بحارالانوار: ۱۴/۳.

در مناجات انجیلیه حضرت امام سجّاد علیه السلام آمده است:

وَأَنْتَ نَفْسَهُمْ بِمَعْرِفَتِكَ.^۱

نفوس آنان - سالکین الی الله - را به معرفت خود مأنوس نموده‌ای.

بر اثر انس به معارف، معرفت آنان کم‌کم افزایش می‌یابد و این افزایش همچنان ادامه می‌یابد تا بر اثر آن به مقامات عالی معرفت، راه می‌یابند. این گونه عارفان را «علوی» می‌نامند. حضرت امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

الْمُؤْمِنُ عَلَوِيٌّ لِأَنَّهُ عَلَا فِي الْمَعْرِفَةِ.^۲

مؤمن علوی است؛ زیرا که او در معرفت به مقام عالی راه یافته است.

در این هنگام انوار تابناک معارف تمامی وجود او را فرا می‌گیرد و از درخشش معارف الهی روح و روانش صفا و آرامش می‌یابد و در دریای علوم به گنجینه‌های پر بهاء و ارزنده دست می‌یابد و در دریای معارف شناور می‌گردد. به این گونه، همیشه بر گوهرهای گرانبهای معارف خویش می‌افزاید، تا گنجینه اسرار الهی می‌شود و آنها را چون امانتی پرارزش در قلب خود نگهداری می‌کند.

حضرت امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

الْعَارِفُ أَمِينٌ وَدَائِعِ اللَّهِ وَكَنْزُ أَسْرَارِهِ.^۳

عارف، امانت دار و دیعه‌های الهی و گنجینه اسرار خداوند است.

بنابراین آنان که به مقام والای عرفان حقیقی راه یافته‌اند و در راه عرفان واقعی سلوک نموده‌اند، چگونه می‌توانند هر رازی را به ارزانی بفروشند و هر گنجی را در اختیار افراد رنج ندیده بگذارند؟!

۱. بحارالانوار: ۱۵۶/۹۴.

۲. بحارالانوار: ۱۷۱/۶۷، از علل الشرایع: ۱۵۲/۲.

۳. بحارالانوار: ۱۴/۳.

همنشینی با صاحبان معرفت

برای آشنایی با معارف، و به دست آوردن شناخت صحیح عقاید مکتب اهل بیت (علیهم السلام)، همنشینی و سخن گفتن با افرادی که در معارف دین زحمت کشیده و رنج برده‌اند، اثری فراوان دارد. به همین جهت در فرمایشات ائمه اطهار (علیهم السلام) ما را سفارش به مجالست با این گونه افراد نموده‌اند.

حضرت امام سجّاد (علیه السلام) می‌فرمایند:

جَالِسُوا أَهْلَ الدِّينِ وَالْمَعْرِفَةِ.^۱

با اهل دین و معرفت مجالست کنید.

بر اثر همنشینی با صاحبان معرفت، آگاهی و شناخت واقعی انسان نسبت به حقایق دین افزوده می‌شود و سخنانی که از اعماق جان آنان بر می‌خیزد، در وجود انسان اثر می‌نماید.

بنابراین یکی از راه‌های مهم و بسیار مؤثر برای آشنایی با معارف، همنشینی با بزرگان دین و معرفت است. به این وسیله می‌توانید روح خود را با شنیدن سخنان آنان صفا دهید و با عقاید و معارف خاندان وحی آشنا شوید. زیرا اینان شیعیان واقعی و پیروان راستین اهل بیت (علیهم السلام) هستند و کسی که پیرو واقعی این خاندان باشد، مردم را - نه به سوی خود - بلکه به سوی علوم و معارف و حقوق اهل بیت (علیهم السلام) فرا می‌خواند.

پس با اهل دین و معرفت همنشینی و مصاحبت کنید تا از معارف الهی این خاندان آگاه شوید.

* * *

حفظ تعادل و هماهنگی در حالات عرفانی

آنان که به مسائل عرفانی روی می آورند، برای نجات از گرفتار شدن به حالات استثنائی و غیر متعارف باید در حفظ تعادل و هماهنگی در حالات عرفانی بکوشند.

به این جهت بزرگان، نفرت را که یک حالت منفی است و نسبت به مسائل منفی باید وجود داشته باشد، با شور و شوق که حالت مثبت است و در مسائل مثبت باید وجود داشته باشد، هماهنگ می کنند. زیرا لازمه پیشرفت در امور معنوی تعادل و هماهنگی است.

همان گونه که برای روشن شدن لامپ باید سیم منفی و مثبت، هردو وجود داشته باشد؛ برای روشناییهای معنوی نیز باید حالات مثبت و منفی با هم هماهنگ باشند و از هر یک در مورد خود استفاده شود.

پس همان گونه که ولایت اهل بیت علیهم السلام در قلب ما باید وجود داشته باشد، برائت و بیزاری از دشمنان و ولایت نیز باید در قلب ما وجود داشته باشد.

همان گونه که نسبت به اشرار و ظالمین باید دارای حالت نفرت باشیم؛ نسبت به نیکان و ابرار باید دارای حالت شوق و اشتیاق باشیم، به همین خاطر عارفان واقعی دل زدگیها و حالت تنفّری را که از وضع جامعه و جهان دارند، با شوق و نشاط در مسائل معنوی هماهنگ و متعادل می کنند تا موجودی خشک و بی نشاط نسبت به همه چیز بار نیایند.

به این دلیل حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام شوق را از حالات شخصی عارف معرفی می نمایند و می فرمایند:

الشَّوْقُ خُلْصَانُ الْعَارِفِينَ^۱

شوق، برگزیده عارفان است.



گر چه آنان به خاطر برخورد با مسائل نفرت انگیزی که روح لطیف آنان را می‌آزارد، دچار کسالت و گرفتگیهای روحی می‌شوند؛ ولی آنها را بوسیله شوق و نشاط از خود دور می‌کنند و به این وسیله در خود حالت تعادل و هماهنگی ایجاد می‌کنند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در اوصاف انسان مؤمن به «همام» فرمودند:

تَرَاهُ بَعِيداً كَسِلُهُ، دَائِماً نَشَاطُهُ.^۱

کسالت را از او دور و نشاط را همیشه با او می‌بینی.

به این جهت در مکتب اهل بیت علیهم السلام به ما آموخته‌اند: ناامیدی‌هایی که به خاطر گناهان در ما ایجاد شده؛ با نشاط، به وسیله توجّه به عفو خداوند جبران کنیم. در دعائی که بعد از دو رکعت نمازی که در روز جمعه وارد شده آمده است:

إِنْ أَقْنَطَتْنِي ذُنُوبِي نَشِّطْنِي عَفْوُكَ.^۲

اگر گناهان من، مرا به ناامیدی بکشاند، عفو تو مرا به نشاط وامی‌دارد.

شناخت مسئله بسط و قبض نفس، از مسائل بسیار مهم در حالات روحی و عرفانی است که توجه به آن لازم و ضروری است.

انسان بر اثر گناه قبض و گرفتگی به او دست می‌دهد و بر اثر توجه به عفو و گذشت خداوند، - چون عفو خداوند سرور آفرین و نشاط آور است - حالت «بسط» به او دست می‌دهد.

بنابراین به هنگام گناه باید به توبه و عفو خداوند روی آورد تا تعادل و هماهنگی میان حالت قبض و بسط ایجاد شود. توجه به عفو خداوند، حالت قبض را از بین می‌برد و چون سرور آفرین است، حالت بسط نفس ایجاد می‌کند.

۱. بحارالانوار: ۳۶۷/۶۷.

۲. بحارالانوار: ۳۷۰/۸۹، از مصباح المتهجد: ۲۲۳.

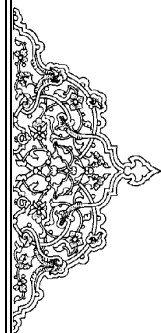
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام می فرمایند:

السُّرُورُ يَبْسِطُ النَّفْسَ وَيَشِيرُ النَّشَاطَ.^۱

سرور، به نفس حالت بسط و گشایش می دهد و نشاط را بر می انگیزاند.

پس اگر از کسی گناهی سرزد، باید حالت گرفتگی و قبض آن را به وسیله سروری که با توجه به عفو خداوند به دست می آید، متعادل نماید تا مایه «قنوط» و ناامیدی و تکرار گناه نشود.

بنابراین، لزوم حفظ تعادل حالات روحی روشن شد. افرادی که مایل به پرواز روح هستند، باید توجه داشته باشند که پرواز با دو بال صورت می گیرد و گر نه سقوط حتمی است. پس برای آن که از دو بال استفاده کنید، تعادل و هماهنگی میان دو حالت متقابل را در خود ایجاد کنید.



نتیجه بحث

معارف را از مکتب حیاتبخش اهل بیت (علیهم السلام) بیاموزید و اعتقادات خود را بر مبنای تعالیم وحی قرار دهید و از پندارها و آراء و آوهام بشری بپرهیزید. این است راه صحیح برای شناخت معارف و درك عقاید آسمانی.

بنابراین سعی کنید اندیشه‌های عرفانی و اعتقادات دینی خود را از سرچشمه وحی فراگیرید و از مکتب خاندان رسالت، درس حکمت بیاموزید.

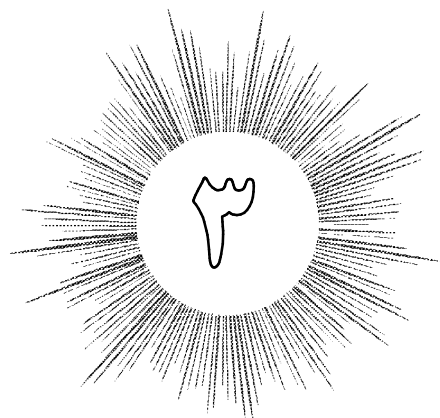
از عارف نمایانی که ادعای وصول می‌کنند و ترک آداب و رسوم می‌نمایند، پرهیز کنید. نشانه‌ها و آثار معارف بلند را بیاموزید و با صفات و خصال عارفان حقیقی که انوار معرفت در اعماق وجودشان تابیده است، آشنا شوید.

در حالات عرفانی، تعادل و هماهنگی را کاملاً رعایت کنید و به حالت قبض، بسط، حزن و نشاط روحی توجه داشته باشید تا از زندگی متعادل برخوردار باشید.

روایت ابوبصیر را مورد مطالعه و دقت بیشتر قرار دهید و با معارف و اسرار آن، جان خود را صفا دهید.

فردا که زوال شش جهت خواهد بود

قدر تو به قدر معرفت خواهد بود



از فرمایشات حضرت امیر المؤمنین علی‌علیه السلام:

إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ عَبْدًا أَهَمَّهُ حُسْنَ الْعِبَادَةِ

هرگاه خداوند بنده‌ای را دوست داشته باشد،

نیکو عبادت نمودن را به او الهام می‌نماید.

عبادت چیست؟

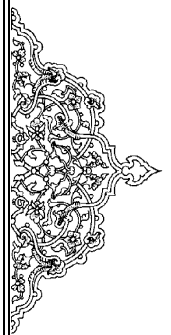
عبادت چیست و چه برنامه‌هایی را می‌توان برنامه عبادی نامید؟ این سؤال مهمی است که گاهی ذهن بعضی از افراد را به خود مشغول می‌کند. گرچه ممکن است عده‌ای عبادت را به معنای نماز و روزه و منحصر به اموری امثال اینها بدانند، ولی با مراجعه به روایات اهل بیت علیهم‌السلام و استفاده از راهنمائیهای آنان متوجه می‌شویم، عبادت منحصر به انجام دادن نماز و روزه نیست؛ زیرا عبادت به معنای بندگی خداوند است و بندگی خدا در صورتی محقق می‌شود که انسان آنچه را که خداوند از او می‌خواهد، انجام دهد و خواسته خداوند فقط این نیست که به نماز و روزه پردازیم و در کثرت انجام آنها بکوشیم.

حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام در این باره می‌فرمایند:

لَيْسَتْ الْعِبَادَةُ كَثْرَةُ الصَّلَاةِ وَالصَّيَامِ، وَإِنَّمَا الْعِبَادَةُ كَثْرَةُ التَّفَكُّرِ
فِي أَمْرِ اللَّهِ.^۱

عبادت، زیاد نماز خواندن و روزه گرفتن نیست. همانا عبادت، تفکر بسیار در امر خداوند است.

۱. بحارالانوار: ۳۷۳/۷۸، از تحف العقول: ۴۸۶.



عبادت، انجام خواسته‌های خداوند است و از این راه انسان می‌تواند به مقام عبودیت برسد و چیزی که ملاک رسیدن به مقام بندگی است، ارزش عبادت است و اعمال و عبادات زیاد، از شرایط ضروری و حتمی برای نیل به درجات عالی معنوی نیست. زیرا اهمیت اعمال و عبادات به زیادی آنها نیست، بلکه به ارزش آنهاست. و عبادات در صورتی دارای ارزش فراوان هستند که دارای تأثیر فراوان باشند، و بتوانند در باطن و سریره انسان تحوّل ایجاد کنند. بنابر این اهمیت عبادات به تحوّل است که در نفس عبادت‌کنندگان ایجاد می‌نمایند.

با این بیان، روشن می‌شود که اولیاء خداوند که در نفس خود تحوّل ایجاد نموده و از قدرتهای معنوی بهره‌مند شده‌اند، ملاک موفقیت آنان، تأثیر زیاد عبادتهای آنها بوده است نه کثرت عبادت آنان؛ اگر چه در موارد بسیاری، تأثیر فراوان عبادات بستگی به کثرت آنها دارد، ولی این یک قانون کلی نیست. دلیل ما بر این حقیقت، روایتی است که جناب مفضل که از خواص اصحاب امام صادق علیه السلام بوده، نقل کرده است. او می‌فرماید:

كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَذَكَرْنَا الْأَعْمَالَ، فَقُلْتُ أَنَا مَا أضعَفَ عَمَلِي؟! فَقَالَ: مَهْ اسْتَغْفِرَ اللَّهُ، ثُمَّ قَالَ لِي: إِنَّ قَلِيلَ الْعَمَلِ مَعَ التَّقْوَى خَيْرٌ مِنْ كَثِيرٍ بِلَا تَقْوَى. قُلْتُ: كَيْفَ يَكُونُ كَثِيرٌ بِلَا تَقْوَى؟ قَالَ: نَعَمْ مِثْلُ الرَّجُلِ يُطْعَمُ طَعَامَهُ، وَيُرْفَقُ جِوَارُهُ وَيَوْطَى رَحْلُهُ، فَإِذَا ارْتَفَعَ لَهُ الْبَابُ مِنَ الْحَرَامِ دَخَلَ فِيهِ، فَهَذَا الْعَمَلُ بِلَا تَقْوَى، وَيَكُونُ الْآخَرُ لَيْسَ عِنْدَهُ فَإِذَا ارْتَفَعَ لَهُ الْبَابُ مِنَ الْحَرَامِ لَمْ يَدْخُلْ فِيهِ.^۱

من در خدمت امام صادق علیه السلام بودم از اعمال، سخن به میان آمد. من گفتم: چقدر اعمال من اندک است؟! در این هنگام امام صادق علیه السلام فرمودند: ساکت باش و

استغفار کن. آن گاه به من فرمودند: عمل اندکی که همراه با تقوا باشد، از عمل بسیاری که تقوا در آن نباشد، بهتر است. گفتم: مگر می شود شخصی اعمال زیاد را بدون تقوا انجام دهد؟

حضرت فرمودند: آری مانند این که شخصی غذای خود را به دیگران اطعام کند، و با همسایگانش به نیکی رفتار کند و وسائل مسافرت آنان را فراهم نماید، ولی هرگاه راه حرامی برای او گشوده شود در آن داخل شود. این عملی است که در آن تقوا نیست و فرد دیگری این گونه اعمال زیاد را ندارد، ولی آن گاه که راه حرامی برایش گشوده شود، در آن وارد نمی شود.

این گونه عمل همراه با تقوا است و این گونه انسان دارای صداقت در عبادت است.

عبادت باید صادقانه باشد

بنابراین کثرت عبادت، ملاک اهمیت آن نیست؛ بلکه ملاک، ارزش عبادت و تأثیر آنست اگرچه عبادت اندک باشد. اگر عبادت صادقانه باشد، اثرات فراوانی در بردارد؛ به این جهت ما باید در همه کارها بالأخص امور معنوی، با صداقت گام برداریم و از غرض ورزی و حسابهای شخصی دست بکشیم و با صفا و صداقت بی آنکه غلّ و غشّی وجود داشته باشد، به کار خود پردازیم. پاکسازی دل از هر گونه غلّ و غشّ و بدست آوردن صداقت، از ویژگی های شیعیان است. حضرت امام حسین علیه السلام می فرمایند:

إِنَّ شِيعَتَنَا مَنْ سَلِمَتْ قُلُوبُهُمْ مِنْ كُلِّ غَشٍّ وَدَغَلٍ^۱

براستی که شیعیان ما، کسانی هستند که دلهایشان از هر گونه غلّ و غشّی پاک باشد.

وجود غلّ و غشّ در نیّتها، رفتار انسان را سبک و بی ارزش می کند. از این جهت باید سعی کنیم هر گونه عبادت را صادقانه انجام دهیم و با اراده و



۱. بحار الأنوار: ۱۵۶/۶۸، از تفسیر الإمام العسکری علیه السلام: ۱۲۳.



تصمیم جدی هر گونه غرض ورزی و غلّ و غش را از قلب خود دور کنیم. یکی از راه های پاکسازی دل از غلّ و غش، فرستادن صلوات بر محمد و آل محمد صلوات الله عليهم اجمعین است^۱ و یکی از علل تأکید بر فرستادن صلوات قبل از دعاها، زدودن غلّ و غشها و بدست آوردن صداقت و درستی است.

برنامه ای که کوشش و تلاش در آن بر مبنای صداقت نباشد و بر اساس تظاهر و خود نمایی باشد، نه تنها دارای هیچ گونه قیمتی نیست؛ بلکه گناهی است بزرگ، ولی عبادتی که صادقانه باشد راهی بسیار مؤثر برای تقرّب به خداوند است. زیرا تلاش و کوشش در انجام عبادات اگر صادقانه باشد؛ بدی هائی را که در نفس انسان ریشه دوانده است ویران ساخته و نابود می نماید، و از این راه انسان را به خدا نزدیک می کند.

عبادت و رسیدن به مقام بندگی و عبودیت، صراط مستقیم است. ما باید بوسیله عبادت خداوند، در صراط مستقیم گام برداریم. خداوند می فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ هُوَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَأَعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ﴾^۲

بدرستی که الله، اوست پروردگار من و پروردگار شما، پس او را عبادت کنید، این است صراط مستقیم.

بنابر این انسان می تواند با عبادت و بندگی خداوند در صراط مستقیم او قرار گیرد و از تسلط شیاطین رهایی یابد.

گام برداشتن در این راه و مداومت بر آن، خود دلیل بر سعادت انسان و نجات اوست. این حقیقتی است که حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) آن را این گونه بیان فرموده اند:

۱. رجوع کنید به روایت مفصّلی که مرحوم علامه مجلسی در این باره، در بحارالأنوار: ۱۶/۹۴ آورده اند.

۲. سورة زخرف آیه ۶۴.

دَوَامُ الْعِبَادَةِ بُرْهَانُ الظَّفَرِ بِالسَّعَادَةِ^۱

مداومت بر عبادت، دلیل بر ظفر یافتن انسان به سعادت است.

زیرا انسان به وسیله عبادت و حفظ شرایط آن، در زمره اولیاء خدا قرار می‌گیرد و از بندگان ممتاز او می‌شود و از اوصاف و ویژگی‌هایی که مخصوص اولیاء خداست، بهره‌مند می‌شود.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند:

سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم يَقُولُ: أَنَا وَعَلِيٌّ أَبَوَا هَذِهِ الْأُمَّةِ، وَلَحَقْنَا عَلَيْهِمْ أَكْثَرُ مِنْ حَقِّ أَبِي وَبَنِيهِمْ، فَإِنَّا نَتَّقُهُمْ إِنْ أَطَاعُونَا مِنَ النَّارِ إِلَى دَارِ الْقَرَارِ، وَنُلْحِقُهُمْ مِنَ الْعُبُودِيَّةِ بِخِيَارِ الْأَحْزَارِ.^۲

من از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می‌فرمود: من و علی دو پدر این امت هستیم و واقعاً حق ما با عظمت‌تر از حقّی است که پدر و مادری که آنان از آن دو متولد شده‌اند، دارند. زیرا ما آنان را - اگر از ما پیروی کنند - از جهنم نجات داده و به بهشت وارد می‌کنیم و آنان را از بندگی دیگران به بهترین افراد آزاده، ملحق می‌کنیم.

پس با پیروی از فرمایشات خاندان وحی، انسان به خاطر عبادت صادقانه، به مقام عبودیت می‌رسد و به درجهٔ اختیار و نیکان نائل می‌شود. در این هنگام یکی از ارکان مهم گمراهی، که تسلط شیطان است از هم می‌پاشد و شیطان پلید از انسان دور می‌شود. این حقیقتی است که خداوند در قرآن کریم به آن تصریح نموده و فرموده است:

﴿إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ وَكِيلًا﴾^۳

براستی که بندگان مرا تسلطی برای تو (شیطان) بر آنان نیست و خداوند برای وکیل بودن کفایت می‌کند.

۱. شرح غرر الحکم: ۲۲/۴.

۲. بحار الأنوار: ۲۵۹/۲۳، از تفسیر الإمام العسکری علیه السلام: ۱۳۳.

۳. سورة اسراء آیه ۶۵.



بسیاری از بزرگان شیعه برای راه یافتن به مقام قرب الهی و رسیدن به مقام عبودیت تلاش فراوانی نموده‌اند.

کوشش مرحوم کرباسی برای دست یافتن به مقامات ارزنده معنوی نمونه‌ای از این گونه تلاشها می‌باشد. آن بزرگوار از علمای بزرگ شیعه و از شاگردان سید بحر العلوم بود. در حالات او نوشته‌اند:

آن بزرگوار برای آن که شب قدر را درک کرده باشد، یک سال هر شب تا به صبح به عبادت می‌پرداخت تا از فیوضات تهجد در آن شب بهره‌مند گردد. آن مرحوم در عبادت دارای خضوع و خشوع و حضور قلب بود. دعای وی بسیار تأثیر داشت. هنگامی که یکی از حکام اصفهان نسبت به ایشان، وظیفه احترام و ارادت را رعایت نکرد، آن مرحوم علیه او دعا کرد. در زمانی کوتاه حاکم عزل و سرافکنده شد. آن گاه مرحوم کرباسی برای او نوشت:

دیدی که خون ناحق پروانه شمع را

چندان امان نداد که شب را سحر کند

او از همد زهاد زمان خود بوده و مرحوم میرزای قمی از ایشان خواست رساله بنویسد. او در جواب گفت: استخوان بدنم طاقت آتش جهنم را ندارد، ولی پس از اصرار مرحوم میرزای قمی، رساله نوشت.

اگر فقیری از او چیزی می‌خواست، شاهد می‌طلبید و شاهد را قسم می‌داد و فقیر را هم قسم می‌داد که در مصرف آن اسراف نکند؛ آن گاه خرج یک ماه را به او می‌داد.

گویند، روزی شخصی برای جریانی نزد وی شهادت داد، آن مرحوم از او پرسید: شغل تو چیست؟ گفت: من غسل هستم. ایشان شرائط غسل را از او سؤال کرد. آن مرد جواب داد و سپس گفت: هنگام دفن چیزی در گوش میت می‌گوئیم. مرحوم کرباسی فرمود: چه می‌گوئید؟ گفت: می‌گوئیم خوشا به

سعادت که مژدی و برای ادای شهادت نزد حاجی کرباسی نرفتی!^۱

اقسام عبادات

با انواع و اقسام عبادات آشنایی پیدا کنید و به انجام یک نوع عبادت اکتفا نکنید. همان گونه که رزق مادی شما انواع گوناگون است و خوراکیهای خود را از مواد گوناگون تهیه می کنید، و اگر غذای شما بدون نمک یا بدون مواد ضروری دیگر باشد کامل نیست؛ در اعمال معنوی نیز اگر به یک نوع عبادت بپردازید، باطن شما اقناع نمی شود، هر چند آن عبادت زیاد باشد. مثل آن که در سفره خود گوشت فراوانی تهیه کرده باشید، ولی نان و نمک فراهم نباشد در این هنگام چگونه می توانید از آن استفاده کنید؟

همان طور که نماز و روزه عبادت است، فکر و اندیشه عبادت است و همان گونه که فکر و اندیشه عبادت است، خدمت به خلق نیز عبادت است و همچنان که خدمت به خلق عبادت است، انتظار فرج و آشنایی با وظائف زمان غیبت عبادت است، همان گونه که انتظار و شناخت وظائف زمان غیبت عبادت است، آشنایی با معارف و عقاید مکتب اهل بیت علیهم السلام عبادت است، سعی کنید تمام این عبادتها را انجام داده و خود را به تکامل برسانید.

خدمت به برادران دینی

یکی از انواع عبادات که دلیل بر شرافت و عظمت روح آدمی است، این است که انسان کمر همّت برای خدمت نمودن به برادران دینی خود ببندد، و آنان را در گرفتاریها و مشکلات یاری کند.



۱. فوائد الرضویّه: ۱۰، قصص العلماء: ۱۱۸.

دستگیری از افتادگان و خدمتگزاری برادران مؤمن، اگر برای خدا باشد از عبادت‌های مهمی است که در فرمایشات اهل بیت علیهم‌السلام نه تنها به آن سفارش شده است، بلکه آن را با شرافت‌ترین نوع عبادت دانسته‌اند.

حضرت امام سجّاد علیه‌السلام در این باره می‌فرمایند:

إِنَّ أَشْرَفَ الْعِبَادَةِ خِدْمَتُكَ إِخْوَانِكَ الْمُؤْمِنِينَ.^۱

با شرافت‌ترین عبادت، خدمت نمودن تو به برادران مؤمن تو است.

کم توجهی نسبت به این نکته اساسی که تأثیر حیاتی در زندگی همفکران انسان دارد، زیانهای جبران ناپذیری را به دنبال دارد.

حضرت امام صادق علیه‌السلام در ضمن شمردن گناهان کبیره می‌فرمایند:

... تَرْكُ مُعَاوَنَةِ الْمَظْلُومِينَ.^۲

از گناهان کبیره، ترک کمک رسانی به ستم‌دیدگان است.

به این نکته نیز باید توجه داشته باشیم: تعاون به برادران دینی نه تنها از نظر مادی است، بلکه افزایش درک و فهم و راهنمایی آنان نیز از وظائف کسانی است که توانائی آن را دارند. حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرمایند:

أَعِنِ أَخَاكَ عَلَى هِدَايَتِهِ.^۳

برادر خود را بر هدایت شدن او کمک کن.

با این بیان روشن شد یکی از انواع عبادات که از شرافت و عظمت خاصی برخوردار است، کمک نمودن و خدمتگزاری به برادران دینی است.

شما می‌توانید با استفاده از این راه به مقامات عالی معنوی دست یابید و محبت خدا و اهل بیت علیهم‌السلام را به خود جلب کنید.

۱. بحار الأنوار: ۳۱۸/۷۵، از تفسیر الإمام العسکری علیه‌السلام: ۲۶۰.

۲. بحار الأنوار: ۱۰/۷۹، از خصال: ۱۵۵/۲.

۳. شرح غرر الحکم: ۱۷۸/۲.

حضرت امام صادق (علیه السلام) می فرمایند:

إِنَّ أَحَبَّ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى اللَّهِ مَنْ أَعَانَ الْمُؤْمِنَ الْفَقِيرَ مِنَ الْفَقْرِ فِي دُنْيَاهُ وَمَعَاشِهِ، وَمَنْ أَعَانَ وَنَفَعَ وَدَفَعَ الْمَكْرُوهَ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ.^۱

محبوبترین مؤمنین نزد خداوند، کسی است که فرد مؤمن فقیر را در امور مادی و امرار معاش او کمک کند و محبوبترین افراد نزد خداوند، کسی است که کمک کند و نفع برساند و ناراحتی را از مردم مؤمن برطرف کند.

عبادات روحی

یکی دیگر از اقسام عبادات، عبادت‌های روحی است که انسان با فکر و اندیشه و به کار انداختن قلب خود به خداوند نزدیک شود.

حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) در آخر خطبه‌ای که در عجائب خلقت طاووس بیان نموده‌اند، می فرمایند:

جَعَلَنَا اللَّهُ وَإِيَّاكُمْ مِمَّنْ يَسْعَى بِقَلْبِهِ إِلَى مَنَازِلِ الْأَبْرَارِ بِرَحْمَتِهِ.^۲

خداوند به رحمت خود ما و شما را از کسانی قرار دهد که به وسیله قلب خود برای رسیدن به منازل ابرار سعی و کوشش می‌کنند.

این کلام امام (علیه السلام) دلیل بر آن است که انسان به وسیله عبادت‌های روحی مانند تفکر در آیات و نشانه‌های خداوند، می تواند به سر منزل مقصود برسد و در زمرة ابرار و نیکان جای گیرد. به همین جهت در بعضی از روایات عبادت را به تفکر و اندیشیدن در امر خداوند بیان نموده‌اند.

حضرت امام رضا (علیه السلام) می فرمایند:

لَيْسَتْ الْعِبَادَةُ كَثْرَةَ الصَّلَاةِ وَالصَّوْمِ، إِنَّمَا الْعِبَادَةُ التَّفَكُّرُ فِي أَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ.^۳

۱. بحارالانوار: ۲۶۱/۷۸، از تحف العقول: ۳۵۷.

۲. نهج البلاغه خطبة ۱۶۵.

۳. بحارالانوار: ۳۲۲/۷۱، از اصول کافی: ۵۵/۲.



عبادت به زیادی نماز و روزه نیست. همانا عبادت و بندگی، اندیشیدن در امر خداوند است.

به همین جهت جناب ابی ذر اکثر عبادت خود را تفکر قرار داده بود و به این طریق با آن که نسبت به جناب سلمان عمر کمی داشت و مدتی از آن را در زمان جاهلیت بسر برده بود، ولی توانست بر اثر تفکر، خود را تالی تلوی سلمان و در ردیف او قرار دهد.

پس عبادت و بندگی منحصر در برنامه‌های عبادی جسمی نیست؛ بلکه عبادات روحی، روح عبادات هستند؛ همان گونه که توجه، خلوص و... در نماز و سایر برنامه‌های عبادی، روح اعمال جسمی این عبادات بشمار می‌آیند. این نکته، بسیار مهم است که انسان باید در همه عبادات، جنبه‌های روحی آن را نیز رعایت کند و آنها را به دست فراموشی نسپارد. متأسفانه افرادی هستند که نه تنها به حالات روحی عبادت بی توجه هستند، بلکه به اعمال بدنی عبادات نیز بی اعتناء هستند و آنها را کامل انجام نمی‌دهند. یکی از راویان حدیث می‌گوید:

سَأَلَ أَبُو بَصِيرٍ الصَّادِقَ (ع) وَأَنَا جَالِسٌ عِنْدَهُ عَنِ الْهُورِ الْعَيْنِ، فَقَالَ لَهُ: جُعِلْتُ قَدَاكَ أَخْلَقُ مِنْ خَلْقِ الدُّنْيَا أَوْ (خَلْقُ مِنْ) خَلْقِ الْجَنَّةِ؟ فَقَالَ لَهُ: مَا أَنْتَ وَذَاكَ؟ عَلَيْكَ بِالصَّلَاةِ، فَإِنَّ آخِرَ مَا أَوْصَى بِهِ رَسُولُ اللَّهِ (ص) وَحَثَّ عَلَيْهِ، الصَّلَاةُ. إِيَّاكُمْ أَنْ يَسْتَخِفَّ أَحَدُكُمْ بِصَلَاتِهِ فَلَا هُوَ إِذَا كَانَ شَابًّا أَتَمَّهَا، وَلَا هُوَ إِذَا كَانَ شَيْخًا قَوِيَ عَلَيْهَا، وَمَا أَشَدَّ مِنْ سِرْقَةِ الصَّلَاةِ...^۱

من در خدمت امام صادق (ع) نشسته بودم، ابوبصیر از آن بزرگوار درباره هورالعین سؤال کرد و گفت: جانم به فدای شما آیا آنها از مخلوقات این دنیا

هستند یا از مخلوقات بهشتی هستند؟ امام صادق علیه السلام فرمودند: توجه کار به این امور داری؟ بر تو باد به نماز، زیرا آخرین چیزی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به آن وصیت نموده و مردم را به آن تحریک نمودند، نماز است. بر حذر باشید از این که، نماز خود را سبک بشمارید که نه در زمان جوانی آن را کامل کنید و نه در زمان پیری قدرت بر انجام نماز کامل، داشته باشید. چه چیزی سخت تر از این است که انسان از نماز خود بدزد.

بنابر این ما باید هم ارکان ظاهری و اعمال بدنی عبادات را رعایت کنیم و هم به باطن عبادات توجه کنیم؛ زیرا آنچه مهم است، روح عبادت می باشد. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرمایند:

رُكْعَتَانِ خَفِيفَتَانِ فِي تَفَكُّرٍ، خَيْرٌ مِنْ قِيَامٍ لَيْلَةٍ^۱

دو رکعت نماز خفیف که همراه با تفکر باشد، بهتر است از قیام به عبادت در یک شب.

بنابر این فرمایشات، اصل در عبادات همان تفکر و توجهی است که در آنها انجام می شود که به منزله روح و جان عبادات می باشد. به عنوان نمونه شما می توانید با تدبّر، تفکر و توجه در سوره حمد اساس ولایت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و برائت از دشمنان آن حضرت را به صورت واضح دریابید و اصول اعتقادی خود را هر روز لا اقل ده بار از اعماق وجود بر صفحه ذهن آشکار ساخته و به زبان آورید.

این نتیجه عبادت همراه با تفکر و تدبّر است؛ زیرا تفکر، نشان دهنده ارزش و اهمیت عبادت است. به همین جهت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرمایند:

لَا عِبَادَةَ كَالْتَفَكُّرِ^۲

عبادتی همچون تفکر نیست.

۱. بحار الانوار: ۲۴۰/۸۴، از ثواب الاعمال: ۴۰.

۲. بحار الانوار: ۷۰/۷۷، از محاسن: ۱۶.

کراهِت در عبادت

راهنماییهای خاندان وحی علیه السلام درباره کیفیت عبادت و توجّه به جهات قلبی و باطنی آن، برای اینست که مردم از عبادتهای خود بهره‌مند شوند و آثار آن را بالوجدان درک نمایند و بوسیله انجام آنها، دگرگونی و تحوّل در آنان ایجاد شود؛ و گرنه صرف عبادت که دارای هیچ گونه اثری نباشد و از طریق اهل بیت علیهم السلام دور باشد، چه نتیجه‌ای دارد؟ آیا جز زحمت و رنج و غرور، اثر دیگری در آن وجود دارد؟!

به خاطر همین جهت، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند:

إِيَّاكُمْ وَالْجُهَّالِ مِنَ الْمُتَعَبِّدِينَ وَالْفَجَّارِ مِنَ الْعُلَمَاءِ فَإِنَّهُمْ فِتْنَةٌ كُلٌّ مَّفْتُونٌ.^۱

از افراد جاهلی که اهل تعبّد هستند، پرهیز کنید و از علماء فاجر بپرهیزید که آنان وسیله نیرنگ هر فرد دلباخته می‌باشند.

گاهی این گونه افراد اصل عبادت آنان صحیح نیست و غیر عبادت را به جای عبادت پذیرفته و انجام می‌دهند، و گاهی عمل آنان در شرع وارد شده، ولی در هنگام انجام آن به جای آن که حالت عبادت و بندگی داشته باشند؛ با اکراه و ناراحتی آن را انجام می‌دهند؛ و با این همه خود را کامل و راه یافته می‌پندارند.

این گونه عبادتها، سبب دل زدگی این افراد می‌شود، علاوه بر آن که گاهی باعث بدبینی دیگران نیز می‌شود؛ در حالی که عبادت باید، حالت اقبال و توجّه و نشاط را در قلب انسان برانگیزاند، نه حالت اکراه و نفرت را، ولی این گونه عبادات دارای اثر منفی است.

به همین جهت حضرت امام صادق علیه السلام می فرمایند:

لَا تُكْرِهُوا إِلَى أَنْفُسِكُمُ الْعِبَادَةَ.^۱

نفسهای خود را با اکراه به عبادت وادار نکنید.

بلکه با میل و رغبت باید به انجام عبادات پردازید، تا آثار گرانبهای آن در وجود شما آشکار شود.

خواهید گفت: پس بسیاری از عبادت کنندگان باید عبادات خود را ترک کنند، زیرا در هنگام عبادت نه تنها دارای حالت توجّه و اقبال نیستند؛ بلکه آن را با اکراه انجام می دهند، زیرا نفس آنان مایل به عبادت نیست.

می گوئیم: این گونه طرز تفکر بر اثر عدم آشنایی صحیح با مکتب حیاتبخش خاندان وحی است. با توجه به فرمایشات انسان ساز اهل بیت علیهم السلام متوجّه می شویم که هر گونه صفت و حالت منفی که خداوند زمینه آن را در انسان قرار داده است مثل حسد، کینه، نیرنگ و اکراه و امثال اینها؛ باید در موارد خود، در برابر دشمنان خدا از آن استفاده شود. به این ترتیب انسان نباید به فریب دادن مردم - که یک صفت منفی است - پردازد، بلکه باید نفس را فریب دهد و با تلقین و زبان نرم حالت اکراه او را بر باید و او را به انجام عبادت متمایل سازد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

خَادِعُ نَفْسِكَ فِي الْعِبَادَةِ وَارْفِقْ بِهَا وَلَا تَقْهَرْهَا.^۲

در عبادت نفس خود را فریب ده و با او رفاقت کن و او را مجبور (به عبادت) مکن.

بنابر این هر کس در حال عبادت دارای حالت اکراه است، به جای آن که

۱. بحارالانوار: ۲۱۳/۷۱، از اصول کافی: ۸۶/۲

۲. بحارالانوار: ۵۰۹/۳۳، از نهج البلاغه نامه ۶۹



اصل عبادت را ترک کند، باید حالت اکراه را از نفس خود برطرف نماید، نه آن که عبادت خود را رها کند؛ زیرا عبادت را با حالت شور و نشاط و شوق و عشق به عبادت، باید انجام داد نه در حال دل زدگی و اکراه.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل فرموده‌اند:

لَا تُبْغِضْ إِلَى نَفْسِكَ عِبَادَةَ رَبِّكَ.^۱

نفس خود را دشمن عبادت پروردگارت قرار مده.

نشاط در عبادت

اگر می‌خواهید جذبه عبادت را درک کنید، حالت اکراه را از خود دور کنید و با حالت اشتیاق و نشاط باطنی به عبادت بپردازید، تا آثار گرانبهای آن را بسپابید و خود را از تسلط شیطان برهانید. حضرت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرمایند:

أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ عَشِقَ الْعِبَادَةَ فَغَانَقَهَا وَأَحَبَّهَا بِقَلْبِهِ، وَبِأَسَرِّهَا بِجَسَدِهِ وَتَفَرَّغَ لَهَا، فَهُوَ لَا يُبَالِي عَلَى مَا أَصْبَحَ مِنَ الدُّنْيَا، عَلَى عُسْرِ أَمٍّ عَلَى يُسْرٍ.^۲

با فضیلت‌ترین مردم کسی است که عاشق عبادت و بندگی باشد و آن را در آغوش بگیرد و از جان و دل دوست بدارد، از نظر جسمی به آن عبادت مشغول شود و از نظر فکری، با فکر فارغ و راحت به عبادت بپردازد، آنگاه باکی نداشته باشد که در دنیا چگونه شب را به روز آورده است؛ به سختی یا به آسانی.

بنابر این از شرایط مهم تأثیر عبادت، علاوه بر آن که باید خالصانه باشد و شیطان و نفس انسان عامل و محرک عبادت نباشند؛ و گرنه عبادت به صورت

۱. بحارالانوار: ۲۱۴/۷۱، از اصول کافی: ۸۷/۲.

۲. بحارالانوار: ۲۵۳/۷۰، از اصول کافی: ۸۳/۲.

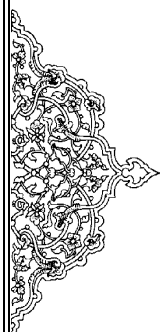
ریا، تظاهر، غرور و امثال آن انجام می‌شود؛ باید طوری انسان خود را ساخته باشد که نفس او نیز تابع عقلش شده باشد و آن گاه که مخلصانه برای عبادت قیام می‌کند، نفس تابع عقل باشد و بر اثر تهذیب نفس، نفس نیز همچون عقل، میل و رغبت به عبادت خالصانه داشته باشد.

بنابر این تهذیب و آماده سازی نفس، از شرایط مهمی است که در عبادت نقش مهمی را داراست؛ زیرا اگر انسان بر اثر فرمان عقل به عبادت پردازد، ولی نفس خود را مطیع عقل خود نساخته باشد، نفس در اعماق وجود انسان به فعالیت می‌پردازد تا آنجا که یا او را بالکل از انجام عبادتی که دارد، باز می‌دارد و عبادت را بی نتیجه به او جلوه داده و مانع انجام آن می‌شود؛ و یا بر اثر مقاومت انسان، او را با موانع دیگر که جان انسان را به ستوه می‌آورد، همانند وسواس - مبتلا می‌کند و در نتیجه انسان به جای آن که از عبادتی که انجام می‌دهد، لذت روحی ببرد، بغض و دشمنی آن را به وسیله وسواس و ناراحتیهای روحی در دل خود جای می‌دهد.

طبق آیات قرآن کریم عبادت، صراط مستقیم خداوند است و انسان از این راه به مقام عبودیت می‌رسد و کسی که به مقام عبودیت برسد، شیطان بر او تسلط ندارد، ولی کسی که با بغض و دشمنی نفس با عبادت، به آن می‌پردازد؛ نه تنها از دست شیطان رهائی نیافته، بلکه خود را در دست تحریکات و جولان نفس که از شیطان مهلك تر است، قرار می‌دهد و به این گونه، راه را برای نفوذ شیطان هموار می‌کند.

لازمه این گونه عبادات که انسان نفس خود را قانع و مطیع عقل خود نکرده و با تهذیب و خودسازی به عبادت نپرداخته، این است که از نتیجه عبادت که رهایی از تسلط شیطان است، باز بماند.

بنابر این، برای انجام هر گونه عبادت باید خود را آماده بسازیم و با صلاحیت آن را انجام دهیم و روشن است کسانی که به عبادات سخت و به



اصطلاح ریاضتهای شرعی، می‌پردازند ولی آمادگی آن را ندارند، صلاحیت انجام این گونه اعمال را ندارند. آنان برای ایجاد آمادگی، باید محبت عبادت را در دل خود جای دهند.

پس برای انجام عبادات سخت و یا به تعبیر بعضی، برای انجام ریاضات شرعیّه، آمادگی نفسانی و صلاحیت آن از شرایط حتمی است.

چقدر نیک و پسندیده، بلکه لازم است که انسان برای انجام همه کارها بالأخص اعمال عبادی، آشنایی با مکتب اهل بیت علیهم‌السلام داشته باشد و با الهام و آموختن از آن بزرگواران، به عبادت خداوند مهربان بپردازد؛ تا از خطر سقوط و دیدن ضربات مهلك در امان باشد.

گرچه راهی است پر از بیم ز ما تا بر دوست
رفتن آسان بود، ار واقف منزل باشی

برای آن که در انجام عبادات از مکتب آن بزرگواران پیروی کنید، باید شرایط عبادت را بدانید و از موانع قبولی عبادات مانند حرام خواری، آگاهی داشته باشید.

اثر نشاط در عبادت

شور و نشاط بر قدرت اراده و تصمیم‌گیری انسان می‌افزاید و استقامت و پایداری او را افزایش می‌دهد. نشاط، کارهای بزرگ و برنامه‌های سنگین را برای انسان، آسان و سبک می‌کند و رنج و زحمت آنها را کم می‌کند.

به این جهت افرادی که برای انجام برنامه‌های سنگین عبادی شوق و نشاط دارند، نه تنها از انجام آنها خسته نمی‌شوند، بلکه سنگینی آنها را احساس نمی‌کنند و لذت‌های روحی عبادت را درک می‌کنند. به این جهت آنان از خداوند می‌خواهند نشاطشان را در عبادت و بندگی قرار دهد. در دعای امام سجّاد علیه‌السلام می‌خوانید:

اجْعَلْ ... نَشَاطِي فِي عِبَادَتِكَ.^۱

خداوندا، نشاط مرا در بندگی خودت قرار ده.

در مناجات امام سجاد علیه السلام می خوانید:

رَبَّنَا ... وَآمَنْتُ عَلَيْنَا بِالنَّشَاطِ.^۲

پروردگارا، با عنایت نمودن نشاط، بر ما ممنت گذار.

و در یکی از زیارات جامعه می خوانید:

تَحَبَّبْتُ إِلَيْكَ عِبَادَتَكَ ... وَتَشِطَّنِي لَهَا.^۳

خداوندا، به من محبت عبادتت را عنایت کن ... و مرا برای انجام آن با نشاط فرما.

سرخواستن نشاط در عبادت، در دعاهایی که وارد شده این است که، نشاط بهترین یاور و پشتیبان انسان برای انجام عبادت‌های سخت و سنگین است، همان گونه که کارهای مشکل و طاقت فرسا در صورتی که به صورت گروهی و دسته جمعی انجام شوند، سهل و آسان می شوند. برخی از حالات روحی نیز مانند کار دسته جمعی بر قدرت انسان می افزاید. یعنی اگر انسان دارای بعضی از نیروهای روحی باشد، به تنهایی می تواند کار چند نفر را انجام دهد. یکی از این نیروهای روحی، شور و نشاط است. اگر قدرت نشاط را در خود تقویت کنید، عبادت‌های سنگین برای شما سهل و آسان می شود؛ گوئی که آن را با کمک و دستیاری چند نفر انجام داده‌اید. از این جهت در دعای فرا رسیدن ماه رمضان می خوانید:

... أَحْسِنْ مَعُونَتِي فِي الْجِدِّ وَالْإِجْتِهَادِ وَالْمُسَارَعَةِ إِلَى مَا تُحِبُّ

۱. بحار الأنوار: ۲۰۰/۹۰، از البلد الأمين: ۱۳۱.

۲. بحار الأنوار: ۱۲۵/۹۴.

۳. بحار الأنوار: ۱۷۰/۱۰۲، از مصباح الزائر: ۲۴۲.



وَتَرْضَى وَالنَّشَاطِ وَالْفَرَحِ وَالصَّحَّةَ حَتَّى أَبْلُغَ فِي عِبَادَتِكَ وَطَاعَتِكَ الَّتِي يَحِقُّ لَكَ عَلَيَّ رِضَاكَ.^۱

نیکو کمک کن به من در جدیت و کوشش و سرعت گرفتن به سوی آنچه مورد محبت و رضایت توست، و به سوی نشاط و فرح و سلامتی، تا در بندگی و طاعت تو، که حق تو بر من است، به رضای تو نائل شوم.

همان گونه که می بینید نشاط و صحت در این دعا، معونه و کمک برای عبادت معرفی شده اند.

با بهره گیری از فرمایشات خاندان وحی، متوجه می شویم که نشاط، از رازهای بزرگ موفقیت در کارهای بزرگ و سنگین است، ما باید این راز را در راه های حیات بخش به کار بریم و از آن استفاده کنیم. اگر در این گونه امور دارای نشاط نیستیم، باید با قدرت تمام آن را به نفس خود القاء کنیم و نفس خود را آماده و مهیا برای قبول شور و نشاط نمائیم.

به همین جهت یاوران اهل بیت (علیهم السلام) گرچه بر اثر کهنسالی، بدنهایشان فرسوده می شد، ولی به هنگام عمل دارای قلبهایی پر از نشاط و دلهایی جوان و پر شور بودند.

محبت اهل بیت (علیهم السلام) یا راز نشاط در عبادت

بنابر این نشاط، راز قدرت بر انجام برنامه های سنگین است. علاوه بر آن، نشاط در عبادت، دلیل بر وجود محبت و دلبستگی به اهل بیت (علیهم السلام) نیز می باشد. زیرا یکی از آثار و نشانه های محبت اهل بیت (علیهم السلام) نشاط در عبادت و بندگی است. دوستی آن بزرگواران، ایجاد میل و رغبت برای عبادت می کند و درس بندگی را به همه دوستان و شیفتگان خاندان وحی می آموزد.

پیغمبر اکرم ﷺ می فرمایند:

فِي حُبِّ أَهْلِ بَيْتِي ... الرَّغْبَةُ إِلَى الْعِبَادَةِ^۱

در محبت اهل بیت من، میل و رغبت به سوی عبادت نهاده شده است.

بنابر این هر چه محبت شما به اهل بیت ﷺ بیشتر شود، رغبت، شوق و شور و نشاط شما به عبادت و بندگی خداوند بیشتر می شود و آمادگی شما برای عبادت افزون می گردد.

* * *

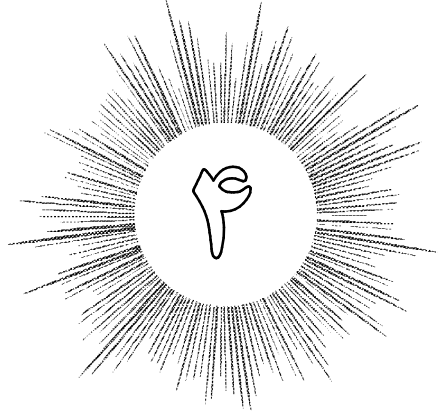


نتیجۀ بحث

عبادت و بندگی راه رسیدن به مقام «عبودیت» و گواه بر ظفر یافتن به سعادت است. توجّه داشته باشید، عبادتی انسان را به مقام عبودیت می‌رساند که دارای تأثیر فراوان باشد و در اعماق وجود آدمی تحوّل ایجاد کند. بنابراین ارزش عبادت به قدر نتیجه‌ای است که از آن بدست می‌آید، نه به کثرت و زیادی عبادت.

با انواع و اقسام عبادات آشنا شوید و با تنوّع آنها از یکنواخت بودن برنامه عبادی، که مایه رنج و کسالت است پرهیز کنید. شور و نشاط و شوق به عبادت را با تنوّع در آن، بدست آورید و اثرات شگفت آن را درک کنید. محبّت و علاقه شما به خاندان وحی هر چه بیشتر شود، شور و نشاط شما نیز به عبادت افزایش می‌یابد. نشاط در عبادت، از خستگی در عبادت می‌کاهد و بر اخلاص و صداقت شما که لازمه تأثیر عبادت است، می‌افزاید. در صورت تداوم این راه به مقام «عبودیت» که راز خلقت انسانهاست، دست می‌یابید و حاکم بر نفس خویشتن و غالب بر شیطان رجیم می‌شوید.

طاعت آن نیست که بر خاک نهی پیشانی
صدق پیش آر، که اخلاص به پیشانی نیست



از فرمایشات حضرت امیر المؤمنین علی‌علیه السلام:

أَشْعِرْ قَلْبَكَ التَّقْوَىٰ وَخَالَفِ الْهَوَىٰ تَغْلِبُ الشَّيْطَانَ
قلب خود را به تقوا مطلع و آگاه کن و با هوای نفس مخالفت نما،
تا بر شیطان غالب شوی.

تقوا و پرهیزکاری

قلب انسان رابط انسان میان جهان ماده و عالم معنی است. قلب اگر سالم باشد، می تواند با استفاده از نیروی معنوی و پر قدرتی که دارد، الهام دهنده و الهام پذیر باشد.

سلامت قلب در صورتی است که از زنگار و آلودگیها پاک، و از ناپاکیها و زشتیهای روحی دور باشد. در صورتی که انسان مبتلا به فساد و گناه شود، دل تیره می شود و توانایی استفاده از قدرتهای معنوی را از دست می دهد و از فیوضات رحمانی بی بهره می ماند.

تقوا داروی مرضهای قلبی و روحی است. بوسیله تقوا باید قلب را شستشو داد و زنگار و تیرگیها را از دل زدود.

در صحیفه بیست و نهم حضرت ادریس نبی علیه السلام آمده است:

وَ اغْسِلْ قَلْبَكَ بِالتَّقْوَى كَمَا تَغْسِلُ ثَوْبَكَ بِالمَاءِ، وَإِنْ أَحْبَبْتَ
رَوْحَكَ فَاجْتَهِدْ فِي الْعَمَلِ لَهَا.^۱

۱. بحار الانوار: ۴۷۱/۹۵.



همان گونه که لباس خود را با آب شستشو می دهی، قلب خود را بوسیله تقوا
تطهیر کن. و اگر روح خود را دوست داری، در عمل برای آن تلاش کن.

تقوا قلب را حیات می بخشد

حیات قلب و روشنایی دل، به تقوا و ورع انسان بستگی دارد، آن کس که
تقوا دارد، از حیات قلب، بصیرت و نورانیت دل برخوردار است و آن کس که
آلوده به گناهان است و تقوا ندارد، دلش زنگار گرفته و خالی از معنویت است.
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

مَنْ قَلَّ وَرَعُهُ مَاتَ قَلْبُهُ.^۱

آن کس که ورع او کم باشد، قلبش مرده است.

کسی که خواهان بصیرت و حیات معنوی است، باید دارای تقوا و ورع
باشد؛ تا نه تنها در دنیا از زندگی معنوی برخوردار شود، بلکه در جهان دیگر
نیز رستگار بوده و از نعمتهای بی پایان خداوند بهره مند باشد.
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

مَنْ أَحَبَّ فَوْزَ الْآخِرَةِ فَعَلَيْهِ بِالتَّقْوَى.^۲

هر کس دوست دارد رستگاری در آخرت را، بر او باد به تقوا و پرهیزکاری.

تقوا، بهترین پشتوانه و محافظ همه کسانی است که آن را کسب می کنند.
تقوا در فتنه ها، گمراهیها و بدعتها همچون حصاری قوی، شخص متقی را
از گمراه شدن حفظ می کند، و واقعیت فتنه ها را اگر چه به ظاهر جلوه ای زیبا
داشته باشند، آشکار می نماید.

تقوا همچون دژی محکم، پناهگاه انسان با تقوا است.

۱. شرح غرر الحکم: ۲۶۹/۵.

۲. مدرک سابق: ۳۹۴/۵.

حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) در گفتاری دیگر چنین فرموده‌اند:

اَلتَّقْوٰی حِصْنٌ حَصِيْنٌ لِّمَنْ لَبَّأَ اِلَيْهِ.^۱

تقوا حصاری است محکم، برای آن کس که به او پناه برد.

رابطه تقوا و قلب

قلب دستگاه گیرنده و فرستنده بسیار قوی است که خداوند متعال آن را در وجود انسان قرار داده است، تا در صورت سالم بودن و قوی بودن آن، انسان بتواند با استفاده از آن، تا حدود توانایی خویش با گذشته و آینده ارتباط برقرار ساخته و گاهی با توجه قلبی - که خالی از خیالات و خطورات نفسانی باشد - با اولیاء خدا مرتبط باشد.

متأسفانه در دوران غیبت امام عصر عجل الله تعالی فرجه که قلب عالم هستی و قطب دائرة وجودند، قلوب ما از صحت و سلامتی بی بهره و به مرضهای روحی دچار هستیم.

حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) در گفتارهای تابناک خود به صحت و سلامتی قلبها و همچنین به امراض قلبی تصریح فرموده و راه نجات انسانها را از مرضهای گوناگونی که قلبهای ما به آن مبتلا می شوند، نشان داده‌اند. آن حضرت در یکی از فرمایشات خود که در پیرامون تقوا و آثار آن در وجود انسان بیان کرده‌اند، فرموده‌اند:

فَاِنَّ تَقْوٰی اللّٰهِ دَوَاءٌ دَاءِ قُلُوْبِكُمْ.^۲

تقوای الهی درمان بیماری قلبهای شما است.

اگر خداوند به انسان تقوا و پرهیزکاری را عنایت کند، همچون داروئی

۱. شرح غرر الحکم: ۲/۲.

۲. نهج البلاغه خطبه ۱۹۸.



شفابخش، بیماری دلهای ناتوان و مبتلا را شفا می بخشد. تقوا همچون کشتی نجات بخشی که مسافران را از دام بلاها و طوفانها نجات می بخشد، انسان را از فتنه ها، آشوبها، گرفتاریهای هلاک کننده نجات می بخشد.

حضرت امام موسی کاظم علیه السلام در ضمن گفتاری از لقمان نقل می فرمایند:

... فَلْتَكُنْ سَفِينَتَكَ فِيهَا تَقْوَى اللَّهِ^۱.

باید کشتی (نجات) تو در این موارد تقوای الهی باشد.

تقوا همچون کشتی پر قدرت، امواج بلاها را می شکافد و انسان را از فتنه ها نجات می دهد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

وَأَعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا مِنَ الْفِتَنِ^۲.

آگاه باشید کسی که به خاطر خدا تقوا داشته باشد، خداوند برای او راه فرار از فتنه ها را باز می نماید.

تقوا وسیله شناخت افکار رحمانی و شیطانی است

افکار رحمانی و شیطانی را چگونه از یکدیگر تشخیص دهیم؟

در بسیاری از موارد میان افکار رحمانی و شیطانی فرقی نمی گذاریم و نمی دانیم کدام یک از افکار ما رحمانی است و دارای منشاء معنوی می باشد و کدام یک از آنها شیطانی و یا نفسانی است و بوسیله شیطان و یا نفس در ذهن ما القاء شده است؟

عدم تشخیص افکار و اندیشه ها، ایجاد تحجیر و سرگردانی می کند و نمی دانیم در برابر این گونه افکار که معلوم نیست رحمانی است یا شیطانی، چه وظیفه ای داریم؟

۱. بحارالانوار: ۱۳۶/۱.

۲. نهج البلاغه خطبه ۱۸۳.

مشکلات از آن، مسئله تجسم افکار و مکاشفه است؛ که حقیقت آن برای نوع مردم حتی افراد تحصیل کرده، ناشناخته مانده است. اینک برای آن که بدانیم چه کسانی می توانند افکار و اندیشه های رحمانی خود را تشخیص دهند، می گوئیم: قرآن مجید پاسخ این سؤال را بیان کرده و صریحاً فرموده است:

﴿إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا...﴾^۱

بدرستی آنان که تقوا را پیشه خود نموده اند، هرگاه از شیاطینی که در حال گردیدن هستند به آنان برسند، متوجه (آمدن و وسوسه شیاطین) می شوند و به یاد خدا می پردازند.

یعنی تقوا آن چنان به انسان نیرو و آگاهی می دهد که هرگاه شیطان بر انسان فکر و اندیشه ای را القاء کند، متوجه آن شده و می فهمد که این اندیشه بوسیله شیطان در ذهن او جای گرفته است.

بنابر این برای آن که بتوانیم افکار و اندیشه های رحمانی و شیطانی را از یکدیگر تشخیص دهیم و بدانیم برای کدام یک از آنها ارزش قائل شویم و کدام یک را بی اعتنایی نموده و طرد کنیم، باید تقوا را پیشه خود سازیم، تا بوسیله آن، نیروی تشخیص و قدرت تمییز افکار رحمانی از اندیشه های شیطانی، در ما ایجاد شود.

پس با دارا شدن تقوا و پرهیزکاری، نه تنها دچار فریب شیطان نمی شویم؛ بلکه دارای بصیرت و آگاهی بیشتر در شناخت دشمن و راه های نفوذ آن نیز می شویم و آمادگی بیشتری برای رسیدن به مراحل عالی پیدا می نمایم.

زیرا راه پیشرفت و تکامل و رسیدن به هر گونه هدف، شناخت موانع و معرفت دزدان طریق است. و گر نه انسان نمی تواند راه های پرخطر و مشکل





را به راحتی و بدون برخورد با موانع طیّ کند. در مسیر معنوی و سیر و سلوک روحی نیز باید انسان با موانع راه و حیل‌های نفس و شیطان آشنایی داشته باشد، تا به فریب و نیرنگ آنها گرفتار نشود. انسان باید بداند شیطان از چه راهی او را به گمراهی می‌کشد و چگونه او را از راه راست منحرف می‌کند.

تقوا، وسیله شناخت و سوسه‌های فکری شیطان و راه معرفت و درک هجوم افکار و اوهام شیطانی است. کسانی که دارای تقوا هستند، می‌توانند افکار رحمانی و شیطانی را از یکدیگر تشخیص دهند.

متأسفانه عده‌ای از افراد به خاطر بی‌بهره بودن از تقوا، از مرضهای فکری، آلودگیهای نفسانی، تیرگی قلب و عدم بینش و بصیرت رنج می‌برند و راهی برای درمان این بیماریها نشان ندارند و نمی‌دانند چگونه می‌توانند به درمان نفس خوشتن پردازند و با چه دارویی به درمان مرضهای معنوی خود اقدام نمایند و بر اثر عدم آشنایی با مکتب شفابخش اهل بیت (علیهم‌السلام)، گرفتار کجرویهای افرادی چون «دون خوان» جادوگر سرخپوست آمریکائی و یا اسیر گفتار «ماهاریشی» و دیگر ریاضت کشان شیطانی می‌شوند و به گمراهی و سرگردانی خود می‌افزایند.

چه کسی تاکنون با حقیقت مکتب وحی آشنایی یافته و باز هم محتاج بافته‌های این گونه افراد ناشایسته است؟

ما می‌پذیریم که برخی از این گونه افراد بر اثر ریاضتهای خلاف عقل و شرع به قدرتها و مهارتهایی دست یافته‌اند، ولی بر اثر ریاضت و تمرینهای روحی به پاره‌ای از قدرتهای نفسانی و شیطانی - نه رحمانی - دست می‌یابند و چون دارای تقوا نیستند، تواناییهای خود را در راه فساد و لجام گسیختگی، قدرتهای سلطه جوی جهان قرار می‌دهند.

همچون بعضی از مرتاضهای هندی و گاوپرستانی که سر و روی خود را با فضولات گاوهای مقدس آلوده می‌کنند و ریاست جمهوری آمریکا و... با آنان

به مشورت و راه جویی می‌نشینند. حتماً این آلودگان به آنان درس معنویت، خداشناسی و انسان دوستی می‌آموزند!! و آنان را از انجام حیل‌های خانمان سوز و ویرانگر مردم ستم‌دیده باز می‌دارند!!

آیا می‌خواهند به وسیله نیروهای نامرئیِ شیطانی به جنگ با قدرتهای غیبی والهی پردازند^۱.

مگر نه این است که اینان وارثان فرعون هستند و همانند او می‌اندیشند و به این دلیل به ساحران و جادوگران متوسل می‌شوند!

چون ندیدند حقیقت، ره افسانه زدند!

برای نجات از دردهای ناشناخته روحی، باید به راهنماییهای کسانی گوش فراداد که با روح و جان همه آشنایی دارند و شاهد خلقت و چگونگی آفرینش انسانها و همه مخلوقات بوده‌اند.

از این رو به مکتب حیات بخش اهل بیت علیهم‌السلام روی می‌آوریم و با توجه به کلمات گهربار حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام دل و جان خود را آرامش می‌دهیم. آن بزرگوار می‌فرمایند:

أَمَّا بَعْدُ: فَإِنِّي أُوصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ الَّذِي إِنْتَدَاءُ خَلْقِكُمْ وَإِلَيْهِ يَكُونُ مَعَادُكُمْ، وَبِهِ نَجَاحُ طَلِبَتِكُمْ، وَإِلَيْهِ مُنْتَهَى رَغْبَتِكُمْ، وَنَحْوُهُ قَصْدُ سَبِيلِكُمْ، وَإِلَيْهِ مَرَامِي مَفْزَعِكُمْ، فَإِنَّ تَقْوَى اللَّهِ دَوَاءٌ دَاءِ قُلُوبِكُمْ، وَبَصَرٌ عَمَى أَفْتِدَتِكُمْ، وَشِفَاءٌ مَرَضِ أَجْسَادِكُمْ، وَصَلَاحٌ فسادِ صُدُورِكُمْ، وَطَهْوَرٌ دَنَسِ أَنْفُسِكُمْ، وَجَلَاءٌ غِشَاءِ أَبْصَارِكُمْ، وَأَمْنٌ فَرَجِ جَأَشِكُمْ، وَضِيَاءٌ سَوَادِ ظُلْمَتِكُمْ...^۲

۱. آمریکا برای غایب ساختن نیروهای خود! تاکنون صدها میلیون دلار سرمایه‌گذاری کرده است و در این راه ثروتهای کلان و تعدادی از افراد خود را از دست داده است! رک: به سوی بی‌نهایت.

۲. بحارالانوار: ۲۸۴/۷۰، نهج البلاغه خطبه ۸۱.

اَمَّا بَعْدُ: من با تأکید به شما سفارش می‌کنم به دارا بودن تقوای خداوندی که آفرینش شما را شروع نمود و بازگشت شما به سوی اوست. و بوسیله عنایت او به مقاصد خود ظفر می‌یابید و به سوی اوست منتهای میل و رغبت شما و به سوی اوست نشان‌گاه خوب برای فزع و ترس شما.

براستی که تقوای الهی دواء درد قلبهای شما است و بصیرت برای کوردلیهای شما و شفای مرض اجساد شما و اصلاح‌کننده فساد سینه‌های شما و پاکیزه‌کننده کثیفی نفسهای شما و جلا دهنده پرده‌های چشم شما است و باعث ایمنی ترس قلب شما و روشنایی سیاهی ظلمتهای شما است.^۱

همان گونه که دیدید، حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) تقوا را، راه درمان تیرگی قلب، آلودگیهای فکری، عدم بیش و دیگر مرضهای روحی معرفی می‌فرمایند. و همه انسانهایی را که در جستجوی انسانیت و یافتن راه معنویت هستند، به داشتن آن سفارش می‌کنند.

ارتباط و دوستی خود را بر اساس تقوا قرار دهید

به جهت عظمت و ارزشی که تقوا دارد، باید علاقه و دوستی ما به برادران دینی و دوستانمان بر اساس تقوا و پرهیزکاری آنان باشد، نه به خاطر ثروت و ریاست و بهره‌های مادی!

حضرت امام باقر (علیه السلام) می‌فرمایند: حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمودند:

أَحَبُّ الْإِخْوَانِ عَلَى قَدَرِ التَّقْوَى.^۲

برادران (دینی) خود را به قدر پرهیزکاری آنان دوست داشته باش.

دوستی با افراد نباید به خاطر ارزشهای ظاهری و جهات مادی آنان باشد. اگر ملاک دوستی و برخورد های اجتماعی انسان تقوا و پرهیزکاری باشد؛ از گزند و نیرنگ افراد شریر جامعه محفوظ می‌ماند و از فریب و حيله‌های آنان

۱. شرح نهج البلاغه مرحوم میرزا حبیب الله خوئی خطبة ۱۹۷: ۲۶۹/۱۲.

۲. بحار الانوار: ۱۸۷/۷۴، از امالی مرحوم صدوق: ۱۸۲.

در امان می ماند. ولی بعضی از افراد به جای آن که تقوا و پرهیزکاری را اساس دوستی قرار دهند، به قول خود «دفع افسد به فاسد» می کنند و سرانجام «افسد» را نیز مرتکب می شوند و در دام بازیگران جامعه گرفتار می گردند!

پرهیز از مال حرام

شریک بن عبدالله یکی از این گونه افراد است. او در زمان مهدی عباسی قاضی کوفه بود. روزی قبل از قبول مقام قضاوت بر مهدی عباسی وارد شد. مهدی عباسی به او گفت: باید یکی از سه دستوری را که می دهم انتخاب کرده و انجام دهی: یا مقام قضاوت کوفه را بپذیری، یا فرزندان مرا تعلیم دهی، یا یک دفعه از طعام من بخوری. «شریک» به هیچ یک از سه دستوری که شنیده بود راضی نبود، ولی چون چاره نداشت فکری کرد و گفت: خوردن طعام برای من آسانتر از دو دستور دیگر است.

مهدی عباسی فرمان داد غذائی بسیار لذیذ برای او تهیه کنند. چون طعام را آوردند و «شریک» از خوردن غذا فارغ شد، طبّاح به مهدی عباسی گفت: لیس یفلح الشیخ بعد هذه الأكلة ابدًا.

«شریک» بعد از این طعام، دیگر رستگار نخواهد شد.

«شریک» پس از خوردن آن غذا همنشینی با بنی العباس را پذیرفت و نه تنها به آموزش کودکان آنان پرداخت؛ بلکه منصب قضاوت را نیز پذیرفت.^۱

آری آن گاه که سفره های رنگین گسترده می شود و یا کرسی ریاست نهاده می شود، پرهیزکاران در بوته آزمایش قرار می گیرند و حقیقت و واقعیت معنوی آنان روشن می شود.



تقوا انسان را به مقامات عالیّه می‌رساند

اینک توجه شما را به روایتی بسیار مهم و جالب از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله جلب می‌کنیم تا از ارزشها و آثار عظیم تقوا و پرهیزکاری، علم و آگاهی بیشتری داشته باشید.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: ... قَدْ أَجْمَعَ اللَّهُ تَعَالَى مَا يَتَوَصَّى بِهِ الْمُتَوَاصُونَ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ فِي خُصْلَةٍ وَاحِدَةٍ وَهِيَ التَّقْوَى، قَالَ اللَّهُ جَلَّ وَعَزَّ: ﴿وَلَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَإِيَّاكُمْ أَنْ اتَّقُوا اللَّهَ﴾^۱ وَفِيهِ جَمَاعُ كُلِّ عِبَادَةٍ صَالِحَةٍ، بِهِ وَصَلَ مَنْ وَصَلَ إِلَى الدَّرَجَاتِ الْعُلَى، وَالرُّتَبَةِ الْقُصْوَى، وَبِهِ عَاشَ مَنْ عَاشَ مَعَ اللَّهِ بِالْحَيَاةِ الطَّيِّبَةِ وَالْأُنْسِ الدَّائِمِ، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ * فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُقْتَدِرٍ﴾^۲ ۳.

خداوند بزرگ همه آنچه را که وصیت کنندگان از اولین و آخرین به آن وصیت و سفارش نموده‌اند، در یک خصلت جمع نموده است و آن تقوا است. خداوند می‌فرماید: ما وصیت کردیم آنانی را که قبل از شما به آنها کتاب نازل کردیم و شما را، که دارای تقوای الهی باشید.

تقوا کانون هر عبادت صالح است و هر کس به درجات عالی رسیده و به مراتب نهایی دست یافته، به وسیله تقوا بوده است. و به سبب آن زندگی کرد هر کس که با خداوند دارای حیات پاک و انس دائم بود. خداوند می‌فرماید: به راستی که پرهیزکاران در جنات و نهرا در جایگاه صداقت در نزد مالک مقتدر هستند.

بنابر این آنان که در جستجوی رسیدن به مقامات ارزنده معنوی و مراتب

۱. سورة نساء آیه ۱۳۱.

۲. سورة قمر آیه ۵۵، ۵۴.

۳. کشف الغمّه: ۳۶۸/۲ به نقل از بحار الانوار: ۲۰۰/۷۸.

بلند و نهایی هستند، آنان که می‌خواهند از زندگی و حیات پاک الهی و انس دائم با خداوند و اولیاء او بهره‌مند باشند، باید دارای تقوا و پرهیزکاری باشند که گنجی بهتر از آن وجود ندارد. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند:

إِنَّ التَّقْوَى أَفْضَلُ كَنْزٍ^۱

براستی که تقوا برترین گنج است.

برای دستیابی به ارزشهای معنوی این گنج را همیشه با خود داشته باشید و در پیدا و پنهان آن را محافظت کنید. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند:

عَلَيْكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ فِي الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ^۲

بر شما باد به تقوای الهی در پنهان و آشکار.

برخلاف «شریک» عده‌ای دیگر از لقمه حرام پرهیز نموده و تقوا را در پنهان و آشکار پیشه خود ساخته و در اثر آن به مقامات عالی معنوی راه یافته‌اند. جریانی که می‌آوریم، نمونه‌ای از آنهاست.

یکی از تجار ثروتمند تبریز دارای فرزند نمی‌شد. هر چه نزد پزشکان به معالجه پرداخت، نتیجه نگرفت. تا آن که به نجف اشرف رفت و مدتی در آنجا برای تشرّف خدمت امام عصر ارواحنا له الفداء به عمل استجاره مشغول شد.

از گذشته تاکنون رسم بوده و هست که مردان پاک از اهل نجف و یا مسافری، چهل شب چهارشنبه به مسجد سهله می‌روند و در آنجا نماز و اعمال مسجد را انجام می‌دهند و بعد به مسجد کوفه رفته و شب را تا صبح در آنجا می‌مانند؛ تا در طول این مدت و یا در آخرین شب خدمت امام زمان علیه السلام مشرّف شوند. گرچه بسیاری از آنان، آن بزرگوار را در آن هنگام نمی‌شناسند و بعد متوجّه می‌شوند.

۱. بحارالانوار: ۳۷۶/۷۷، از امالی مرحوم شیخ طوسی: ۲۹۶/۲.

۲. بحارالانوار: ۲۹۰/۷۷، از تحف العقول: ۹۲.



تا به حال افراد زیادی این برنامه را انجام داده و به مقصود خود نائل شده‌اند.

تاجر تبریزی این عمل را چهل شب چهارشنبه انجام داد و در شب آخر در بین خواب و بیداری شخصی را مشاهده نمود که به او می‌فرماید: نزد محمد علی جولای دزفولی روانه شو، به حاجت خود خواهی رسید و دیگر کسی را ندید. او می‌گوید: نام دزفول را تا آن زمان نشنیده بودم. به نجف آمدم و از دزفول پرسش نمودم، به من آنجا را معرفی کردند. با نوکری که همراه داشتم به سوی آن شهر رفتم. چون وارد شهر شدم، به نوکرم گفتم: تو با وسائلی که داریم برو و من تو را بعد خواهم یافت.

او رفت. من از محمد علی جولای جويا شدم، مردم او را نمی‌شناختند تا سرانجام به شخصی رسیدم که جولای را می‌شناخت. گفت: او بافنده است و از فقراء است و با وضع شما تناسبی ندارد. من آدرس او را گرفتم و به سوی مغازه او رفتم تا او را یافتم.

دیدم پیراهن و شلواری از کرباس پوشیده و در محلی که تقریباً یک متر در دو متر بود، به بافندگی مشغول است. تا مرا دید گفت: حاج محمد حسین حاجت شما روا شد. بر حیرتم افزوده شد. از او اجازه گرفتم و به مغازه او داخل شدم. هنگام غروب بود اذان گفت و به نماز مشغول شد. پس از اداء نماز به او گفتم: من غریبم و امشب میهمان شما هستم. او قبول نمود.

چون مقداری از شب گذشت، کاسه‌ای چوبی در برابرم گذاشت. من با آن که به خوردن خوراکیهای لذیذ عادت داشتم، با او مشغول خوردن شدم. بعد قطعه پوستی که داشت به من داد و گفت: تو میهمان ما هستی بر روی آن بخواب و خودش روی زمین خوابید.

نزدیک صبح از خواب برخاست و پس از وضو اذان گفت و به نماز صبح مشغول شد و پس از آن، تعقیب مختصری انجام داد. سپس به او گفتم: من که

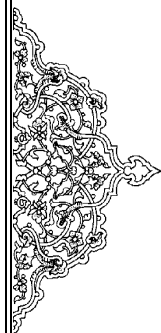
اینجا آمدم، دو مقصد داشتم یکی را بیان کردی و دیگری این است که می‌خواهم بدانم به خاطر چه عملی به این مقام رسیدی که امام ع کار مرا به تو محوّل فرموده و از نام و ضمیرم اطلاع داری؟

گفت: این چه سئوالی است؟ حاجتی داشتی روا شد برو. به او گفتم: تا نفهمم نمی‌روم و چون مهمان شما هستم، به پاس احترام مهمان باید مرا خبر دهی. او آغاز به سخن کرد و گفت:

من در این مکان به کار مشغول بودم. در مقابل مغازه من فرد ستمکاری خانه داشت و سربازی از آنجا محافظت می‌کرد. روزی سرباز نزد من آمد و گفت: برای خود از کجا خوراک تهیه می‌کنی؟ به او گفتم: سالی یک خروار گندم می‌خرم و آرد می‌کنم و می‌پزم و زن و فرزندی هم ندارم.

او گفت: من در اینجا نگهبان هستم و دوست ندارم از اموال این ظالم استفاده کنم، قبول زحمت نموده، برای من نیز یک خروار جو خریداری کن و هر روز دو عدد نان به من بده. من حرف او را پذیرفتم و هر روز می‌آمد و دو عدد نان می‌برد. تا آن که روزی نیامد از احوال او جويا شدم. گفتند: مریض است و در این مسجد خوابیده است. من به سراغ او رفتم، دیدم افتاده است. از حالش جويا شدم و خواستم برایش طبیب و دوا ببرم. گفت: احتیاجی نیست من امشب از دنیا می‌روم. چون نصف شب شد، افرادی در مغازه آمده و تو را آگاه می‌کنند، تو بیا و هر چه دستور دادند انجام بده و بقیه آردها هم مال خودت باشد.

خواستم شب را نزد او بمانم، اجازه نداد گفت: برو من نیز اطاعت کردم. نیمه‌های شب درب مغازه را زدند و فرمودند: محمد علی بیرون بیا. من از مغازه بیرون آمده و همراه آنها به مسجد رفتم. دیدم سرباز جان به جان آفرین تسلیم نموده. دو نفر نزدیک او بودند به من فرمودند: پیکر او را به سوی رودخانه ببر. او را کنار رودخانه بردم، آن دو نفر او را غسل دادند و کفن



نمودند و نماز بر او خواندند. سپس او را آورده و در درب مسجد دفن کردند. من به مغازه بازگشتم. پس از چند شب باز درب مغازه مرا کوبیدند. کسی گفت: بیرون بیا. من از مغازه بیرون رفتم. شخصی را حاضر دیدم. به من گفت: آقا تو را طلب نموده با من بیا. من اطاعت کردم و با او رفتم. با آن که شبهای آخر ماه بود، ولی صحرا مانند شبهای مهتاب روشن و زمینها سبز و خرّم بود، ولی ماه پیدا نبود. در فکر فرو رفتم و تعجب می‌کردم؛ ناگاه به صحرای نور - نور: شهری بوده در شمال دزفول - رسیدم.

از دور شخصیت‌های بزرگواری را دیدم که دور هم نشسته‌اند و یک نفر مقابل آنان ایستاده است و در میان آن جمع یک نفر از همه بالاتر و با جلالت‌تر بود، دیدن آنها هول و هراس عجیبی در من ایجاد کرد.

مردی که همراه من بود، گفت: قدری جلو تر بیا. جلو تر رفتم و توقف نمودم. آن نفری که ایستاده بود، فرمود: جلو بیا، قدری پیش تر رفتم. آن شخص که در میان آن جمعیت از همه با جلالت‌تر بود، به یکی از آنان فرمود: منصب سرباز را به او بده و به من فرمود: به خاطر خدمتی که به شیعه ما نمودی، می‌خواهیم منصب سرباز را به تو بدهیم.

من گمان کردم می‌خواهند مرا به جای سرباز، نگهبان قرار دهند و من که مایل نبودم نگهبان باشم، گفتم: من کاسب و بافنده هستم مرا به سربازی و سرهنگی چکار؟!

آن بزرگوار تبسمی نموده و فرمود: ما منصب او را می‌خواهیم به تو بدهیم. من باز حرف خود را تکرار کردم و گفتم: مرا به سربازی چکار؟

در این هنگام یکی از آنان گفت: منصب سرباز را به تو می‌دهیم و نمی‌خواهیم سرباز باشی. منصب او را به تو دادیم برو.

من برگشتم و در بازگشت، هوا را تاریک دیدم و از آن روشنی و سبزی و خرّمی در صحرا خبری نبود.



از آن شب به بعد دستورات آقا - یعنی حضرت صاحب الزمان ارواحنا له الفداء - به من می‌رسد و از جمله دستورات آن حضرت، انجام گرفتن مقصد و حاجت تو بود.^۱

اینک سرانجام سرباز خود ساخته و پرهیزکاری را که از خوردن مال حرام پرهیز کرد، با سرانجام «شریک» قاضی دربار خلیفه عباسی که خود را به خوردن مال حرام آلوده ساخت، مقایسه کنید. آیا راه کدام یک از این دو بهتر است. حضور در خدمت امام زمان علیه السلام یا خدمت به خلیفه عباسی! این برنامه زندگی بزرگان دین است. مردان بزرگ تاریخ شیعه، همواره تقوا را در نظر داشته و با توجه به آن، زندگی خود را طبق وظیفه مذهبی برنامه ریزی نموده و نظم و سامان بخشیده‌اند و به همین جهت به مقامات عالیه دست یافته‌اند.

اولیاء خدا به پرهیزکاری همّت می‌گمارند

باید توجه داشته باشیم که اولیاء خدا نه تنها خود در حدّ اعلای تقوا و پرهیزکاری می‌باشند، بلکه علاوه بر آن که در صدد حفظ حالات روحی خود هستند، همّت و هدف آنان، ایجاد تقوا در جامعه و در میان اطرافیان خود نیز می‌باشد.

آنان با عمل و رفتار خود، به هم‌نشینان و سایر افراد جامعه، درس تقوا و پرهیزکاری می‌آموزند و آرزوی قلبی آنان، وجود اجتماعی خود ساخته و پرهیزکار و دور از گناه و معصیت می‌باشد.

زیرا که ظهور انوار تابناک خاندان ولایت در میان جامعه‌ای این گونه، تحقق‌پذیر است. از این رو بر همه افراد لازم است که برای بدست آوردن تقوا

۱. زندگی و شخصیت شیخ انصاری: ۵۲.



و پرهیزکاری تلاش کنند و از هواها و خطورات نفسانی و شیطانی خود را رها سازند.

مردان بزرگ، مقام و سایر ارزشهای دنیوی را هدف خود قرار نمی دهند و مقصد خود را والاتر و ارزشمندتر از آن می دانند. بلکه اگر جاه و مقام و یا سایر منصبهای دنیوی به آنان روی آورد، از آنها به نفع هدف عالی خود که تقوا و پرهیزکاری است، استفاده می کنند. نه آن که پرهیزکاری خود را به خاطر جاه و مقام از دست بدهند.

از امام صادق علیه السلام از معنای تقوا سؤال نمودند، آن حضرت فرمودند:

... أَنْ لَا يَفْقِدُكَ اللَّهُ حَيْثُ أَمَرَكَ وَلَا يَرَاكَ حَيْثُ نَهَاكَ.^۱

تقوا این است که خداوند تو را در هر موردی که امر به آن نموده است، مفقود نبیند و در هر موردی که تو را از آن باز داشته است، حاضر نبیند.

با این بیان، پذیرفتن منصبهایی که انسان آمادگی پذیرا شدن و سازماندهی آنها را ندارد، با تقوا و پرهیزکاری چگونه سازگار است؟!

استبدال بر اثر ترک تقوا

گاهی حالات روحی به خاطر پیش آمد برخی از مسائل، نابود شده و بالکل ریشه کن می شوند و گاهی نابود نمی شوند، ولی تبدیل به حالتی دیگر می گردند.

به عنوان توضیح می گوئیم: گاهی خداوند گناهان را می بخشد و اثر آنها از بین می رود و گاهی خداوند آنها را تبدیل به حسنه می کند. لذا به خداوند خطاب کرده و عرض می کنیم: «يَا مُبَدِّلَ السَّيِّئَاتِ بِالْحَسَنَاتِ» در صورت اول گناهان بالکل نابود می شوند، نه این که تبدیل به حالت دیگر شده باشند و در

۱. بحارالانوار: ۲۸۵/۷۰.

صورت دوم گناهان تبدیل به حسنه می شوند.
تقوا نیز حالتی این چنین دارد. زیرا گاهی تقوا بر اثر گناه از بین می رود و گاهی به خاطر غلبه شهوت یا معصیت دیگر فاسد می شود نه آن که نابود شود، بلکه تبدیل به حالتی شیطانی می شود.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

لَا يُفْسِدُ التَّقْوَى إِلَّا غَلْبَةُ الشَّهْوَةِ^۱

تقوا را فاسد نمی کند، مگر غلبه یافتن شهوت.

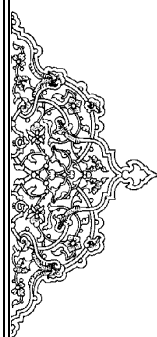
جالب توجه این است که حضرت نفرموده اند تقوا را از بین نمی برد، مگر غلبه شهوت؛ بلکه فرموده اند فاسد نمی کند تقوا را، مگر غلبه شهوت که منافاتی با تبدیل و تغییر ندارد. نکته قابل توجه این است که تقوا یک نوع حالتی است که دارای جنبه روحی و معنوی است و در صورتی فاسد می شود که معنویتی که در آن هست از بین برود.

در این هنگام شخص، حالت رحمانی خود را از دست داده و به یک نوع حالت روحی شیطانی تبدیل می شود! بنابر این با غلبه یافتن خوی شهوت رانی در فرد با تقوا، به خاطر فساد تقوا، در او یک حالت روحی شیطانی ایجاد می شود.

بنابراین، فرد با تقوایی که شهوت ریاست مثلاً بر او غلبه کرده است خطرناک تر است از یک شخص عادی که به ریاست رسیده است.

تبدیل حالات رحمانی به حالات شیطانی و تبدیل حالات شیطانی به حالات رحمانی، از مسائل مسلمی است که در گفتارهای آگاه کننده اهل بیت علیهم السلام وجود دارد.

انسان بر اثر تلاشها، کوششها و اعمالی که انجام می دهد از نیروهای



روحی و معنوی برخوردار می‌شود. حالات روحی در او نفوذ می‌کند و در قلب و جان او رسوخ می‌نماید، به گونه‌ای که حالات مادی و کیفیتهای طبیعی، در او تقلیل یافته و حالات روحی و معنوی بر او غلبه می‌یابند.

انسانی که دارای حالات روحی و معنوی شده، بر فرضی که برای او استبدال پیش آید، دیگر یک انسان معمولی و طبیعی نیست. بلکه در بسیاری از موارد حالات روحی او که رحمانی بوده است، به حالات روحی عکس آن، که شیطانی است تبدیل می‌شود.

همان گونه که بسیاری از گناهکاران که بر اثر انجام سالها معصیت و نافرمانی خدا، حالات شیطانی در آنان رسوخ نموده و با شیاطین و ارواح خبیثه دمساز شده‌اند، بر اثر توبه و بازگشت بسوی خداوند، نه تنها تمام حالات شیطانی در آنان نابود می‌شود؛ بلکه حالات آنها تبدیل به حالات رحمانی می‌شود.

زیرا خداوند گاهی گناه گناهکارانی را که توبه کرده‌اند، می‌بخشاید و گاهی نه تنها گناه آنان را می‌بخشد، بلکه گناهان آنان را تبدیل به حسنات می‌نماید. یکی از اسماء خداوند که برق امید را در دل‌های گناهکار و عقب ماندگان از قافله معنویت، روشن می‌سازد این است: «يَا مُبْدِلَ السَّيِّئَاتِ بِالْحَسَنَاتِ» ای تبدیل کننده بدیها به خوبیها. و تبدیل سیئات به حسنات در صورتی به کمال می‌رسد که آثار آن نیز تبدیل شود.

ثبات قدم در پرهیزکاری

انسان چگونه تقوا را از دست می‌دهد و چگونه می‌توان به داشتن تقوای واقعی پی برد؟ آیا به صرف خودداری از گناهان می‌توان خود را متقی دانست؟ و یا تقوای واقعی را، در صورت قبولی در امتحانات سخت و سنگین باید پذیرفت؟ این سئوالی است که در بعضی از اذهان وجود دارد.

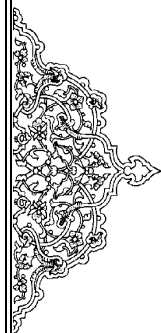


پاسخ این سؤال را حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) این گونه بیان فرموده‌اند:

عِنْدَ حُضُورِ الشَّهَوَاتِ وَاللَّذَاتِ يَتَبَيَّنُ وَرَعُ الْأَتْقِيَاءِ.^۱

هنگامی که صحنه‌های شهوت انگیز و لذت بخش پیش آید، ورع مردمان متقی روشن می‌شود.

در آن هنگام آنان که تقوا را به راستی پیشه خود ساخته‌اند و به تظاهر و خودنمایی نپرداخته‌اند، قدرت و توانایی کنترل خود را دارند و می‌توانند خواهش نفس را، با نیروی معنوی ویران و نابود سازند، و در صورتی که کنترل خود را از دست بدهند، روشن می‌شود که آنان در تقوا و پرهیزکاری ثبات و استقرار نداشته‌اند.



نتیجه بحث

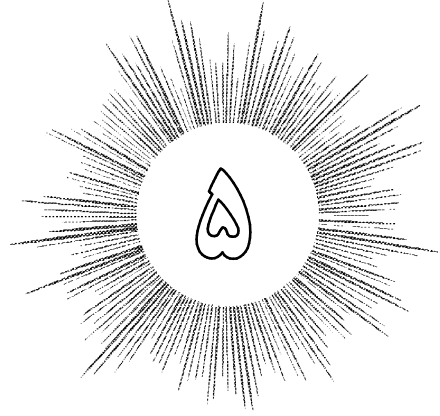
قلب، دستگاه بسیار اسرار آمیز و مهمی است که خداوند آن را در وجود شما قرار داده است، تا به وسیله تقوا و پرهیزکاری، آن را اصلاح نموده و با گرفتن زنگار و تیرگیها، آن را بازسازی نموده و به راه اندازید. تقوا، وسیله‌ای بسیار پر قدرت و نیرومند برای حمله و جنگ با دشمنان نامرئی است، آن را در خود پرتوان کنید و در ازدیاد آن بکوشید.

تقوا، همچون دژی محکم و استوار از نفوذ شیاطین که دشمنان دیرین و کینه توز شما هستند، جلوگیری نموده و شما را از خطر هجوم و حمله آنها آگاه نموده و محافظت می‌نماید.

به وسیله تقوا و پرهیزکاری، افکار و اندیشه‌های رحمانی و شیطانی را از یکدیگر تشخیص دهید. با داشتن تقوا، خود را به دست سراب زندگی گرفتار نکنید، تا از آب حیاتبخش سیراب شوید.

سعی کنید هوس رانیها و شهوتها بر شما غلبه نکنند و گرنه تقوا و پرهیزکاری خود را به تباهی می‌کشانید و بهاء و ارزش خود را از دست می‌دهید.

پسیرایه فقر و پادشاهی تقوا است
 سرمایه طاعت الهی تقوا است
 از سختی روز محشر و زدوخ
 فرموده خدا، نجات خواهی تقوا است



از فرمایشات حضرت امیر المؤمنین علی‌علیه‌السلام:

مَنْ أَعْمَلَ اجْتِهَادَهُ بَلَغَ مُرَادَهُ

کسی که کوشش خود را به کار بندد، به مراد خود می‌رسد.

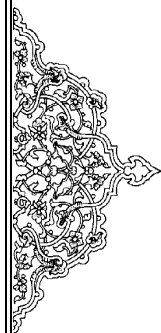
تلاش و کوشش

برای آن که از گوهر وجود خویش استفاده کنید و به اهداف بزرگ و ارزشمند نائل شوید، باید به کار و کوشش بپردازید و از فعالیت و تلاش، کوتاهی نکنید. مردان بزرگ و شخصیت‌های ارزنده‌ای که نام آنان صفحات تاریخ را روشن ساخته است، در راه هدف‌های بلند خود، هیچ گاه از پای ننشسته‌اند و همواره برای رسیدن به مقاصد عالی خود تلاش و کوشش نموده‌اند و در راه آن گام برداشته‌اند.

شما نیز برای اهداف الهی و ارزشمند خود تلاش کنید؛ زیرا کار و کوشش برای رسیدن به اهداف مقدس، بسیار لازم و پسندیده است و در آیات و روایات، دستورات مؤکد و فراوان درباره آن وجود دارد.

در چه راهی تلاش کنیم؟

تلاش و کوشش عده‌ای از مردم در راه منافع دنیوی و اعتبارات خیالی است و از توجه به حقائق عالم هستی، کاملاً غافل هستند. آنان از کسب فضائل



روحی و معنوی که همیشه جاودان خواهد ماند و تأمین کننده سعادت دنیا و آخرت انسان است، غفلت می ورزند. هدف آنان کسب و تجارتي پر درآمدتر و بدست آوردن سود بیشتر می باشد. و مقصد جدی آنان در زندگی بدست آوردن ثروت بیشتر و یافتن بهره فراوانتر است.

بسیاری از مردم در برنامه های خود در ارتباط با هدفی که دارند، همه مسائل مربوطه را دقت و بررسی می نمایند، و پس از یقین به موفقیت - اگر چه نسبی باشد - به انجام آن می پردازند. ولی در مسائل عبادی توجهی به مسئله ارزش آن در نزد خداوند، ندارند و حال آن که پذیرفته شدن عمل در نزد پروردگار، عمل را باثمر می سازد. به همین جهت حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرمایند:

كُونُوا عَلَى قَبُولِ الْعَمَلِ أَشَدَّ عِنَايَةً مِنْكُمْ عَلَى الْعَمَلِ^۱

برای پذیرفته شدن عمل، بیشتر عنایت و توجه داشته باشید تا به خود عمل.

در درگاه خداوند پذیرفته شدن عمل، ملاک ارزش و قیمت است نه اصل عمل. اگر کاری را خداوند نپذیرفت، هیچ گونه ارزشی ندارد. بنابراین باید در راهی تلاش کنیم که مورد رضایت خداوند است، و در فکر پذیرفته شدن آن هم باشیم!

نفس خود را برای کار و کوشش آماده کنید

کار و کوشش همیشه باید با میل واقعی انجام شود. زیرا اگر با اکراه نفسانی همراه باشد، گاهی اثرات منفی به بار می آورد و زیان آن از سودش بیشتر می شود.

بنابراین تلاش و کوشش در برنامه های سنگین، برای آن دسته از مردم مفید است که از نظر نفسانی میل و آمادگی برای انجام آن را دارند و افرادی که

این گونه نیستند، باید تلاش نمایند تا آمادگی نفسانی را در خود ایجاد نمایند. پس نباید از تلاش و کوشش در کارهای نیک، به دلیل آن که مطابق میل ما نیست، دست برداریم. بلکه باید به مخالفت با هواها و امیال نفسانی پرداخته، تا حدی که نفس را همراه با عقل و وجدان نموده و او را مایل به انجام امور خیر بنمائیم.

آنان که در تلاش و کوششهایی که انجام می دهند، نفس را تابع عقل و وجدان خود می نمایند، و با کمال میل و علاقه دست به برنامه های سنگین می زنند، نتایج بسیار ارزنده ای را بدست می آورند.

از این رو، بزرگان و شخصیت های نامی دین، برای رسیدن به اهداف عالیه، و مقاصد بزرگ به تلاش و کوشش های فراوان دست زده و نفس خود را تابع عقل خود نموده و بر همین اساس توانسته اند به درجات عالی علم و عمل نائل شوند.

آنان با الهام از فرمایشات و راهنمایی های اهل بیت (علیهم السلام) دست به مجاهدتهای پیگیر زده و با زحمتهای طاقت فرسائی که متحمل شده اند، به مقامات عالی علمی و معنوی دست یافته اند.

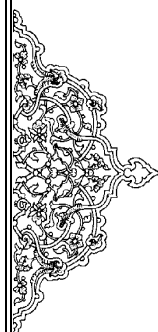
آنان همچون کوه، در برابر طوفانهای ویرانگر ایستاده و هیچ گاه از پای ننشسته اند و همچنان به کوشش و تلاش پرداخته اند.

مرحوم ملا مهدی نراقی چگونه خود را

برای فعالیت آماده ساخت؟

زندگی مرحوم ملا مهدی نراقی را که از بزرگان علمای شیعه است، مورد دقت قرار دهید.

آن بزرگوار آن چنان به درس و بحث علاقه داشت که نامه هایی که از وطنش برای او می آمد، مطالعه نمی کرد. از این جهت که شاید در نامه چیزی باشد که حواس او را پریشان کند و به درس و بحث او لطمه وارد سازد. تا آن که پدر وی



را کشتند، خبر قتل او را در نامه‌ای نوشتند و برای او فرستادند. نامه به دست او رسید، ولی نامه را نخواند و از مضمون آن آگاه نشد و همچنان به درس و بحث خود مشغول بود.

چون بستگان وی از آمدن او ناامید شدند، به استاد او نامه‌ای نوشتند که قتل پدر نراقی را به او خبر دهد، و او را به قریه «نراق» بفرستد. ملا مهدی نراقی چون به درس رفت، استاد را غمگین یافت. پرسید: چرا امروز ناراحت هستید؟ و چرا درس را شروع نمی‌فرمائید؟ استاد گفت: باید به «نراق» بروی؛ زیرا پدرت مریض و مجروح شده است.

مرحوم نراقی گفت: خداوند او را حفظ فرماید، شما درس را شروع فرمائید. آن گاه استاد وی به قتل پدرش تصریح کرد و به او امر کرد باید به «نراق» بروی.

مرحوم ملا مهدی نراقی به «نراق» رفت و فقط سه روز در آنجا ماند و سپس به نجف بازگشت. او به این گونه نفس خود را برای تحصیل آماده نمود تا به مقامات بلند علم و عمل نائل گشت.^۱

کن وهم و هراس برون از دل خویش
یاور چه کنی؟ تو خویش شو یاور خویش
مرغان که به شاخه‌ها نلغزند از باد
ز آنست که تکیه‌شان بود بر پر خویش

برای درک حقیقت باید کوشش کنید

برای رسیدن به حقیقت و یافتن حق، باید کوشش و فعالیت نموده و سختیهای راه را تحمل کنیم؛ زیرا بدون سعی و تلاش و تحمل و صبر در برابر موانع و مشکلات، نمی‌توانیم حقیقت را درک نماییم.

۱. فوائد الرضویه: ۶۶۹.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

لَا يُدْرِكُ الْحَقُّ إِلَّا بِالْجِدِّ وَالصَّبْرِ.^۱

حقیقت درک نمی شود، مگر با جدّیت و صبر.

بنابر این برای درک حقیقت، نیاز به کوشش و جدّیت داریم؛ تا کار و فعالیت ما اگر بر اساس موازینی که از طریق خاندان وحی علیهم السلام صادر گردیده باشد، به آن پی ببریم.

بنابر این، اگر می خواهید از گوهر وجود خویش استفاده کنید و آنچه را که همگان قدرت درک آن را ندارند بیابید، باید در راه آن کوشش کنید.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در یکی از خطبه های خود چنین می فرمایند:

الْعَمَلُ، الْعَمَلُ، ثُمَّ النَّهَايَةُ، النَّهَايَةُ.^۲

کار! کار! آن گاه نهایت! نهایت!

آن کس که گامی برنداشته یا قدم را در غیر راه گذارده، چگونه می تواند حقیقت را دریابد و به پایان راه و انتهای مقصد برسد؟!

هرکه چون سایه گشت خانه نشین	تابش ماه و خور کجا یابد؟
و آن که پهلوی تهی کند از کار	سره سیم و زر کجا یابد؟
گر هنرمند گوشه گیر بود	کام دل از هنر کجا یابد؟
و آنکه در بحر، غوطه می خورد	سلک درّ و گهر کجا یابد؟

بنابر این کوشش کنید و دل به دریا بزنید. زیرا که کشتی نجات در دریا است. یقین داشته باشید آن کس که در دریای محبّت ناخدای کشتی نجات شناور است، در گرداب بلا، غرق نخواهد شد.

جریانی که می آوریم یکی از این موارد است.

مرحوم میرزا ابوالحسن طالقانی که از شاگردان مرحوم میرزای شیرازی

۱. بحارالانوار: ۱۳۲/۳۴، از امالی مرحوم شیخ طوسی: ۱۱۳/۱.

۲. نهج البلاغه خطبه ۱۷۶.



است، نقل کرده است: من با تنی چند از دوستان از زیارت کربلا به سوی سامراء بر می‌گشتیم؛ در قریه «دجیل» هنگام ظهر توقف کردیم تا نهار خورده و قدری استراحت کنیم و عصر حرکت نمائیم.

در آنجا به یکی از طلاب سامراء که همراه طلبه دیگری بود، برخورد کردیم. آنها در پی خرید خوراك برای نهار بودند. در این هنگام دیدم فردی که با طلبه سامرائی همراه است، چیزی می‌خواند. خوب گوش دادم متوجه شدم توراۃ است که او به زبان عبری می‌خواند. تعجب کردم. از طلبه‌ای که ساکن سامراء بود پرسیدم: این شیخ کیست؟ و زبان عبری را چگونه آموخته است؟ او گفت: این شخص تازه مسلمان شده و قبلاً یهودی بوده است. گفتم: بسیار خوب؛ حتماً جریانی دارد، آن را باید بگوئید.

طلبه تازه مسلمان گفت: قضیه من طولانی است وقتی که به سوی سامراء حرکت کردیم، در بین راه آن را بطور تفصیل می‌گویم. هنگام عصر فرا رسید و ما به سوی سامراء حرکت کردیم. من به او گفتم: اینک جریان خود را برایم تعریف کن. او گفت:

من از یهودیان «خیبر» که نزدیک مدینه است، بودم. در اطراف خیبر چند ده و قریه وجود دارد که از زمان پیغمبر اکرم تاکنون یهودیان در آنها زندگی می‌کنند. در یکی از این قریه‌ها مکانی برای کتابخانه وجود دارد که در آن یک اطاق قدیمی هست. در میان آن اطاق، یک کتاب توراۃ بسیار قدیمی وجود دارد که روی پوست نوشته شده است. همیشه درب آن اطاق بسته و قفل است و از پیشینیان سفارش شده است که کسی حق گشودن اطاق و مطالعه توراۃ را ندارد. و مشهور است که هر کس به این توراۃ نگاه کند، مغزش عیب کرده و دیوانه می‌شود! خصوصاً جوانها نباید این کتاب را ببینند!

او سپس گفت: ما دو برادر بودیم که به این فکر افتادیم آن توراۃ قدیمی را زیارت کنیم. نزد کلیددار آن حجره مخصوص رفتیم و خواهش کردیم درب اطاق را باز نماید، ولی او به شدت امتناع ورزید. به مقتضای «الإنسان حریص

علی ما منع» اشتیاق بیشتری به مطالعه آن در ما ایجاد شد؛ ما پول قابل توجهی به او دادیم تا مخفیانه ما را به اطاق قدیمی راه دهد.

در ساعتی که تعیین کرده بودیم، وارد اطاق شدیم و با کمال آرامی توراۃ قدیمی را که روی پوست نوشته شده، زیارت و مطالعه نمودیم، در میان آن، یک صفحه به طور مخصوص نوشته شده بود که جلب نظر می کرد. چون دقت نمودیم، دیدیم نوشته است: «پیغمبری در آخرالزمان در میان اعراب مبعوث می شود» و تمام خصوصیات و اوصاف او را با ذکر نام و نشان و نسب و حسب بیان نموده بود و نیز اوصیاء آن پیغمبر را دوازده نفر به اسم و رسم نوشته بود. من به برادرم گفتم: خوب است این یک صفحه را رونوشت کنیم و به جستجوی این پیغمبر پردازیم. آن صفحه را نوشتیم و فریفته آن پیغمبر شدیم.

یگانه فکر ما و خیال ما، پیدا کردن این فرستاده خدا بود، ولی چون سرزمین ما از راه عبور و مرور مردم دور و با خارج تماس نداشتیم؛ مدتی گذشت و ما چیزی بدست نیاوردیم. تا آن که چند نفر از تجار مسلمان از مدینه برای خرید و فروش به شهر ما وارد شدند. از نزدیک با یکی دو نفر آنها محرمانه پرسشهایی نمودیم. آنچه از احوالات و نشانیهای حضرت رسول اکرم ﷺ بیان کردند، همه را مطابق با نوشته توراۃ دیدیم. کم کم به حقانیت دین اسلام یقین نمودیم، ولی جرأت به اظهار آن نداشتیم، فقط یگانه راه امید ما، فرار از آن دیار بود.

من و برادرم در پیرامون فرار گفتگو کردیم. گفتیم: مدینه نزدیک است و ممکن است یهودیان ما را گرفتار کنند، بهتر است برای پیروی از اسلام به یکی دیگر از شهرهای مسلمان نشین فرار کنیم.

اسم موصل و بغداد را شنیده بودیم. پدرمان تازه مرده بود و برای اولاد خود وصی و وکیل تعیین کرده بود، نزد وکیل او رفتیم و دو مادیان با مقداری پول نقد از او گرفتیم. سوار شده و با سرعت به سوی عراق طی مسافت



می کردیم. از موصل سراغ گرفتیم، راه را نشان دادند وارد شهر شدیم و شب را در کاروانسرا ماندیم.

چون صبح شد، چند نفر از اهل شهر نزد ما آمدند و گفتند: مادیانها را می فروشید؟ گفتیم: نه، هنوز وضع ما در این شهر معلوم نیست. چون مادیانها تحفه بودند، اصرار کردند که به آنها بفروشیم، و ما خواهش آنها را رد کردیم. سرانجام گفتند: اگر آنها را نفروشید به زور از شما می گیریم. ما مجبور شدیم مادیانها را فروختیم و گفتیم: این شهر جای ماندن نیست، برویم بغداد.

ولی از رفتن به بغداد هراسی در دل داشتیم؛ زیرا دائی ما که یهودی و از تجّار مهم بود، در بغداد بود؛ می ترسیدیم خبر فرار ما به او رسیده باشد و ما را پیدا کند.

به هر حال وارد بغداد شدیم و در کاروانسرای منزل کردیم، تا صبح فرا رسید. پیرمردی که صاحب کاروانسرا بود، وارد اطاق ما شد و از جریان ما سؤال کرد. جریان خود را به اختصار برایش تعریف کردیم، و گفتیم: از یهودیان خیبر هستیم و به آئین اسلام علاقه مند شدیم، ما را پیش عالم مسلمانان ببر؛ تا به آئین اسلام هدایت شویم.

تبسم بر لبهای پیرمرد نقش بست و با شوق و شغف دست بر دیدگان خود گذاشت و گفت: چشم، برویم منزل قاضی بغداد. با او به دیدار قاضی بغداد رفتیم، و پس از تعارف معمولی جریان خود را برای او بیان کردیم و از او خواستیم ما را با احکام اسلام آشنا نماید.

او گفت: بسیار خوب، آن گاه شمه ای از توحید و گوشه ای از ادله اثبات صانع را بیان نمود، سپس از رسالت پیغمبر اکرم ﷺ و شرح حال خلفاء و اصحاب آن حضرت سخن به میان آورد.

او گفت: بعد از پیغمبر، عبدالله بن ابی قحافه خلیفه آن حضرت است. من گفتم: عبدالله کیست؟ این نام، مطابق با آنچه من در توراۀ خوانده ام و از روی آن نوشته ام نیست!



قاضی بغداد گفت: او کسی است که دخترش همسر پیغمبر است، گفتیم: چنین نیست؛ زیرا در توراۃ خوانده‌ایم که جانشین پیغمبر کسی است که دختر پیغمبر همسر اوست. تا این سخن را گفتم؛ رنگ رخسار قاضی بغداد تغییر کرد، و با خشم و غضب برخاست و گفت: این رافضی را بیرون کنید. من و برادرم را زدند و از منزل او بیرون کردند. ما به کاروانسرا برگشتیم. صاحب منزل هم از این جریان دلگیر شد و به ما کم اعتنائی کرد.

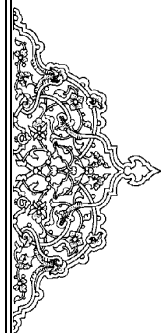
از این ملاقات و گفتگوی با قاضی، و رفتار اخیر او حیران و سرگردان شدیم. به علاوه نمی‌دانستیم کلمهٔ رافضی چیست؟ و به چه کسی خطاب می‌کنند و چرا قاضی ما را به این نام نامید و از مجلس بیرون راند؟

این گفتگوها بین من و برادرم تا نیمه‌های شب طول کشید. چند ساعتی با حالتی مهموم خوابیدیم. بامداد صاحب کاروانسرا را صدا کردیم، گفتیم: ما را از این واقعه و ابهام نجات بده، شاید ما درست مطلب را نفهمیدیم و یا قاضی سخن ما را نفهمید. او گفت: اگر شما واقعاً و از روی حقیقت طالب و خواستار دین اسلام هستید؛ هر چه قاضی می‌گوید قبول کنید.

گفتم: این چه سئوالی است؟ ما برای اسلام از خویشان و مال و خانه دست کشیدیم و هیچ غرض و مرضی نداریم. گفت: بیائید برای مرتبهٔ دوم شما را نزد قاضی ببرم، ولی مبدا خلاف رأی او حرفی بنزید. باز به منزل قاضی رفتیم. رفیقمان گفت: آنچه را شما بگوئید، اینها قبول می‌کنند.

قاضی شروع به صحبت کرد و به نصیحت و موعظه پرداخت. من گفتم: ما دو برادر از همان دهکدهٔ خودمان مسلمان شدیم و از دیار دور خود به اینجا آمدیم؛ تا به احکام اسلام آشنا شویم و هیچ گونه غرضی نداریم و اگر اذن دهید ما چند سئوالی داریم؟ قاضی گفت: بفرمائید، هر چه می‌خواهید پرسید.

گفتم: ما توراۃ صحیح قدیمی را خواندیم و این مطلب را که می‌خواهیم بگوئیم از آن رونوشت کردیم. تمام صفات و نام و نشان پیغمبر آخرالزمان و خلفاء و جانشینان آن حضرت را یادداشت کرده‌ایم و همراه داریم، ولی نام



عبدالله بن ابی قحافه در آنها نیست. قاضی گفت: پس نام چه اشخاصی در آن توراۃ نوشته است؟

گفتم: خلیفهٔ اوّل داماد پیغمبر و نیز پسر عموی اوست. هنوز حرفم تمام نشده بود که طبل بدبختی ما را زدند، و قاضی از شنیدن این کلام از جای خود برجست و تا توانست با کفش خود بر سر و صورت من کوبید. من به زحمت از دست او فرار کردم. برادرم در همان دقیقهٔ اوّل فرار کرده بود.

در کوچه‌های بغداد راه را گم کردم. با سر و صورت خونین نمی‌دانستم کجا می‌روم. ساعتی راه رفتم تا به کنار نهر دجله رسیدم. اندکی ایستادم، دیدم پاهایم قوّت ایستادن ندارد نشستم و بر گرفتاری و غربت و گرسنگی از طرفی، و ترس و تنهایی از طرف دیگر، گریه می‌کردم و تأسف می‌خوردم.

ناگهان جوانی که عمامهٔ سفید بر سر و دو کوزهٔ خالی در دست داشت و می‌خواست از نهر، آب بردارد؛ نزدیک من، لب آب نشست. چون وضع مرا دید، پرسید: تو را چه می‌شود؟ گفتم: غریب هستم و مبتلا گشتم. فرمود: قصهٔ خود را بگو. گفتم: از یهود خیبر بودم اسلام آوردم و با برادرم با هزار زحمت و مشقت به اینجا آمدم؛ می‌خواستم احکام اسلام را بیاموزم مرا چنین جزائی داده‌اند. سپس اشاره به خونهای سر و صورتم نمودم.

فرمود: از تو می‌پرسم: یهود چند فرقه هستند؟ گفتم: فرقه‌های بسیار. فرمود: هفتاد و یک فرقه شدند، آیا همه برحق هستند؟ گفتم: نه. فرمود: نصاری چند فرقه شدند؟ گفتم: فرقه‌های گوناگون می‌باشند. فرمود: هفتاد و دو فرقه‌اند، آیا همه برحق می‌باشند؟ گفتم: نه. فرمود: ملت اسلام نیز گروه‌های مختلف هستند. هفتاد و سه فرقه شده‌اند، ولی فقط یک فرقه برحق می‌باشند. گفتم: من در جستجوی همین فرقه هستم، چکار باید بکنم؟

فرمود: از این طرف برو کاظمین و اشاره فرمود به جانب غربی، سپس فرمود: برو خدمت شیخ محمد حسن آل یاسین، حاجت تو برآورده خواهد شد. حرکت کردم و در همان میان جوان هم از نظرم غائب شد. هر چه این



طرف و آن طرف نگاه کردم، ابداً اثری از او ندیدم. تعجب من زیادتر شد. با خود گفتم: این جوان کی بود و چه شد؟ زیرا در ضمن صحبت و حکایت حال خویش و این که در توراۃ اوصاف پیغمبر و خلفاء آن سرور را دیدم و نوشتم، می فرمود: می خواهی من برای تو بخوانم؟ عرض کردم: بفرمائید. شروع به خواندن فرمود به طوری که در دل خویش گمان کردم آن توراۃ خطی را که در خیبر دیدم، گویا همین بزرگوار نوشته است. چون از نظرم غائب شد، دانستم این شخص الهی بوده و از مردم عادی نبوده، لذا یقین به هدایت کردم.

سپس قوتی در خودم یافتم و به جستجوی برادرم کوشش کردم تا او را پیدا نمودم، و برای این که نام کاظمین و شیخ محمد حسن آل یاسین را فراموش نکنم، مکرر بر زبان می راندم. برادرم پرسید: این چه دعائیست که می خوانی؟ گفتم: دعا نیست و جریان را برای او گفتم. او هم خوشحال شد.

پس از سؤال و پرسش به کاظمین رسیدیم و به منزل شیخ وارد شدیم. قصه را از اول تا پایان برای او بیان نمودم. شیخ برخاست ایستاد و به شدت گریه کرد و چشم مرا بوسید و گفت: با این چشم نظر به جمال حضرت ولی عصر ارواحنا فدا نمودی؟!...

آنها مدتی میهمان مرحوم شیخ محمد حسن آل یاسین بودند و با عقاید حیاتبخش شیعه آگاه شدند.

آری، آنان به خاطر میل و علاقه ای که سراسر وجودشان را فرا گرفته بود، با تلاش و کوشش پیگیر و جستجوی حق و دست کشیدن از اقوام و وطن خویش، توانستند سعادت و خوشبختی را در آغوش گیرند و از عنایت پدرانۀ امام عصر ارواحنا فدا بهره مند شوند.

اکنون نیز بسیاری از افراد به حقیقت تشیع پی برده، و از حقانیت آن آگاهی



۱. معجزات و کرامات ائمه اطهار: ۱۷۵ از مرحوم آیه الله سید هادی خراسانی.

یافته‌اند، ولی بر اساس ترس و یا توجه به امور خیالی دیگر، نمی‌توانند صادقانه در لوای پرچم تشیع قرار گرفته و به سوی مذهب فطری خویش باز گردند. جریانی را که آوردیم سرمشقی است برای این گونه افراد، آنان باید بدانند:

نابرده رنج گنج میسر نمی‌شود
مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد

اگر جویای واقعیت هستند، باید پذیرای هر گونه زحمت شده و مشکلات را تحمل کنند. و به امید فردا و آرزوی آینده ننشینند.
حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمودند:

إِيَّاكُمْ وَالْإِيكَالَ بِالْأَمْنَى فَإِنَّهَا مِنْ بَضَائِعِ الْعَجْزَةِ^۱

بپرهیزید از این که کار خود را بدست آرزو بسپارید؛ زیرا به آرزو نشستن و دست از کار کشیدن، سرمایه عجز و ناتوانی است.

هر که دانه نفشانند به زمستان در خاک
ناامیدی بود از دخل به تابستانش

بنابر این شیفتگان مکتب حیاتبخش اهل بیت (علیهم السلام) باید در راه رسیدن به مقاصد خویش، گذشته از امید و آرزو، در مقام دست یافتن به آن باشند، و از تلاش و کوشش در راه رسیدن به آن دریغ نورزند. زیرا سعی و کوشش شعار عملی مردان بزرگ و نشانه اسلام راستین است.

با کار و کوشش اراده خود را ثابت و محکم کنید. سعی و تلاش شما نشان دهنده اراده و شخصیت شما است. کار کنید، کوشش کنید، تا بر اثر بیکاری دچار توهمات و نفوذ شیاطین نشوید.

کار را آگاهانه شروع کنید

اولین مقام امامت و رهبری، حضرت علی علیه السلام شرط «کار و فعالیت» را علم و آگاهی در پیرامون آن می‌دانند و در گفتار خود که هدایتگر امتها است، می‌فرمایند: انسان با بصیرت و دل آگاه، از ابتداء کار می‌داند که نتیجه آن به نفع اوست یا به زیان او تمام می‌شود. آن بزرگوار این حقیقت را این گونه بیان فرموده‌اند:

فَالْتَاظِرُ بِالْقَلْبِ الْعَامِلُ بِالْبَصَرِ، يَكُونُ مُبْتَدِئَ عَمَلِهِ أَنْ يَعْلَمَ أَعْمَلُهُ عَلَيْهِ أَمْ لَهُ.^۱

آنکس که با دل نگاه می‌کند و با بصیرت عمل می‌نماید! از ابتداء کارش می‌داند که این کار به زیان او یا به نفع اوست.

چه نیکو متاعی است کار آگاهی کزین نقد عالم مبادا تهی
ز عالم کسی سر برآرد بلند که در کار عالم بود هوشمند

شرائط کار و موانع آن را در نظر بگیریم

باید برای رسیدن به نتیجه نهائی فعالیت خود، اسباب و شرائط کار را آماده نموده و زمینه سازی لازم را انجام دهیم. آن گاه در راه رسیدن به هدف و نتیجه فعالیت خود پافشاری کنیم. زیرا حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در ادامه گفتاری که آوردیم می‌فرمایند:

وَمَنْ لَا بُدَّ الْأُمُورَ عَطِبَ.^۲

هر کس سختیها را تحمل کند، بدون آن که اسباب کارها را فراهم کرده باشد، هلاک می‌شود.

۱. نهج البلاغه خطبه ۱۵۴.

۲. تحف العقول: ۸۸، بحار الانوار: ۲۳۸/۷۷.



گذشته از آن که برای انجام هر برنامه مفید، باید اسباب و شرائط آن را آماده کنیم؛ باید از موانع آن نیز آگاهی داشته باشیم، تا با برخورد به موانع از رسیدن به هدف باز نمانیم.

بنابر این برای نتیجه گرفتن از فعالیت و کار و کوشش، باید اموری را که اثر تلاش شما را نابود می‌کند و نتیجه فعالیت شما را ویران می‌کند، از سر راه خود بردارید. و گرنه ممکن است یک اشتباه، همه کارها را نقش بر آب کند. بسیاری از افراد برای رسیدن به مقصود خود، دست به کارهای طاقت فرسا می‌زنند و ریاضت‌های مهمی را انجام می‌دهند؛ ولی از کار خود جز رنج و تعب نتیجه دیگری نمی‌گیرند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند:

رُبَّ سَاعٍ فِيمَا يَصْرُهُ^۱.

چه بسا کسی در راهی تلاش می‌کند که به او ضرر می‌رساند.

برای آن که کاری که انجام می‌دهیم با نتیجه و پر ثمر باشد و برای آن که سختی‌هایی که در انجام برنامه‌های مشکل تحمل می‌کنیم بی‌نتیجه نباشد؛ باید از آفات کار، آگاهی داشته باشیم و موانع راه را بشناسیم. اینک به ذکر دو نمونه از مواردی که برای عموم کارها و برنامه‌های ارزنده، مانع مهمی به شمار می‌آیند می‌پردازیم:

موانع کار و کوشش:

۱- اعتیاد و خو گرفتن به کارهای بی‌ارزش

یکی از اموری که در برابر نتیجه‌گیری کارها و مؤثر بودن فعالیتها آفت بسیار مهمی به شمار می‌آید و نقش تخریبی بسیار عظیمی را داراست، غلبه عادت به کارهای گذشته است، به این جهت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آن را

۱. نهج البلاغه نامه ۳۱.

آفت ریاضتها و نابود کننده فعالیتها می دانند و می فرمایند:

آفَةُ الرِّیَاضَةِ غَلَبَةُ الْعَادَةِ.^۱

آفت ریاضت، غلبه نمودن عادت است.

عادت به کارهای زشت یا بی ارزش یک توطئه ننگین و مؤثر برای از بین بردن اثر کارها و کوششها است. همان گونه که میکربهای کشنده، سلامتی و صحت را از بدن انسان می گیرند، غلبه عاداتهای زشت و ناپسند، اثر کارهای طولانی و برنامه های مهم را نابود می کند.

ما برای رسیدن به نتیجه و با ثمر بودن کار و کوشش، نه تنها باید فعالیت کنیم، بلکه باید بر عاداتهایی که نتیجه تلاش ما را خنثی می کند، غلبه کنیم. به این جهت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

الْفَضِيلَةُ غَلَبَةُ الْعَادَةِ.^۲

فضیلت، غلبه نمودن بر عادت است.

بنابر این برای بدست آوردن فضیلتهای انسانی، نه تنها باید کار و کوشش کنیم؛ بلکه باید بر عاداتهای زشت یا بی ارزش غلبه کنیم. اگر به حوضی که آب آن آلوده و کثیف است، آب تمیز بریزید؛ به مجرد وصل شدن آب تمیز، آب حوض عوض نمی شود؛ مگر آن که آن قدر ادامه یابد که بر آبهای آلوده غلبه نموده و آبهای آلوده از حوض خارج شوند؛ در این صورت آب حوض تمیز و زلال خواهد شد.

عاداتهای زشت، همانند آبهای آلوده هستند که اعماق جان انسان را آلوده می سازند، در صورتی انسان به رستگاری و فضیلت می رسد که اعماق جان خود را از عاداتهای زشت و ناپسند پاکسازی نماید و بر آنها غلبه نماید. اما اگر عاداتهای ناپسند غلبه داشته باشند، کارهای نیک همچون آبهای زلال است که

۱. شرح غرر الحکم: ۱۰۴/۳.

۲. شرح غرر الحکم: ۹۷/۱.

در حوضی که سرشار از آبهای آلوده است ریخته شوند، سرشار بودن حوض از آبهای آلوده و اندک بودن آب زلال نه تنها آلودگی آب را برطرف نمی‌کند، بلکه آبهای زلال نیز آلوده می‌شوند. برای برطرف شدن آلودگی آب، آن قدر باید جریان آب زلال ادامه داشته باشد تا با مرور زمان، آبهای آلوده خارج شوند. برای برطرف نمودن عادت ناپسند و یا بی‌ارزش نیز، باید آن قدر کارهای پسندیده و خوب را انجام داده و ادامه دهیم تا عاداتهای ناپسند را در خود ریشه کن سازیم، و گرنه از کارها و برنامه‌های پسندیده خود چندان نتیجه‌ای نخواهیم گرفت.

بنابر این برای آن که از کار و فعالیت خود نتیجه مثبت و عالی بگیریم، باید موانع آن را که معتاد بودن به کردارهای بی‌ارزش و اشتباه یکی از مهمترین آنها است، برطرف سازیم. جوانان خیبری که جریان آنها را خواندید، از اعتیاد به وضع گذشته دست کشیدند و به این جهت در راه فضیلت گام نهادند و سعادتمند شدند.

۲- خستگی و بیحالی

مانع دیگر برای انجام کارها، خستگی و کسالت است. ما نباید به خاطر کسالت دست از کار برداریم؛ زیرا کسالت در بسیاری از موارد، کسالت کاذب است نه واقعی. در این گونه موارد باید با زیرکی آن را از میان برداریم، نه آن که از کار دست بکشیم و در صورتی که واقعاً بی‌حال و کسل هستیم، می‌توانیم با تحوّل در کارها بیکار ننشینیم.

حضرت امیرالمؤمنین در وصیت خود به حضرت امام حسین علیه السلام می‌فرمایند:

بُنَيَّ أَوْصِيكَ... بِالْعَمَلِ فِي النَّشَاطِ وَالْكَسَلِ.^۱

ای فرزندم تو را وصیت می‌نمایم ... به عمل در حال نشاط و بیحالی.



از این سفارش استفاده می‌کنیم؛ حتی در صورتی که انسان از کاری خسته شد، نباید به دلیل خستگی و ملالت بیکار بنشیند؛ بلکه در آن حال باید به کاری دیگر پردازد. چه بسا که با تحوّل در کارها و یکنواخت نبودن آنها، انسان از گرفتگی و ملالت رها شده و دوباره نشاط خود را در انجام کار و برنامه دیگر به دست آورد.

بنابر این به جای آن که به دلیل خستگی دست از کار بکشیم، می‌توانیم با تنوّع و تحوّل در کار و یکسان و یکنواخت نبودن برنامه، هم به کار و فعالیت خود ادامه دهیم و هم خستگی و ملالت را از خود دور کنیم. پس با استفاده از فرمایش حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) نباید به بهانه خستگی، از کار و فعالیت دست برداریم.

به رنج اندرست ای خردمند گنج	نیابد کسی گنج نابرده رنج
چو کاهل بود مرد بُرنا به کار	از او سیر گردد دل روزگار

نکته جالب دیگری که از کلام آن حضرت استفاده می‌کنیم، این است که خستگی و ملالت از هر نوعی که باشد؛ چه از جهت ادامه یا سختی برنامه و چه از جهت عدم استقبال مردم، نباید بهانه برای ترک برنامه قرار گیرد. زیرا راه و برنامه‌ای را که انتخاب کرده‌ایم؛ اگر از نظر دین صحیح و پسندیده است، به خاطر حرف مردم نباید آن را رها کنیم و نا امید بنشینیم، بلکه باید رنگ آن را تغییر دهیم، و به صورتی دیگر، برنامه‌ای را که ارزنده و لازم تشخیص داده‌ایم، دنبال کنیم.

ببینید مرحوم محدّث نوری چگونه حرف مردم را نادیده گرفت و برای یافتن دو کتاب خطّی به تلاش ادامه داد.

* * *

تلاش و توسل برای یافتن دو کتاب خطی

عالم ربّانی مرحوم سید اسدالله اصفهانی می‌گوید: روزی با محدّث نوری به کربلا مشرّف می‌شدم، در میان راه محدّث نوری دو کتاب را نام برد و فرمود: من به این دو کتاب بسیار علاقه‌مندم و تاکنون هر چه جستجو کرده‌ام، آن دو را بدست نیاورده‌ام؛ اما در این سفر از حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) خواهم گرفت. چند بار این گفته را تکرار کرد، تا وارد کربلا شدیم. به حرم مطهر حضرت امام حسین (علیه السلام) مشرّف شدیم، پس از زیارت از حرم بیرون آمدیم. نزدیک کفشداری زنی را دیدیم دو کتاب در دست گرفته است. محدّث نوری پرسید: این کتابها چیست؟ زن گفت: فروشی است. کتابها را نگاه کردیم، دیدیم همان دو کتابی است که محدّث نوری در جستجوی آن بود. محدّث نوری پرسید: چند می‌فروشی؟ زن گفت: بیست و دو قران. محدّث نوری به من فرمود: هر چه پول داری بده. آنچه من و ایشان داشتیم، شش قران بیشتر نبود، به زن دادیم.

با خود گفتم: ما اکنون وارد شده‌ایم، خوراک نخورده‌ایم همه پولمان همین بود آن را هم برای خرید کتاب صرف کرد. حال باقی پول کتاب را از کجا می‌آورد؟ پس به زن فرمود: با ما بیا. به بازار رفتیم. عبا و عمامه و قبای خود را فروخت! باز پول کم بود. کفشهای خود را هم فروخت! تا بیست و دو قران تکمیل شد آنها را به زن داد.

بر تن آن بزرگوار چیزی جز عرقچین و پیراهن و زیر جامه باقی نماند! گفتم: مولانا این چه حال است که بر خود آوردی؟ فرمود: سهل است ما درویش هستیم! به همان وضع آمدیم، وارد صحن شدیم. بعضی از دوستان را دیدار کردیم، رفتند لباس آوردند و ایشان پوشیدند.

مرحوم محدث نوری از بزرگان علماء شیعه و دارای جلالت فوق‌العاده بوده است. او با توسل و تلاش در راه بدست آوردن دو کتاب نایاب، حاضر

است در کوچه و بازار بدون عبا و عمامه راه رود و آن را منافی با جاه و جلال و علم خود نبیند.^۱

پُرکاری همراه با تدبیر و سازماندهی

تلاش، فعالیت و پرکار بودن، از خصال مردان خودساخته و مؤمن است. آنان بر اثر ایمان و اعتقاد کاملی که به راه خود دارند، هیچ گاه از پای نمی‌نشینند و همواره به کار و فعالیت برای رسیدن به مقصود می‌پردازند. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در کلامی که بیانگر این حقیقت است، می‌فرماید:

الْمُؤْمِنُ قَلِيلُ الزَّلَلِ كَثِيرُ الْعَمَلِ.^۲

مؤمن لغزشی اندک دارد و دارای عمل فراوان می‌باشد.

با این که انسان با ایمان پرکار است، اشتباهات کمی را مرتکب می‌شود و لغزشهای اندک دامنگیر او می‌شود. این خود گواه بر این حقیقت است که شخص مؤمن از قدرت تدبیر و کاردانی برخوردار است. در کلامی شیوا حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

التَّدْبِيرُ قَبْلَ الْفِعْلِ يُؤْمِنُ الْعِثَارُ.^۳

تدبیر نمودن قبل از انجام کار، انسان را از لغزش، ایمن می‌کند.

و در روایت دیگر به انسانها هشدار می‌دهند و می‌فرمایند:

إِيَّاكَ وَأَنْ تَعْمَلَ عَمَلًا بَغَيْرِ تَدْبِيرٍ وَعِلْمٍ.^۴

پرهیز کن از آن که کاری را بدون تدبیر و آگاهی انجام دهی.

۱. رجوع کنید به معجزات و کرامات ائمه اطهار علیهم السلام : ۷۲.

۲. شرح غرر الحکم : ۳۸۳/۱.

۳. شرح غرر الحکم : ۳۸۴/۱.

۴. شرح غرر الحکم : ۲۲۰/۲.

و برای کارها و فعالیت‌های گروهی چنین می‌فرمایند:

اجْعَلْ لِكُلِّ إِنْسَانٍ مِنْ خَدَمِكَ عَمَلًا تَأْخُذْ بِهِ، فَإِنَّهُ آخِرُ الْأَيَّامِ يَتَوَكَّلُوا فِي خِدْمَتِكَ.^۱

برای هر یک از خدمتگزاران خود کاری را تعیین کن و آن را از او بازخواست نما، زیرا که این گونه رفتار مناسبتر است برای این که آنان در خدمتگزاری تو، بر یکدیگر تکیه و توکل ننمایند.

با توجه به این فرمان روشن می‌شود که برای سازماندهی و تدبیر در کارهای گروهی، باید برای هر یک از افراد، وظیفه‌ای را تعیین نمود و آن را از او بازخواست کنیم، تا هر یک به بهانه اعتماد بر دیگری از انجام کارها شانه خالی نکنند.

ولی انسان باید توجه داشته باشد که در صورت توفیق به آن، نباید در او خودبینی ایجاد شده و کارهایی را که انجام می‌دهد، از قدرت و نیروی خود و به خاطر اراده و تصمیم شخص خود بداند. زیرا اراده و تصمیم در انسان به توفیق خداوند ایجاد می‌شود.

امام صادق (علیه السلام) در ضمن فرمایشاتی می‌فرمایند:

فَاجْتَهِدُوا فِي طَاعَةِ اللَّهِ إِنَّ سَرَكَمُ أَنْ تَكُونُوا مُؤْمِنِينَ حَقًّا حَقًّا وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ.^۲

اگر دوست دارید که حقیقتاً از مؤمنان حقیقی باشید، در اطاعت خداوند کوشش کنید و قوتی بر این کارها نیست مگر بوسیله خداوند.

انسان بر فرض که توفیق فراوان یافته و موفق شود اعمال بسیار و کارهای سنگینی را انجام دهد، هیچ گاه نباید او را غرور و منیت فراگیرد و عباداتی را که انجام داده است، به خاطر نیرو و قوت خود بداند. زیرا همان گونه که

۱. بحارالانوار: ۱۴۳/۷۴، از نهج البلاغه نامه ۳۱.

۲. بحارالانوار: ۲۰۰/۷۸.

امام صادق علیه السلام فرمودند: «لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» یعنی نیروئی برای انجام کارها نیست مگر بوسیله خداوند.

پس این لطف خداست که شامل حال مؤمنان حقیقی و اولیاء خدا می شود، و آنان توفیق انجام برنامه های پرزحمت عبادی را به آسانی انجام می دهند. نه آن که نیروی شخصی آنان، سبب قدرت آنها بر انجام عبادت شود. خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید:

مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ^۱

آنچه از خوبیها به تو می رسد، از خداوند است و آنچه از گناه و بدی به تو اصابت می کند، از نفس تو است.

زیرا همان گونه که منشاء اصلی همه خوبیها خداوند است، انگیزه انجام همه بدیها نفس آدمی است که بوسیله حدیث نفس، و یا بر اثر وسوسه های شیطانی، انسان را به گمراهی می کشاند.

* * *

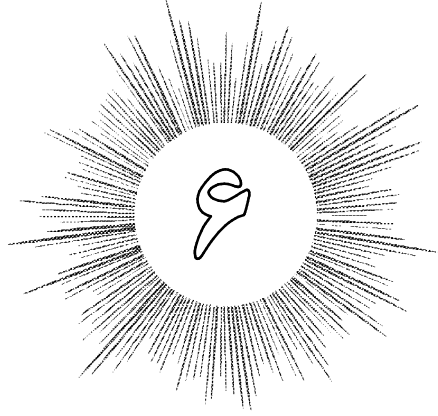
نتیجه بحث

تلاش و کوشش، کانال وسیعی برای رسیدن به آرزوهای بلند و اهداف بزرگ و ارزنده است. برای به دست آوردن موفقیت، نفس خود را همگام و تابع عقل و خرد خویش نموده و به تلاش و کوشش در انجام برنامه‌هایی که شما را به سعادت می‌رسانند، بنمائید. کار خود را آگاهانه شروع کنید و با تدبیر و برنامه و سازمان دهی، آینده آن را ارزیابی نمائید.

زمینه‌های لازم و مقدمات کار را فراهم کنید و موانع آن را از سر راه خود بردارید.

اگر تصمیم گرفته‌اید همچون مردان بزرگ دارای آینده‌ای درخشان باشید، مطمئن باشید خو گرفتن و اعتیاد به زندگی گذشته، بزرگترین مانع برای پیشبرد اهداف شماست. باید عاداتهای بیهوده گذشته را ریشه کن کنید، تا بتوانید اراده خود را هر چه بهتر به کار گیرید. کار کنید تا با خواست خداوند به آرزوهای نهایی خود نائل شوید.

چه کوشش نباشد تن زورمند
نیارد سر از آرزوها بلند
که اندر جهان سود بی رنج نیست
کسی را که کاهل بود گنج نیست



از فرمایشات حضرت امیر المؤمنین علی‌علیه السلام:

هُمُ الْوَسِيلَةُ إِلَى اللَّهِ وَالْوَصْلَةُ إِلَى عَفْوِهِ وَرِضَاهِ

معصومین علیهم السلام وسیله به سوی خداوند

و راه رسیدن به عفو و رضایت اوست.

یاد خدا و اهل بیت علیهم السلام

یاد خداوند دل‌های افسرده را نشاط و آرامش می‌بخشد و آنها را جلا داده و از قساوت نجات می‌دهد؛ ولی غفلت و ترک یاد خدا و اهل بیت علیهم السلام، قلب را تیره و تار می‌سازد و دل را در تحیر و سردرگمی‌های دائمی گرفتار می‌نماید. خداوند به حضرت موسی و حی فرمود:

يَا مُوسَى لَا تَفْرَحْ بِكَثْرَةِ الْمَالِ وَلَا تَدْعَ ذِكْرِي عَلَى كُلِّ حَالٍ فَإِنَّ
كَثْرَةَ الْمَالِ تُنْسِي الذُّنُوبَ وَإِنَّ تَرَكَ ذِكْرِي يُقْسِي الْقُلُوبَ.^۱

ای موسی به زیادی ثروت خشنود مشو و یاد مرا در هر حال رها مکن؛ زیرا که کثرت مال، گناهان را از یاد می‌برد و ترک یاد من، قلبها را با قساوت می‌کند.

زیرا بر اثر ترک یاد خدا، شیطان بر انسان مسلط می‌شود و آرامش خاطر و اطمینان را از او سلب می‌کند.

خداوند در قرآن مجید می‌فرماید:

۱. بحار الانوار: ۶۳/۷۲، از علل الشرایع: ۷۷/۱.



﴿وَمَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ﴾^۱

هر کس از یاد خداوند رخ بتابد، شیطانی را به سوی او بر می انگیزانیم که همنشین او باشد.

فراموش کردن گناهان، قساوت قلب و تسلط شیطان و... از آثار ترک یاد خدا است. یاد خدا، انسان را از این گرفتاریهای روحی نجات می دهد و اطمینان و آرامش خاطر را برای او به ارمغان می آورد. به این نکته باید توجه داشته باشیم که یاد اهل بیت علیهم السلام نیز یاد خداست و آثاری که ذکر خداوند دارد، با یاد اهل بیت علیهم السلام نیز ایجاد می شود.

امام باقر علیه السلام می فرماید:

إِنَّ ذِكْرَنَا مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ.^۲

بدرستی که یاد ما خاندان، از یاد خداوند به شمار می آید.

ما نه تنها باید به یاد آن بزرگواران باشیم، بلکه در گرفتاریها و شدائد به آنان پناه ببریم؛ زیرا اهل بیت رسالت، کشتی نجات امت و پناهگاه مردم بی پناه و ستمدیده هستند. خاندان وحی فریاد رس بیچارگانی هستند که دستخوش امواج خروشان دریای بیکرانِ بلا شده اند. آنان نجاتبخش افرادی هستند که در گرداب وحشتناک گمراهی گرفتار شده اند. ما باید آنان را نجات امت در گرفتاریها و نابسامانیها بدانیم.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در این باره چنین می فرماید:

أَيُّهَا النَّاسُ شُقُّوا أَمْوَاجَ الْفِتَنِ بِسُفْنِ النَّجَاةِ.^۳

ای مردم امواج فتنه ها را به کمک کشتیهای نجات، بشکافید (و از آنها رهایی یابید).

۱. سورة زخرف آیه ۳۶.

۲. بحار الانوار: ۴۶۸/۷۵.

۳. نهج البلاغه خطبه ۵.

آن بزرگوار در روایتی دیگر می‌فرماید:

مَنْ رَكِبَ غَيْرَ سَفِينَتِنَا غَرِقَ.^۱

کسی که بر غیر سفینه ما سوار شود، غرق خواهد شد.

بنابراین انسان باید در همه گرفتاریها حتی در مسائل و مشکلات اعتقادی نیز از هدایتگران و هادیان راه، هدایت و راهنمایی بخواهد. در غیر این صورت گرفتار و گمراه خواهد شد.

حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید:

مَنْ يَطْلُبُ الْهُدَايَةَ مِنْ غَيْرِ أَهْلِهَا يَضِلُّ.^۲

هرکس هدایت را از غیر اهلش بجوید، گمراه می‌شود.

سرانجام کار آنان که پیروی از فرومایگان، قبرکنان و الاغ فروشان اجتماع را پذیرفتند، چه خواهد بود؟...

در مشکلات و فتنه‌ها، در طوفانهای ویرانگر و در هنگامی که امواج خطرناک بلا، هستی افراد را تهدید می‌کند؛ پناه بردن به غیر خدا و آل الله، شما را به نیستی می‌کشاند. ولی تمسک به اهل بیت رسالت (علیهم السلام) و یاری خواستن از آن بزرگواران، شما را از گمراهی و هلاکت نجات داده و به ساحل می‌رساند. اگر جذر و مدّ دریا همه قایقها را یکسان پائین و بالا می‌برد؛ ولی تلاطم دریا نمی‌تواند همه کشتیها را به کام خود فرو برد. فتنه‌ها و گرفتاریها نیز هر چه سهمگین و خطرناک باشند، نمی‌توانند همه انسانها را به نابودی کشانند، زیرا کشتی نجات عده‌ای را به ساحل می‌رساند.

ره ملک سعادت را تواند بی‌خطر رفتن

به دست خود ز آئین ادب هرکس عصا دارد

۱. شرح غرر الحکم: ۱۸۴/۵.

۲. شرح غرر الحکم: ۳۰۸/۵.

در میان انسانها کسانی وجود دارند که نه تنها در برابر گرفتاریها و فتنه‌های آخرالزمان مقاومت می‌کنند، بلکه بر قدر و منزلت خویش می‌افزایند. اگر دوست دارید از این گونه افراد باشید، در طوفانهای بلا و تلاطم امواج خروشان، به کشتی نجات اهل بیت (علیهم‌السلام) متمسک شوید و با توسّل به مقام والای صاحبان ولایت الهیه از گمراهی و تحیر نجات یابید.

توسّل از نظر قرآن

بنابراین در گرفتاریها و مشکلات خود، باید به اهل بیت (علیهم‌السلام) متوسّل شویم و از عنایات کریمانه این خاندان استفاده کنیم. حضرت امام رضا (علیه‌السلام) می‌فرماید:

إِذَا نَزَلَتْ بِكُمْ شِدَّةٌ فَاسْتَعِينُوا بِنَا عَلَى اللَّهِ، وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ: ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا﴾^۱ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (علیه‌السلام): نَحْنُ وَاللَّهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ الَّذِي لَا يُقْبَلُ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِمَعْرِفَتِنَا قَالَ: فَادْعُوهُ بِهَا.^۲
هرگاه گرفتاری شدیدی بر شما وارد شد، به وسیله ما از خداوند کمک طلب کنید. این است معنای قول خداوند که می‌فرماید: برای خدا اسماء نیکویی است، او را به آنها بخوانید.

آن‌گاه امام رضا (علیه‌السلام) فرمودند که امام صادق (علیه‌السلام) چنین فرمودند: به خدا سوگند ما نامهای نیکوی خداوند هستیم که از احدی عملی پذیرفته نمی‌شود مگر به وسیله معرفت ما، آن‌گاه امام صادق (علیه‌السلام) فرمودند: خداوند را بوسیله آنها بخوانید.

بنابراین اهل بیت (علیهم‌السلام) نامهای نیکوی خداوندند که در این روزگار حضرت بقیّة‌الله ارواحنا فداه نمونه کامل آنان و مظهر عنایات خداوند به ما می‌باشند. ما باید تقوا و پرهیزکاری را پیشه سازیم و با توسّل به عنایات این بزرگواران تقرّب به خداوند را به دست آوریم.
خداوند در قرآن کریم می‌فرماید:

۱. سورة اعراف آیه ۱۸۰.

۲. بحار الانوار: ۶/۹۴، از تفسیر عیاشی: ۴۲/۲.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾^۱

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، تقوای الهی را پیشه سازید و برای رسیدن به مقام قرب او، وسیله آماده کنید و در راه او کوشش نمائید، شاید شما رستگار شوید.

ما با توسل به اهل بیت (علیهم‌السلام) از عالم غیب استمداد می‌طلبیم و عنایات آن بزرگواران را به سوی خود جلب می‌کنیم.

توسل در میان ادعیه و زیارات

نتایج بسیاری که مردم از توسل به اهل بیت عصمت (علیهم‌السلام) دیده‌اند، به حدی است که قابل تردید نیست. همه دستان خاندان وحی، یا مشکلات خود را بر اثر توسل به آن بزرگواران حل کرده‌اند، یا شاهد و آگاه از برآورده شدن حاجت دیگران بوده‌اند. آن هم مشکلاتی که از نظر عقل محدود ما، امکان برطرف شدن آنها نبوده است.

به خاطر اهمیتی که توسل به اهل بیت (علیهم‌السلام) دارد؛ نه تنها در قرآن کریم و روایات گهربار خاندان وحی به آن امر فرموده‌اند؛ بلکه در ضمن دعاها و زیارات، ما را به سوی توسل فرا خوانده و راهنمایی فرموده‌اند. اکنون به ذکر دو نمونه اکتفا می‌کنیم:

۱- در زیارت امام حسین (علیه‌السلام) عرض می‌کنیم:

اتَّوَسَّلُ إِلَى اللَّهِ بِكَ فِي جَمِيعِ حَوَائِجِي مِنْ أَمْرِ آخِرَتِي وَدُنْيَايَ
وَبِكَ يَتَوَسَّلُ الْمُتَوَسِّلُونَ إِلَى اللَّهِ فِي حَوَائِجِهِمْ.^۲

من در جمیع حاجت‌هایم، چه نیازهای اخروی و چه دنیوی، به وسیله شما متوسل به درگاه خداوند می‌شوم و همه آنانی که متوسل به دربار خداوند در حوائج خود هستند، بوسیله شما توسل می‌جویند.

۱. سوره مائده آیه ۳۵.

۲. بحار الانوار: ۱۶۸/۱۰۱.



توسل به امام حسین (علیه السلام)، گریه و عزاداری برای آن حضرت بابی است مفتوح برای همه مردم؛ حتی آلودگان و گنهکاران. هر کس از رفتار و کردار خود شرمسار است، می تواند به سوی امام حسین (علیه السلام) روی آورد که آن حضرت بخشنده همه گنهکارانند. یقین داشته باشید آن بزرگوار مظلوم از همه بیچارگان دستگیری می کنند.

۲- در دعای روز عرفه می خوانید:

... أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ نَبِيِّكَ ﷺ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ وَآتَوْسَلُ إِلَيْكَ بِالْأَيِّمَةِ الَّذِينَ اخْتَرْتَهُمْ لِسِرِّكَ وَأَطْلَعْتَهُمْ عَلَى وَحْيِكَ.^۱

خداوندا! به حق پیغمبرت حضرت محمد ﷺ و آل پاک او سئوال می کنم از تو، و متوسل به تومی شوم بوسیله امامانی که آنان را برای سر خود انتخاب کردی و آنان را به وحی خود آگاه ساختی ...

شیفتگان مکتب اهل بیت (علیهم السلام) نه تنها وجود آن بزرگواران را وسیله و شفیع خود به درگاه خداوند متعال قرار می دهند و در توسلات از توجهات و عنایات اهل بیت (علیهم السلام) بهره می برند، بلکه به اسم آن بزرگواران نیز متوسل شده و نام شریف آنان را نیز وسیله تقرب به خداوند می دانند.

در زیارت امام رضا (علیه السلام) می خوانیم:

الْسَّلَامُ عَلَى مَنْ أَسْمَأْتُهُمْ وَسَيَلَةُ السَّائِلِينَ وَهَيَاكُلُهُمْ أَمَانُ الْمَخْلُوقِينَ وَحُجَجُهُمْ إِيْطَالُ شُبَّهِ الْمُلْحِدِينَ...^۲

سلام بر آنان که اسمائشان وسیله سئوال کنندگان است و پیکره آنان برای مخلوقین امان است و استدلال آنان باطل کننده شبهه های ملحدین است.

بنابر این نام آن بزرگواران منشأ تقرب و وسیله قبولی و پذیرفته شدن در دربار پروردگار متعال می باشد. به این جهت دوستان این خاندان در مجالس

۱. بحارالانوار: ۲۳۱/۹۸.

۲. بحارالانوار: ۵۳/۱۰۲.

خود که به یاد اهل بیت علیهم السلام تشکیل می دهند، به ذکر نام آنان پرداخته و با تکرار آن، قلب خود را جلا می بخشند.

بزرگان ما نه تنها از نام آن بزرگواران بهره مند می شوند، بلکه به تربت درگاه آنان نیز تبرک جسته و دردهای خود را مداوا می کنند.

مرحوم محدث قمی می نویسد: مرحوم سید نعمة الله جزائری در اوایل تحصیل بر اثر فقر و احتیاج قادر نبود برای مطالعه چراغ روشن کند؛ از این جهت از نور ماه استفاده می کرد. بر اثر کثرت مطالعه در مهتاب، چشمانش ضعیف شد. به خاطر نور چشم خود، تربت مقدسه امام حسین علیه السلام و خاک حریمهای امامان عراق را به چشم خود می مالید و از برکت آنها نور چشمش زیاد می شد.

آن گاه می نویسد: من نیز هر گاه چشمم به خاطر زیاد نوشتن ضعف پیدا می کند، از خاک حریمهای ائمه اطهار علیهم السلام استفاده می کنم و گاهی احادیث و اخبار اهل بیت علیهم السلام را به چشمانم می مالم. بحمد الله چشمانم در نهایت روشنی است و امیدوارم انشاء الله در دنیا و آخرت چشمم به برکات ایشان روشن باشد.^۱

توسل مایه قرب انسان به خداوند است

توسل به اهل بیت عصمت علیهم السلام انسان را در درگاه خداوند بزرگ، آبرومند می سازد و منشاء تقرب او در نزد پروردگار متعال می شود. به همین جهت در بعضی از ادعیه و مناجات، از خداوند درخواست می کنیم به خاطر توسل به اهل بیت علیهم السلام ما را در درگاه خود آبرومند نموده و از مقام قرب خود بهره مند فرماید.

در مناجات انجیلیه امام سجاد علیه السلام آمده است:

اللَّهُمَّ فَصِّلْ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَأَهْلَ بَيْتِهِ الطَّاهِرِينَ وَاجْعَلْنِي بِحُبِّهِمْ يَوْمَ

۱. فوائد الرضویه محدث قمی: ۶۹۵.

الْعَرَضِ عَلَيْكَ نَبِيَهَا وَمِنَ الْأَنْجَاسِ وَالْأَرْجَاسِ نَزِيهَا وَبِالتَّوَسُّلِ بِهِمْ
إِلَيْكَ مُقَرَّباً وَجِيهاً.^۱

خداوند، درود و رحمت خود را بر محمد و اهل بیت پاک او نازل فرما و مرا به
خاطر محبت آنان، در روز ورود بر تو، گرامی دار و از نجاستها و پلیدیها پاک
گردان و با توسل به آنان، در نزد خود مقرب و آبرومند قرار ده.

توسل باعث مستجاب شدن دعاست

پیغمبر اکرم ﷺ به امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمودند:

يَا عَلِيُّ مَنْ تَوَسَّلَ إِلَى اللَّهِ بِحَبِّكُمْ فَحَقَّقَ عَلَى اللَّهِ أَنْ لَا يُرَدَّهُ، يَا عَلِيُّ
مَنْ أَحَبَّكُمْ وَتَمَسَّكَ بِكُمْ، فَقَدْ تَمَسَّكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى.^۲

یا علی هر کس به خداوند بوسیله محبت شما خاندان توسل جوید، پس حق
است بر خدا که او را رد نکند. یا علی هر کس شما را دوست داشته باشد و به
شما خاندان متمسک شود، به ریسمان محکم چنگ زده است.

مسائل اعتقادی در توسل

کسی که متوسل به خاندان وحی می شود، در حقیقت ناخودآگاه ایمان
خود را به یک سری مسائل اعتقادی مهم اظهار و تقویت می نماید.

۱- عقیده به حیات اهل بیت (علیهم السلام) پس از رحلت و درگذشت آنان از جهان
فانی. خداوند کریم می فرماید:

﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتاً بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ
يُرْزَقُونَ﴾^۳

۱. بحارالانوار: ۱۶۸/۹۴.

۲. بحارالانوار: ۳۶ ح ۳۰۲.

۳. سوره آل عمران آیه ۱۶۹.

آنان را که در راه خدا کشته شده‌اند، مرده نپندارید، بلکه آنان زنده هستند، در نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند.

۲- عقیده به علم و آگاهی معصومین علیهم‌السلام و اعتقاد به این نکته که انسان در هر گوشه جهان که باشد، می‌تواند به این بزرگواران متوسل شود و آنان از حاجت و خواسته همه با اطلاع و آگاه هستند؛ زیرا توسل به اهل بیت علیهم‌السلام در صورتی متین است که معتقد باشیم از هر کجا که به آنان روی آوریم و آنان را بخوانیم، علم و آگاهی کامل نسبت به حاجت ما دارند.

۳- عقیده به قدرت و ولایت معصومین علیهم‌السلام از طرف خداوند. این حقیقت دیگری است که در ضمن توسل، ایمان و اعتقاد باطنی خود را نسبت به آن ظاهر می‌کنیم؛ زیرا از نظر عقلی از کسی باید استمداد نمود که قدرت کمک و دستگیری داشته باشد و معنای توسل ما به این بزرگواران، علم و اعتقاد ما به این حقیقت است و به آن افتخار می‌کنیم، همان گونه که موجودات آسمانی به آن افتخار می‌کنند.

پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمودند:

يَا عَلِيُّ يَتَفَاخَرُونَ أَهْلَ السَّمَاءِ بِمَعْرِفَتِكَ وَيَتَوَسَّلُونَ إِلَيَّ اللَّهُ بِمَعْرِفَتِكَ وَانْتِظَارِ أَمْرِكَ.^۱

یا علی، موجودات آسمانی به معرفت تو افتخار می‌نمایند و به وسیله شناخت تو و انتظار امر تو، متوسل به خداوند می‌شوند.

بنابراین، معرفت اهل آسمانها مایه افتخار و شناخت و انتظار ساکنین آسمانها، سبب توسل آنان می‌باشد.

آری، حتی موجودات آسمانی در انتظار فرا رسیدن روزی هستند که ولایت مطلقه حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام سراسر جهان هستی را فرا می‌گیرد و با دست قدرتمند حضرت بقیه الله ارواحنا فداه، نشانه‌ای از جبت و طاغوت و قدرتهای شیطانی باقی نمی‌ماند. در آن



روز، غم به خانه‌ای راه نخواهد یافت و انوار معارف اهل بیت علیهم‌السلام بساط سرور و شادمانی را در سراسر جهان می‌گسترانند.

چند نکته اساسی درباره توسل

آنان که دوست دارند با توسل به اهل بیت علیهم‌السلام، قدرتها و نیروهای غیبی را به سوی خود جذب کنند و توسلاتشان همیشه مؤثر و پرثمر باشد، باید به نکات بسیار مهم و ارزنده‌ای که درباره توسل و شرائط تأثیر آن وجود دارد، کاملاً توجه داشته باشند و آن‌گاه که به توسل می‌پردازند، آنها را رعایت کنند؛ تا علاوه بر آن که از ثواب و بهره‌های معنوی در جهان آخرت برخوردار می‌شوند، در دنیا نیز به نتیجه برسند و حاجتی را که به خاطر آن متوسل شده‌اند، به دست آورند. و گرنه بدون توجه به نکات و شرایطی که یادآوری می‌نمائیم؛ اگر چه به ثواب و اجر معنوی نائل می‌شوند، ولی ممکن است - جز بعضی از موارد - حاجتی را که در نظر گرفته‌اند، روا نشود و آن‌گونه که دوست دارند به مقصود خود نرسند.

اینک به شرائطی که زمینه ساز تأثیر توسل می‌باشند، توجه کنید:

۱- تطهیر قلب

پاکسازی درون و تطهیر قلب، از شرائط بسیار مهم برای توجه به امور معنوی است. نه تنها در توسل؛ بلکه در دعاها و مناجات نیز پاک بودن دل از آلودگیهای روحی، دارای نقش بسیار مهمی است.

به همین دلیل دعا و توسل اولیاء خدا و شخصیتهایی که در دربار خداوند دارای تقرّب هستند، دارای آثار شگفت می‌باشد و از آن نتیجه‌های عالی گرفته می‌شود. ولی توسل افرادی که دارای کردار صحیح نیستند، این‌گونه نیست. از این جهت در مواردی که تعداد آنها کم نیست، می‌بینیم توسل آنها، آن‌گونه تأثیری که باید داشته باشد، ندارد.

یکی از رازهای مهمی که باعث می‌شود دعای افراد مستجاب الدعوه، مستجاب شود؛ پاکی درون و باطن آنها از آلودگیها است. پاک بودن نفس آنان، باعث می‌شود که هیچ‌گونه غرضهای شخصی در دعاها و توسلات آنان وجود نداشته باشد.

اخلاق ناپسند و آلودگیهای روحی، روح و روان انسان را در بند می‌کشد و نمی‌گذارد روح انسان به پرواز درآید. ولی مردان خدا که سوخته‌اند و خود را ساخته‌اند، این زنجیرهای گران را از روح و روان خود دور نموده‌اند. به همین خاطر هیچ‌گاه دعا و توسل آنان بر اساس تظاهر، خودنمایی و سایر گناهانی که همچون زنجیری گران، تأثیر نفس انسان را می‌ریاید، نیست. به این جهت آنان در توسلاتی که دارند، موفق هستند.

اگر شما نیز دوست دارید با توسل به اهل بیت (علیهم‌السلام) از قدرتهای نامرئی و نیروهای غیبی خداوند بهره‌مند شوید و توسلات شما پربارتر باشد، حتماً به این نکته بسیار مهم «تطهیر باطن» توجه داشته باشید. با پاک ساختن باطن خویش از آلودگیها، موانع را از سر راه خویش بردارید. آن‌گاه به حب‌الله‌المتین چنگ زنید و در صراط مستقیم معنوی گامهای پرنتیجه بردارید. بنابراین از این نکته حیاتی و حساس غفلت نورزید و عمر گرانبهای خود را با آغشته بودن باطن به پایان نرسانید! اگر باطن خود را پاک کنید، کلید موفقیت در دست شماست و می‌توانید در دعاها و توسلات از آن استفاده کنید.

۲- توجه و تمرکز فکر در توسل

تمرکز فکر، توجه و دقت کامل در انجام هر گونه عبادت، بر تأثیر آن می‌افزاید و آن را پربارتر می‌نماید. جریانی که ذکر می‌کنیم دلیل بر اهمیت توجه در دعا و توسلات است:

شخصی از بزرگان با یکی از اولیاء خدا در ارتباط بود و گاه‌گاه مطالب نهان را از گذشته و آینده از او جویا می‌شد و صدق و راستی و درستی او برای ایشان ثابت و حتمی بود.



از او پرسیدم: ایشان چگونه به این مقام رسیده است و اسراری را که بیان کردید، چگونه متوجه می شود؟

ایشان فرمود: این شخص قبلاً از شاگردان خودم بود و گاهی اذکاری را از من می گرفت و آنها را انجام می داد. اگرچه او ساعات زیادی را به انجام این اذکار نمی پرداخت، زیرا آنها اذکار و یا دعا‌های طولانی نبودند؛ ولی خصیصه‌ای در این شخص وجود داشت که به خاطر آن، این همه پیشرفت نمود و اینک او استاد من است. بطوری که گاهی من مجهولاتم را از او سؤال می کنم و او پاسخ صحیح آنها را برایم می آورد. حتی در موارد متعددی بدون آن که من به او ابراز نمایم، پاسخ مطالبی را که لازم داشتم، برایم بیان نموده است.

سپس ایشان فرمودند: خصوصیتی که در ایشان وجود دارد، این است که هر دعا یا ذکر را که به او می گویم و او می خواند با توجه کامل انجام می دهد. حالت توجه و حالت حضور و دقت او، او را به این مقامات عالیّه رسانده است. اینک به این کلام کوتاه؛ ولی با عظمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام توجه کنید و اهمّیت دقت و توجه را دریابید. آن بزرگوار می فرماید:

الدَّقَّةُ اسْتِكَانَةٌ^۱

دقت، فروتنی و تواضع است.

کسی که در برابر خداوند و اهل بیت علیهم السلام فروتنی کند، خدا او را سربلند می سازد و اموری که به ظاهر غیر ممکن است، به دست او جاری می شود. آری دقت و توجه، غیر ممکن را برای شما ممکن می سازد و شما را به مقامات ارزنده‌ای که شاید آن را محال بدانید، می رساند. همان گونه که یک شخص عادی که به جریان او اشاره کردیم بر اثر توجه در حال دعا و توسل، به مقام ارتباط با عالم غیب رسیده بود.

به همین جهت حضرت امام صادق علیه السلام می فرماید:



فَإِذَا دَعَوْتَ فَأَقْبِلْ بِقَلْبِكَ ثُمَّ اسْتَيْقِنْ بِالْإِجَابَةِ^۱

هرگاه دعا نمودی با حالت توجّه و اقبال قلبی دعا کن، آن گاه یقین به اجابت داشته باش.

توجّه و اقبال قلب در دعا و توسّل، آن چنان مؤثر و پرثمر است که امام صادق علیه السلام می فرمایند: پس از دارا بودن حالت توجّه، به اجابت آن یقین پیدا کن! بنابراین پس از تطهیر باطن و پاکسازی درون، مسئله تمرکز فکر و توجّه حواس در دعاها، مناجات و توسّلات نقش بسیار مهمّی را داراست. همان گونه که عبادت های بدون توجّه، اثرات مهمّی ندارد؛ توسّلاتی که در آن توجّه و وجود ندارد نیز دارای اثر کلّی نیست و آن گونه که باید آدمی را به مقصد و حاجتی که دارد، نمی رساند.

توسّلی پرثمر و دارای اثرات کلّی است که در آن توجّه و وجود داشته باشد؛ زیرا توسّل در صورتی که با توجّه باشد و از درون دلی پاک بجوشد، رمز ارتباط با خداوند و خاندان وحی است. بر اثر این گونه توسّل، راه های بسته شده گشوده می شوند و درب های قفل شده، باز می شوند. و آن گاه که ارتباط با خدا و اهل بیت علیهم السلام برقرار شد، هیچ گونه دعا و توسّلی بی پاسخ نمی ماند. بنابراین اگر می خواهید توسّل شما اثر فوری داشته باشد و دارای نتیجه عالی باشد، علاوه بر خودسازی سعی کنید در هنگام توسّل، توجّه شما به این سو و آن سو جلب نشود و با تمرکز و توجّه کامل دست به دامان خاندان وحی شوید و آنان را وسیله برآوردن حاجات خود بدانید.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می فرمایند:

نَحْنُ الْوَسِيلَةُ إِلَى اللَّهِ^۲

ما، وسیله به سوی خداوند هستیم.

۱. بحار الانوار: ۳۲۳/۹۳، از مکارم الاخلاق: ۳۱۴.

۲. بحار الانوار: ۲۳/۲۵.

آری اعتقاد هر انسان آگاه و روشن دل، این است که خاندان وحی پشتیبان و وسیله او به سوی خداوند هستند. در یکی از زیارات امام حسین (علیه السلام) وارد شده:

يَكُمُّ يَا آلَ مُحَمَّدٍ أَتَوَسَّلُ، الْآخِرُ مِنْكُمْ وَالْأَوَّلُ.^۱

ای آل محمد، بوسیله شما من متوسل می شوم؛ به اولین شما تا آخریتان.

نه گاه گاه، بلکه برای رسیدن به همه حاجتها و مشکلات باید به این بزرگواران متوسل شویم.

در زیارت جامعه کبیره که حضرت امام هادی (علیه السلام) دریاهایی از نور را با بیانی کوتاه آورده اند، می خوانیم:

وَمَنْ قَصَدَهُ تَوَجَّهَ بِكُمْ.^۲

کسی که خداوند را قصد نماید، به سوی شما متوجه می شود.

با بیانات گذشته، روشن شد برای گرفتن حاجتها و برآورده شدن نیازها علاوه بر پاکی دل، توجه و تمرکز اندیشه لازم است. بنابراین از راههای مهم تأثیر توسل، «تطهیر باطن» و «توجه فکر» است. با این بیان بنگرید که توسل از چه عظمت والائی برخوردار است، و کسی که به توسل دست می زند، باید دارای چه حالات مهم روحی باشد؟

اگر افرادی مغرض همچون وهابیان بی بها، ارزش و بهائی برای توسل نمی بینند، پندار باطل آنان از کوتاهی فکر و عدم آگاهی خودشان سرچشمه می گیرد و گر نه کسی که می داند توسل یعنی چه و توسل بر چه اساسی بنیان گذاری شده است، چگونه می تواند به انکار بزرگترین و بهترین حالات روحی انسان پردازد، و نا آگاهانه گنجینه های عظیم روحی را بی بها جلوه دهد؟

انسان متفکر چگونه می تواند جذاب ترین حالات روحی را به دلیل آن که خود آن را نیافته است، رد نماید؟!

۱. بحارالانوار: ۲۲۷/۱۰۱.

۲. مفتاح الجنان، زیارت جامعه کبیره.

نقش یقین در توسّلات

زدودن شک و ایجاد حالت یقین، از مسائلی است که بحث تطهیر قلب، شامل آن می‌شود؛ ولی به خاطر اهمیتی که دارد، به توضیح آن می‌پردازیم و راه ازدیاد آن را بیان می‌کنیم:

اعتقاد و یقین به لطف و عنایت اهل بیت علیهم‌السلام در توسّلات نقش بسیار عمده‌ای را داراست. اگر در توسّلات یقین به عنایت آن بزرگواران وجود داشته باشد، و قطع به عنایت و لطف آن بزرگواران داشته باشیم، نوعاً به مقصود می‌رسیم و حاجت خود را می‌گیریم.

اثر اعتقاد و یقین به لطف آن بزرگواران آن قدر زیاد است که در موارد زیادی افرادی که به حاجت خود دست می‌یابند، دارای تطهیر قلب - که قبلاً اهمیت آن را ذکر کردیم - نیستند. ولی قطع و یقین آنان کمبود آن را جبران می‌کند و با آن که دارای قلبی پاک از گناه نیستند، قطع و یقین آنان به عنایات اهل بیت علیهم‌السلام، باعث می‌شود به زودی به نتیجه توسّلات خود دست یابند.

در سال ۱۳۴۸ شمسی که چند ماه توفیق زیارت عتبات عالیات را داشتیم، مکرّر در حرم حضرت ابا الفضل علیه‌السلام شاهد شفا گرفتن بیماران و روا شدن حاجت گرفتاران بودم.

گاهی از اوقات افرادی که مریض خود را به ضریح مقدّس آن حضرت دخیل می‌بستند؛ در کمتر از یک ساعت، حاجت خود را می‌گرفتند. و زنان عرب طبق رسم خودشان پس از گرفتن حاجت خود به هلهله می‌پرداختند و به سوی ضریح مطهر و زوّار نقل می‌پاشیدند و شور و شعف فضای حرم مطهر را فرا می‌گرفت. گاهی از اوقات برای آن که بیشتر اظهار تشکر نمایند، همراه نقل، «فلس» که پول رائج عراق است، می‌ریختند.

اعتقاد و یقین آنان در آن حدّ بود که گاهی همراه با مریض، نقل و فلس را نیز با خود می‌آوردند و در لحظه‌ای که مریضشان شفا می‌یافت، فوری به هلهله می‌پرداختند و به پاشیدن نقل و فلس مشغول می‌شدند و به شادی و اظهار



تشکر می‌پرداختند و می‌گفتند: «ابوفاضل نشکرك».

روزی جوان دیوانه‌ای را به حرم مطهر آوردند و تا سه روز به ضریح، دخیل بسته و بستگانش اطراف او را گرفته بودند. این باعث تعجب بود که چگونه در این مدت طولانی آنها نتوانسته‌اند حاجت خود را بگیرند! شفا نیافتن یک مریض به مدت سه روز مایه تعجب بود، چون خلاف معمول بود؛ زیرا طبق متعارف کسانی که به آن حضرت متوسل می‌شدند، اعتقاد عجیبی داشتند و احتیاج به زمان طولانی و وقت زیاد نداشتند. آنان با یقین کامل اظهار می‌داشتند: «ابوفاضل باب الحوائج» و حضرت ابوالفضل علیه السلام حاجت آنان را می‌دادند؛ چون با یقین به لطف حضرت ابوالفضل علیه السلام به آن بزرگوار متوسل می‌شدند.

مقصود از بیان این مطالب این است که در بسیاری از توسلات، جهاتی دیگری وجود دارد که جایگزین تطهیر قلب می‌شود. در مواردی لطف اهل بیت علیهم السلام و در مواردی دیگر، یقین و اعتقاد مردم، باعث عنایت آن بزرگواران می‌گردد.

معرفت بر یقین انسان می‌افزاید

راه یقین پیدا نمودن به قدرت اهل بیت علیهم السلام، معرفت نسبت به مقام آن بزرگواران است. برای آن که یقین و اعتقاد به انجام گرفتن حاجت توسط آن بزرگواران داشته باشیم، باید بر معرفت خود نسبت به مقام آن بزرگواران بیفزاییم و آگاهی‌های لازم و واجب را که داشتن آنها بر ما ضروری است، کسب کنیم. مرحوم محدث قمی که دارای معرفت به دربار اهل بیت علیهم السلام بود، نمونه‌ای از توسلات خود را پس از بیان جریان جالبی از مرحوم علامه سید عبدالله شبّر ذکر می‌کند. اینک به گفتار ایشان توجه کنید:

مرحوم سید عبدالله شبّر از علمای بزرگی است که بر اثر کثرت تألیفات در زمان خویش به مجلسی ثانی شهرت یافت. روزی علامه محقق، مرحوم شیخ اسدالله، صاحب کتاب مقابس الانوار به دیدار مرحوم سید عبدالله شبّر رفت و

از کثرت تصنیفات مرحوم شبّر شگفت زده شد. زیرا نوشته‌های خودش با فهم و دقت علمی زیادی که داشت، اندک بود.

سرّ کثرت تصنیفات مرحوم شبّر را از او پرسید. سید گفت: علت آن که من توفیق به نگاشتن کتابهای زیاد پیدا نموده‌ام، توجه و عنایت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام است. زیرا آن حضرت را در خواب دیدم که قلمی به من عنایت نمودند و فرمودند: بنویس. از آن وقت من موفّق به تألیف و نگارش شدم. پس هر چه را که من نوشته‌ام، از برکت آن قلم شریف است.

مرحوم محدث قمی پس از نقل جریان فوق، گفته است:

مطلب چنین است که سید فرموده؛ زیرا من نیز هر گاه متوسّل به اهل بیت عصمت علیهم السلام می‌شوم، توفیق عظیمی در خود می‌یابم و قلم به نوشتن جاری می‌شود و گاهی که توفیق توسّل ندارم، ماه‌ها بر من می‌گذرد و حال آن که نتوانسته‌ام جزوّه‌ای بنویسم. پس تمام آنچه نگاشته‌ام از برکات اهل بیت اطهار صلوات الله علیهم اجمعین است.^۱

معرفت و شناخت آن بزرگوار، باعث شده است که ایشان با جزم و یقین به حقیقتی که آن را بیان نموده است، معتقد باشد.

نقش اضطرار در توسّلات

انقطاع، بریدن دل، شدّت اضطرار و اضطراب و فشارهای شدید، گاهی آن چنان مهمّ و کارساز است که می‌تواند با همه آلودگیهای روحی، زنجیرهای گران باطنی را پاره نموده تا روح و روان انسان در فضای نورانی معنویّت با اولیاء و انبیاء پیوند معنوی برقرار نماید.

برای آن که بدانید چگونه گاهی افراد آلوده حاجت‌های خود را با توسّل به اهل بیت علیهم السلام می‌گیرند و آلودگی‌های آنان مانع گرفتن حاجتشان نمی‌شود و با گریه و ناله خود، توجه ائمه اطهار علیهم السلام و یا امام زادگان بزرگواری را که

۱. فوائد الرضویّه: ۲۵۰.

متوسّل به آنان شده‌اند، به سوی خود جلب می‌کنند. مثالی می‌آوریم تا راز تحقق معجزه به خاطر توسّل افرادی که دارای روح پاک نیستند روشن شود. اگر بخواهند یک سفینه فضایی را بر فراز کره زمین به پرواز درآورند، باید وسیله قدرتمندی داشته باشند تا توسط آن بر اثر فشار، سفینه را از جو خارج کنند. چون هنگامی که سفینه از جو خارج می‌گردد، از قدرت جاذبه زمین رها می‌شود و به راحتی می‌تواند در فضا به گردش درآید؛ زیرا تا وقتی که از جاذبه زمین رها نشده است، قدرت جاذبه، او را به سوی خود می‌کشد و قدرت سیر و پرواز او را کم می‌نماید. برای فرار از قدرت جاذبه، باید آن قدر بر سفینه فشار وارد شود تا از قید جاذبه زمین خارج شده و آزاد گردد.

نظیر این مطلب در مسائل معنوی و روحی نیز وجود دارد؛ زیرا با آن که آلودگیها و گناهان، انسان را از سیر روحی و گرفتن نتیجه معنوی باز می‌دارد و همچون جاذبه زمین که سفینه را به سوی خود می‌کشاند، گناه انسان گناه کار را از پرواز باز می‌دارد و جاذبه گناهان او را به سوی خود جذب می‌کند، ولی گاهی گرفتاریها و شداید آن چنان زیاد و پرتوان است که فشار ناراحتیها می‌تواند انسان را از جاذبه گناهان رهائی بخشیده و با آن که باطن به آلودگیها گرفتار است، او را از قدرت جاذبه گناهان رهائی بخشد و به گرفتن نتیجه، موفق نماید.

بنابر این برای موفقیت سریع در توسلات یا باید انسان باطن خود را تطهیر کند و روح و روان خود را پاک نماید تا قدرت جاذبه گناهان گذشته، درهم شکسته شود و نتواند او را از پرواز باز دارد و یا باید آنچنان در تحت فشار ناراحتیهای شدید قرار گیرد که همچون دستگاهی که سفینه‌های فضایی را بر اثر فشار، از جاذبه زمین رها می‌کند؛ شدت گرفتاریها و ناراحتیها، انسان را از قید و بند گناهان و جاذبه آنها رها کند. در این هنگام می‌تواند توجه اهل بیت (علیهم‌السلام) را به خود جلب نماید و عنایت و مرحمت آن بزرگواران را به سوی خود جذب کند و شاهد رخ دادن معجزه باشد.

بنابر این برای نتیجه گرفتن از توسّل، اگر انسان مردانه همت نماید و باطن



خود را پاک نماید، به مقصود خود دست می‌یابد و همچنین اگر شدت گرفتاری‌ها به گونه‌ای باشد که بتواند در انسان حالت انقطاع ایجاد کند و همچون سفینه‌ای که بر اثر فشار از جاذبه زمین دور می‌شود، او را از جاذبه گناهان و آلودگی‌ها رها نماید، در این هنگام نیز توسل او به نتیجه می‌رسد.

دختر مضطرّ در حرم حضرت ابوالفضل علیه السلام

در مواردی که بر اثر اضطرار، حالت انقطاع پیش می‌آید، توسل به آن خاندان، اثربخش بوده و دارای اثر فوری است.

از این رو دوستان مکتب اهل بیت علیهم السلام در شدائد و گرفتاری‌ها به آن بزرگواران پناه برده و اضطرار خود را با توسل به آنان برطرف می‌نمایند. نمونه جالبی از این گونه توسلات را برای شما می‌آوریم.

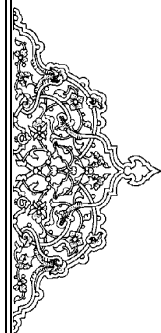
یکی از بزرگان قم می‌گوید: روزی در حرم مطهر حضرت ابوالفضل علیه السلام مشرف بودم، ناگهان دیدم جمعیت زیادی از اعراب همراه با دختری سراسیمه وارد حرم شدند و حرم مطهر از انبوه جمعیت پر شد.

آن دختر شبکه‌های ضریح را گرفت و با صدای بلند کلماتی جسورانه گفت که توجه زائرین را به خود جلب کرد. ناگهان متوجه شدم آن دختر و سایر مردم چنان ساکت شدند که گویا نفس همه قطع شده است.

یک مرتبه صدائی بلند شد و کلامی به این مضمون به گوش همه رسید: «پدر من، شوهر مادر من است» این صدا از کودکی برخاست که در شکم دختر بود. یک مرتبه صدای هلهله در حرم بلند شد. زنها بسوی دختر هجوم بردند و عده‌ای با کوشش فراوان او را از دست زنها رها کرده و در بقعه‌ای که مرکز کلیددار آستان مقدس حضرت ابوالفضل علیه السلام بود، بردند.

پس از آن که دختر را بردند و خلوت شد، چون که من با کلیددار حرم آشنا بودم، نزد او رفتم و جریان را از او سؤال کردم. کلیددار حرم گفت:

اینها طائفه‌ای از عربهای صحرائشین اطراف کربلا هستند، این دختر را به



عقد پسر عمویش در آورده‌اند و چون در زمان عقد، ارتباط عروس و داماد نزد آنها بسیار زشت و ننگین است، جوان مراقب بوده مخفیانه همسرش را ملاقات کند. او پس از آن که با همسرش ملاقات و ارتباط پیدا می‌کند، دختر باردار می‌شود. جوان از ترس فرار می‌کند و مدتی مخفی می‌شود تا حمل دختر آشکار می‌شود. نزدیکان دختر از او سؤال می‌کنند، او می‌گوید: از شوهرم حامله شده‌ام. آنها جوان را پیدا کرده و از او سؤال می‌کنند. او از ترس، جریان را انکار می‌کند. بستگان دختر تصمیم می‌گیرند دختر را بکشند. او هر چه التماس می‌کند و خود را بی‌گناه معرفی می‌کند، فایده‌ای نمی‌بخشد تا سرانجام می‌گوید: حضرت ابا الفضل العباس علیه السلام را حاکم قرار دهیم هر چه آن بزرگوار حکم کردند انجام دهید. از این رو به حرم مشرف شده و به معجزه حضرت عباس علیه السلام کودک در رحم مادر اقرار به پاکی او نمود.^۱

این نمونه‌ای از هزاران معجزه است که بر اثر عنایات کریمانه خاندان رسالت جلوه گر شده است.

نکته دیگر

نکته دیگری که توجه به آن لازم است، این است که: در برخی از توسّلات، فردی که متوسّل شده است، نه دارای روح پاک است و نه بر اثر اضطراب و فشارهای شدید از جاذبه گناهان و آلودگیها خود را رها ساخته است؛ بلکه به خاطر جهات دیگری که در آینده و یا گذشته او وجود دارد و ائمه اطهار علیهم السلام با آگاهی و علم احاطه‌ای خود، آنها را در نظر دارند و از دید ما نامعلوم است؛ به این گونه افراد با چشم مرحمت نگاه می‌کنند و در لحظه‌ای کوه‌های غم و غصه را به چمن زار سبز شادی تبدیل می‌کنند. زیرا آنان می‌توانند با یک نظر، ذره‌ای را همچون خورشید تابان، تابناک کنند.

۱. جامع الدرر: ۴۰۸/۲.

به ذره گر نظر لطف بو تراب کند
به آسمان رود و کار آفتاب کند

با توجه به این نکته درمی یابیم: کسی می تواند ولایت و امامت انسان ها را به عهده گیرد که تمامی جهات و همه جوانب کار را در نظر داشته باشد و کاملاً محیط بر آنها باشد؛ در این صورت می تواند هرگونه خاک تیره را به گوهری تابناک مبدل سازد و گر نه ادعا به تنهایی کار ساز نیست.

استمداد از عالم غیب

در بسیاری از موارد برای رفع مسائل اضطراری جز استمداد از عالم غیب و کمک گیری از قدرتهای نهان جهان، راه حلی وجود ندارد. وقتی که کارد به استخوان رسید و همه امکانات مادی عجز خود را بیان داشتند، چگونه می توان با قدرت مادی که عدم توانایی خود را نشان داده، راه حلی پیدا نمود؟ برای رفع گرفتاری در این گونه موارد حتماً باید به جستجوی کمک از عالم غیب شتافت و با استمداد از قدرتهای عظیم غیبی الهی، بیچارگی های طاقت فرسا را برطرف نمود.

در این گونه موارد، توسل و وسیله یابی از طریق خاندان وحی که جانشینان خدا بر خلق می باشند؛ بهترین، مؤثرترین و کاملترین نمونه استمداد از عالم غیب است.

در این گونه موارد بعضی از افراد بر اثر اضطراب و اضطراب و حالت انقطاع، با گفتن «یا علی»، «یا حسین» و یا با گفتن یک «یا صاحب الزمان» از اعماق دل و از ژرفای قلب، به وسیله نام این بزرگواران با خداوند بزرگ ارتباط برقرار می کنند و بوسیله آنان حاجت خود را می گیرند.

تادلی آتش نگیرد، حرف جانسوزی نگوید

حال ما خواهی بیا از گفته ما جستجو کن

بنابر این توسل، به معنای جستجوی یافتن وسیله برای ارتباط با خداوند



و چاره جویی در مشکلات و یافتن راه حلّ در گرفتاریهای مادی و معنوی، توسط خاندان وحی که سرمدداران قدرتهای الهی هستند، می باشد. و شیفتگان اهل بیت (علیهم السلام) در طول تاریخ از انبیاء و پیامبران گرفته تا انسانهای معمولی و از ابتداء خلقت تا روز قیامت، برای تقرّب به خداوند و یا چاره جویی برای مشکلات خویش، دست نیاز به دامن لطف این بزرگواران زده و خواهند زد.

توسل برای حلّ مشکلات علمی

مردان بزرگ حتّی برای کشف مجهولات و پی بردن به مسائل مشکل علمی دست به توسل می زنند تا در اثر کسب فیوضات معنوی از خاندان وحی، گره از مشکلات علمی خود بگشایند.

به عنوان نمونه داستانی را از مرحوم سید علی صاحب شرح کبیر، که بسیاری از علمای عرب و عجم از شاگردان وی بوده اند، ذکر می کنیم. آن مرحوم با مهارت فراوانی که در علم فقه و اصول داشت، از علم هیئت بی خبر بود. به این جهت در هنگام نوشتن کتاب «شرح کبیر» در بحث «قبله» که در ارتباط با علم هیئت است، دچار اشکال شد. از یکی از شاگردان خود که در علم هیئت دارای اطلاعات بود، خواست تا مسائل ضروری مسئله قبله را از علم هیئت به وی بیاموزد؛ تا بحث قبله را به صورت کامل در کتاب «شرح کبیر» بیاورد.

ولی شاگرد احترام استاد را نگه نداشت و در برابر درخواست استاد چنین گفت: همچنان که ما کتاب به زیر بغل گرفته به خدمت شما می رسیم و تلمذ می کنیم، شما نیز کتاب به زیر بغل گرفته در بنده منزل تشریف بیاورید، تا مسائل هیئت را فرا گیرید!

پاسخ تند شاگرد، که استاد انتظار آن را نداشت، سبب شد که او برای حلّ مشکلات علمی خود به حضرت امام حسین (علیه السلام) متوسل شود. از این جهت همان شب به حرم مطهر آن حضرت مشرف شد و تا صبح به عبادت خداوند



پرداخت و از حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) رفع مشکلات علمی خود را درخواست کرد. بر اثر توسل او، صبح همان روز، همه مشکلات علمی مورد نیاز، برایش روشن شد و بحث قبله را در کتاب «شرح کبیر» به رشته تحریر کشید.^۱

ترک توسل یا رمز گناه

ارزش و اهمیت توسل و تمسک جستن به اهل بیت عصمت (علیهم السلام) آن قدر زیاد است که در برخی از روایات فرموده اند: وسیله اطاعت خداوند فراهم نمی شود مگر در صورتی که انسان به دامن و لاء آن بزرگواران چنگ زند. حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرمایند:

وَلَا يَقْبَلُ تَوْحِيدَهُ إِلَّا بِالْاعْتِرَافِ لِنَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِنُبُوَّتِهِ،
وَلَا يَقْبَلُ دِينًا إِلَّا بِوِلَايَةِ مَنْ أَمَرَ بِوِلَايَتِهِ، وَلَا يَنْتَظِمُ أَسْبَابُ طَاعَتِهِ
إِلَّا بِالتَّمَسُّكِ بِعِصْمَةِ وَعِصَمِ أَهْلِ وَلَايَتِهِ.^۲

خداوند، یگانه پرستی کسی را قبول نمی کند، مگر همراه با اعتراف به نبوت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) باشد. و دینی را نمی پذیرد، مگر با ولایت کسی که امر به داشتن ولایت او نموده، باشد. و اسباب اطاعت خداوند سامان نمی پذیرد، مگر با تمسک جستن به عصمت خدا و صاحبان ولایت او.

در این فرمایش حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) فراهم شدن اسباب اطاعت خداوند را در صورتی امکان پذیر می دانند که انسان متوسل و متمسک به عصمت خداوند و آل الله شود و در صورت عدم توجه به آن بزرگواران که واسطه فیض میان خالق و مخلوق هستند، وسیله اطاعت از دستورات خداوند فراهم نمی شود. بنابر این روایت، علت مهم گناه گناهکاران، ترک توسل و تمسک آنان به اهل بیت (علیهم السلام) می باشد. پس اگر توسل را ترک کنیم، در دام شیطان گرفتار شده و مرتکب معصیت می شویم. این است رمز گناهان.

۱. تذکره العلماء مرحوم تنکابنی: ۱۰۴.

۲. بحارالانوار: ۱۱۴/۹۷.

نتیجۀ بحث

توّسل، دل‌های زنگار گرفته را صفا می‌بخشد و یاد خدا را در قلب‌های غفلت زده ایجاد می‌کند. آن‌گاه که فتنه‌ها و آشوب‌های گوناگون، انسان‌ها را در گرداب بلا گرفتار می‌کنند، توّسل به اهل بیت عصمت علیهم‌السلام همچون کشتی نجات، آنها را به ساحل می‌رساند.

اگر می‌خواهید به مقام قرب الهی راه یابید و در نزد پروردگار آبرومند باشید، توّسل، شما را به این هدف می‌رساند.

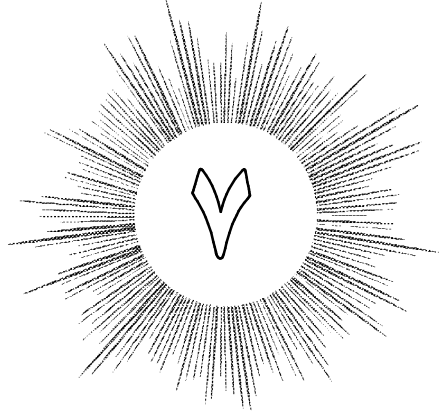
مهم‌ترین مسائل اعتقادی ما نسبت به اهل بیت علیهم‌السلام همچون ایمان و یقین به علم و آگاهی آنان و قدرت و ولایت آن بزرگواران در مسئله توّسل گنجانده شده است.

عالی‌ترین مسائل اخلاقی را همانند تطهیر و پاک‌سازی قلب، توجّه و تمرکز فکر، در مسئله توّسل می‌یابید.

مشکل‌ترین مسائل شخصی را می‌توانید با «توّسل» و توجّه به خاندان پاک رسالت که جانشینان خدا و صاحبان ولایت مطلقه هستند، حل کنید.

با توّسل به خاندان وحی، وسیله اطاعت خداوند و ترک گناه را برای خود فراهم کنید و به این طریق از قدرتهای بزرگ خداوند استمداد نموده و نیرو طلب کنید

آنان که خاک را به نظر کیمیا کنند
آیا شود که گوشۀ چشمی به ما کنند



از فرمایشات حضرت امیر المؤمنین علی‌علیه السلام:

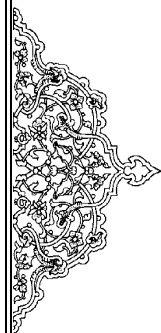
أَحْسَنُ الْحَسَنَاتِ حُبُّنَاوَأَسْوَأُ السَّيِّئَاتِ بُغْضُنَا

نیکی‌ترین خوبیا، محبت ما (خاندان) است
و بدترین بدیا، دشمن داشتن ما است.

جاذبه محبت

محبت، به خاطر جاذبه‌ای که دارد، محب را به سوی محبوب جذب می‌کند و افکار و عقاید او را در قلب محب زنده می‌سازد. به این جهت هر چه محبت شدیدتر باشد، سنخیت روحی بین محب و محبوب بیشتر می‌شود. بر این اساس اگر محبت شدید باشد، دارای چنان کششی است که محب و محبوب را بسوی یکدیگر جذب می‌کند؛ بصورتی که حالات هر یک از آنان در دیگری تأثیر می‌گذارد. در میان افراد دوقلو که از محبت و هماهنگی بیشتری برخوردار هستند و روحیه‌ای نزدیک به یکدیگر دارند، تأثیرپذیری حالات آنان در یکدیگر، بیشتر جلوه گر می‌شود.

چندی قبل دختری که در لندن زندگی می‌کرد، ناگهان احساس ناراحتی کرد. او چنان درد می‌کشید و حالاتش چنان بود که پزشکان تشخیص دادند درد او علامت زایمان است. او را در بیمارستان بستری کردند و پس از تحقیق معلوم شد که او شوهر ندارد! معاینات هم نشان داد که باردار نیست؛ اما او همچنان در تخت بیمارستان بخود می‌پیچید و ناله می‌کرد و سراپای وجودش را عرق سردی پوشانده بود.



چند ساعتی وقت پزشکان را گرفت؛ تا سرانجام آرام شد. لبخندی زد و گفت: راحت شدم. نوزاد پسر است! پزشکان ابتدا گمان کردند که با یک دیوانه سر و کار دارند؛ ولی پس از تحقیق متوجه شدند که آثار دیوانگی در او دیده نمی‌شود.

کشف بعدی آن بود که درست در همان زمانی که او در لندن دچار درد شده بود و به بیمارستان رفت، خواهر دوقلویش که در اتریش و شهر «وین» ساکن بود، دچار درد زایمان گردیده و به بیمارستان مراجعه کرده و بستری شده بود و پس از چند ساعت پسری از او متولد شده بود.^۱

این گونه حالات بر اثر سنخیت و محبت شدید در میان دو نفر است. گاهی بر اثر محبت شدید، محب از تقیدات مادی رها می‌شود و خود را به محبوب که فرسنگها راه از او دور است، می‌رساند؛ زیرا همان گونه که گاهی حرارت تب، وسیله خروج روح از جسم و علت درک مسائل نامرئی می‌شود، همین گونه گاهی حرارت محبت، محب را از عالم ظاهر خارج می‌کند و بسوی محبوب می‌کشاند.

رسیدن به محبوب و دیدار آن، بر اثر جاذبه و کششی است که در صورت شدت محبت ایجاد می‌شود.

گاهی محبت باعث کشفهای علمی می‌شود؛ زیرا علاقه، میل شدید، و خواسته قوی دانشمندان در کشف مجهولات، یکی از مؤثرترین وسیله‌های نیل آنان به مقاصدشان، می‌باشد.

به عبارت گویاتر: محبت و میل شدید، آنان را در یافتن مسائل علمی و گشودن مشکلات لاینحل کمک می‌کند، و وسیله گشایش روزنه‌ای برای آنان به سوی مشکلات علمی می‌شود و در نتیجه در کشف آنچه در جستجوی آن بوده‌اند، کامیاب می‌شوند.

محبت خاندان وحی

به خاطر این گونه آثار حیاتی و ارزنده که در محبت و دوستی وجود دارد، انسان باید به محبت خود جهت داده و آن را به سوی شایسته ترین مقصد راهنمایی کند. به این جهت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله محبت و دوستی انسان را به سوی اهل بیت و خاندان وحی علیهم السلام متوجه نموده اند؛ تا به این وسیله آلودگی های افراد، پاک شود و خوبی ها و خصلت های ارزنده در آنان ایجاد گردد و آنان را در نزد خداوند مقرب نماید.

زیرا محبت پیغمبر اکرم و خاندان رسالت علیهم السلام، تأثیری شگفت و خارق العاده در تقرب به خداوند متعال دارد به طوری که در روایات، محبت اهل بیت علیهم السلام بهترین وسیله قرب به خداوند، شمرده شده است.

در روایتی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرمایند:

لِكُلِّ أَمْرٍ سَيِّدٌ وَحُبِّي وَحُبُّ عَلِيٍّ عليه السلام سَيِّدُ مَا تَقَرَّبَ بِهِ الْمُتَقَرَّبُونَ
مِنْ طَاعَةِ رَبِّهِمْ.^۱

برای هر چیزی سروری است و محبت من و محبت علی علیه السلام سرآمد آن چیزهایی است که جویندگان تقرب، به وسیله آنها مقرب می شوند، که عبارتند از اطاعت پروردگارشان.

این روایت دلیل واضحی است بر این که، محبت خاندان وحی وسیله تقرب و اطاعت از دستور خداوند است. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در روایتی دیگر می فرمایند:

حُبُّ عَلِيٍّ بَنِ أَبِي طَالِبٍ يُحْرِقُ الذُّنُوبَ كَمَا تُحْرِقُ النَّارُ، الْحَطَبَ.^۲

محبت حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام گناهان را می سوزاند؛ همان گونه که آتش، هیزم را می سوزاند.

۱. بحار الانوار: ۱۲۹/۲۷.

۲. بحار الانوار: ۲۶۶/۳۹.

بنابراین محبت حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام)، هستی گناه را به آتش می کشد و دوستی آن بزرگوار، کوه گناه را به کاهی تبدیل می نماید و آن را از اعماق جان بیرون آورده و نابود می سازد.

محبت حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) نه تنها آثار گناهان گذشته را نابود می کند؛ بلکه همچون سدّی محکم و استوار، مانع انسان از انجام گناهان بعدی می شود. با محبت شدید به محمد و آل محمد (علیهم السلام)، می توانید خود را از انجام گناه باز داشته و بیمه شوید.

پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می فرماید:

أَلَا وَمَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا لَا يَخْرُجُ مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى يَشْرِبَ مِنَ الْكَوْثَرِ
وَيَأْكُلَ مِنْ طُوبَى وَيَرَى مَكَانَهُ فِي الْجَنَّةِ.^۱

آگاه باشید کسی که علی (علیه السلام) را دوست دارد از دنیا نمی رود تا از آب کوثر
بپاشامد و از طوبی بخورد و مکان خود را در بهشت ببیند.

باید از خداوند بخواهیم که محبت اهل بیت (علیهم السلام) را تا آخرین لحظه زندگی ما ثابت نگهدارد، تا در آخرین لحظات، شاهد الطافی که وعده فرموده اند باشیم.

در یکی از زیارات امام حسین (علیه السلام) آمده است:

اللَّهُمَّ ثَبِّتْنِي عَلَى مَحَبَّةِ أَوْلِيَائِكَ.^۲

خداوندا، مرا بر محبت اولیاء خودت، ثابت قدم نگه دار.

در صورتی که با محبت و اشتیاق اهل بیت (علیهم السلام) جان به جانان بسپاریم، اولین لحظه مرگ، اولین لحظه ای است که آثار محبت و عظمت و شکوه آن را که نشانه ایمان و تقوا است، بخوبی می یابیم ان شاء الله.

در چند روایت، محبت به اهل بیت (علیهم السلام) را، اصل تقوا و ایمان شمرده اند؛

۱. سفينة البحار، مادة حبیب.

۲. بحارالانوار: ۲۳۲/۱۰۱ و ۳۵۷، از مصباح الزائر: ۱۱۶.

همان گونه که بغض و دشمنی آن بزرگواران را، کفر و نفاق دانسته‌اند.

پیغمبر اکرم ﷺ به حضرت امیرالمؤمنین علیؑ فرمودند:

يَا عَلِيُّ حُبُّكَ تَقْوَىٰ وَإِيمَانٌ وَبُغْضُكَ كُفْرٌ وَنِفَاقٌ.^۱

یا علی دوستی تو، تقوا و ایمان و دشمنی تو، کفر و نفاق است.

کسی که با حضرت امیرالمؤمنین علیؑ دشمنی ورزد، از دیدگاه مکتب ما کافر و در ردیف منکران خداست.

آن را که دوستی علی نیست، کافر است

گو زاهد زمانه و گو شیخ راه باش

همچنین آنان که محبت حضرت امیرالمؤمنین علیؑ در اعماق جان‌شان ریشه دوانده است، از تقوا و ایمان برخوردارند.

آری حبّ و بغض، دارای این گونه اثرات بنیادی است.

خواهی که زدوخ برهانی دل و تن اثنی‌عشری شو و گزین مذهب من

ایشان سه محمدند و چهارست علی با موسی جعفر و حسین و دو حسن

در حدیثی امام رضا علیؑ از آباء گرامی خود از پیغمبر اکرم ﷺ نقل فرمودند:

حُبُّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ يُكَفِّرُ الذُّنُوبَ وَيُضَاعِفُ الْحَسَنَاتِ.^۲

محبت ما اهل بیت، کفاره گناهان است و حسنات را چند برابر می‌کند.

زیرا محبت اکسیر است، دارای قوه کاسره و شکننده است و آثار گناهان را درهم می‌شکند و آنها را تبدیل به حسنه می‌سازد، همان گونه که شنجرف ثابت، مس را تبدیل به طلا می‌کند. از این رو محبت را «اکسیر روح» می‌دانند؛ زیرا روح‌های آلوده و روان‌هایی که بر اثر گناه از خداوند دور شده‌اند، با

۱. بحارالانوار: ۲۶۳/۳۹.

۲. بحارالانوار: ۱۰۰/۶۸، از امالی طوسی: ۱۶۶/۱.

محبت اهل بیت علیهم السلام که شفا بخش دل‌ها و حیات بخش قلب‌های مرده است، تقرّب خود را باز می‌یابند، و با ترک گناه مقرب درگاه او می‌شوند.

زیرا در قلبی که سرشار از محبت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و سایر خاندان پاک وحی است، جایی برای گناه باقی نمی‌ماند؛ بلکه محبت اگر افزایش یابد، می‌تواند هر گونه گناهی را که محب آن را در گذشته انجام داده ناپود نماید و مانع انجام گناه در آینده شود. زیرا مانع بودن برای انجام گناه، آسانتر از برطرف نمودن آثار گناهان گذشته است.

راز این مسئله این است، کسی که کاملاً محب و دوستدار و شیفته اهل بیت عصمت علیهم السلام باشد، محبوب خدا و مقرب عندالله است و وقتی که انسان محبوب و مقرب نزد خداوند شود، در حصن حول و قوه او قرار می‌گیرد. یعنی خداوند میان او و گناه، حائل ایجاد می‌کند و همچنین کاری را که خدا انجام آن را بخواهد، در وی نیرو و قوه انجام آن را ایجاد می‌نماید و او را موفق به انجام آن عمل می‌سازد. این است معنای «لا حول و لا قوة الا بالله». به این جهت برخی، محبت و دوستی با خاندان وحی را مؤثرترین راه سیر و سلوك شمرده‌اند. بنابر روایت مفصلی که مرحوم علامه مجلسی - در بحار الأنوار ج ۷۰ ص ۲۵ - از امام صادق علیه السلام نقل کرده است، محب - اگر به مقام عالی محبت راه یابد - اگر چه راه علماء و سیره حکماء و طریقه صدیقین را طی نکرده و روش خود را روش آنان قرار نداده باشد؛ ولی در عین حال همه نتایجی را که علماء و حکماء و صدیقین بدست آورده‌اند، دارا می‌شود.

این گونه آثار در صورتی است که محبت، بسیار شدید باشد نه همچون محبت‌هایی که دوستان اهل بیت علیهم السلام نوعاً دارای آن هستند. این گونه محبت دارای چنان اهمیتی است که در آن روایت، امام صادق علیه السلام تصریح فرموده‌اند که دارا بودن آن، نه تنها پرثمرترین طریقه سیر و سلوك می‌باشد؛ بلکه تنها راهی است که در آن خطر وجود ندارد و حال آن که روش حکماء و علماء و صدیقین طبق آن روایت، چنین نیست.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

إِنَّ الْحُكَمَاءَ وَرَثُوا الْحِكْمَةَ بِالصَّمَتِ، وَإِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثُوا الْعِلْمَ بِالطَّلَبِ وَإِنَّ الصَّادِقِينَ وَرَثُوا الصِّدْقَ بِالْخُشُوعِ وَطُولِ الْعِبَادَةِ فَمَنْ أَخَذَهُ بِهَذِهِ الْمَسِيرَةِ إِمَّا أَنْ يَسْفَلَ وَإِمَّا أَنْ يَرْفَعَ وَأَكْثَرُهُمُ الَّذِي يَسْفَلُ وَلَا يَرْفَعُ، إِذَا لَمْ يَزَعْ حَقَّ اللَّهِ وَلَمْ يَعْمَلْ بِمَا أَمَرَ بِهِ، فَهَذِهِ صِفَةُ مَنْ لَمْ يَعْرِفِ اللَّهَ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ وَلَمْ يُحِبَّهُ حَقَّ مَحَبَّتِهِ، فَلَا يَغْرِثُكَ صَلَاتُهُمْ وَصِيَامُهُمْ وَرَوَايَاتُهُمْ وَعُلُومُهُمْ، فَإِنَّهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ.^۱

حکماء، حکمت را به وسیله سکوت و علماء، علم را به وسیله طلب نمودن و صدیقین، صداقت را به خشوع و عبادت طولانی بدست می آورند. پس هر کسی این مسیر را بپیماید؛ یا تنزل می کند و یا بلند مرتبه می گردد و اکثر آنان اگر حق خداوند را رعایت نکنند و به آنچه امر شده اند عمل ننمایند، تنزل می کنند و این خصلت کسی است که خدا را حقیقتاً نشناخته باشد و او را به حقیقت محبت دوست نداشته باشد. پس نمازها و روزه ها و روایات و علوم آنها، تو را فریب ندهد که آنان حماران وحشی هستند!

همانگونه که در این روایت تصریح شده است علماء، حکماء و صدیقین مورد انتقاد قرار گرفته اند که خداوند را حقیقتاً نشناخته اند و به حقیقت دوستی خداوند را در دل قرار نداده اند.

اگر محب در مقام محبت به مراحل عالی راه یافت و قلب خود را که حرم الله است، مملو از محبت خداوند و اهل بیت عصمت علیهم السلام نمود؛ تا وقتی که محبت شدید آنان را در دل دارد، امکان تنزل در او وجود ندارد.

تنها موردی که برای محبین امکان استبدال وجود دارد، موردی است که آنان اصل محبت را از دست بدهند و گرنه تا وقتی که محبت در قلب محب ریشه دوانده است، او در مسیر ترقی و تکامل قرار دارد نه تنزل و سقوط.



راز این نکته آن است که، همان گونه که گفتیم محبت و شوق شدید، مانند مغناطیس است و تا وقتی محبت وجود دارد، محب را به سوی محبوب جذب می کند و آن گاه که او مجذوب محبوب شد، سنخیت در او پیدا می شود و آثار و صفات محبوب در محب پیدا می شود. از این جهت در این روایت، محبت خدا و اولیاء خدا را، بهترین راه و بی خطرترین سیر برای افرادی که مایل به سیر و سلوک هستند، معرفی نموده اند.

در بعضی از روایات دیگر نیز محبت مقدم بر همه افراد دیگر ذکر شده اند، همان طور که در اخبار حضرت داود آمده است که خداوند می فرماید:

مَا أَحَبَّنِي أَحَدٌ أَعْلَمُ ذَلِكَ يَقِينًا مِنْ قَلْبِهِ إِلَّا قَلْبُهُ لِنَفْسِي وَأَحَبُّهُ حُبًّا لَا يَتَقَدَّمُهُ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِي، مَنْ طَلَبَنِي بِالْحَقِّ وَجَدَنِي وَمَنْ طَلَبَ غَيْرِي لَمْ يَجِدْنِي...^۱

دوست ندارد مرا احدی که بدانم واقعاً این محبت از قلب او سرچشمه می گیرد، مگر آن که او را برای خود می پذیرم و دوست دار او می شوم؛ بطوری که احدی از خلق من، بر او مقدم نمی شود. کسی که حقیقتاً مرا طلب کند، می جوید مرا و کسی که غیر مرا طلب کند، مرا نمی یابد.

از این حدیث قدسی متوجه می شویم، کسانی را که امام زمان عجل الله تعالی له الفرج - که جانشین و نماینده خداوند می باشند - به عنوان خدمتگزار خود قبول فرموده اند و آنان را از میان مردم به نعمت مصاحبت خود مشرف ساخته و بر دیگران مقدم نموده اند، کسانی هستند که در راه محبت از همه مردم پیشقدم تر و به عالی ترین مراحل محبت نائل شده اند.

* * *

موجودات آسمانی و محبت خاندان وحی

نه تنها عظمت این بزرگواران، بلکه عزّت و شرافت همه شرافتمندان جهان هستی، به خاطر محبت و علاقه‌ای است که به اهل بیت عصمت علیهم‌السلام دارند. حتی ملائکه مقرب درگاه خداوند، شرافت خود را بوسیله محبت آن بزرگواران بدست آورده‌اند. حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌فرماید:

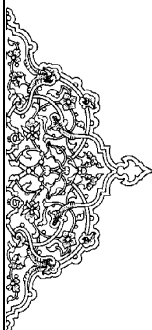
هَلْ شَرَفَتِ الْمَلَائِكَةُ إِلَّا بِحُبِّهَا لِمُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ وَقَبُولِهَا
لَوْلَا يَتِيهَمَا؟...^۱

آیا شرافت ملائکه، جز به خاطر محبتی است که آنها به محمد و علی صلوات الله علیهما و پذیرش ولایت آن دو دارند؟

این فرمایش صراحت دارد بر این که شرافت ملائکه به خاطر علاقه‌ای است که به پیغمبر اکرم و امیرالمؤمنین صلوات الله علیهما دارند.

آئینه مهر روشن از یاد علی است
اوراد ملک بر آسمان ناد علی است

گرچه این روایت در مورد ملائکه است ولی روایات دیگری گواه بر این حقیقت است که همه اهل آسمانها اعم از ملائکه و غیر آنها، از دوستداران خاندان وحی هستند و به وسیله محبت آنان، به تقرب خود نزد خداوند می‌افزایند. زیرا همان گونه که گفتیم، محبت صفات محبوب را در محب جلوه گر می‌سازد. و یکی از صفات اهل بیت عصمت علیهم‌السلام، قرب آنان به خداوند متعال است. از این رو موجودات آسمانی محبت آن بزرگواران را مایه تقرب خود می‌دانند.



۱. بحارالانوار: ۲۲۷/۲۱، از تفسیر امام حسن عسکری علیه‌السلام: ۱۵۲.

در یکی از زیارات جامعه که از اهل بیت عصمت علیهم السلام روایت شده، می‌خوانید:

يَتَقَرَّبُ أَهْلُ السَّمَاءِ بِحُبِّكُمْ وَبِالْبِرَائَةِ مِنْ أَعْدَائِكُمْ.^۱

اهل آسمان، به وسیله محبت شما و دوری جستن از دشمنان شما (به خدا) تقرب می‌جویند.

اوصاف علی است که انتهایش نبود مدّاح علی به جز خدایش نبود
تا حشر «ادیب» اگر ز وصفش خوانی یک حرف ز دفتر شنایش نبود

تَقَرُّبُ بِلِلَّهِ بِخَدَاوَنَدِ چِه آثَارِ دَارِد؟

اکنون برخی از آثار مهم و شگفت انگیزی را که بر اثر تقرب به خداوند ایجاد می‌شود بیان می‌کنیم.

از نشانه‌های تقرب به خداوند و اهل بیت اطهار علیهم السلام، به کار افتادن چشم و گوش باطنی و بدست آوردن قدرت‌های روحی و معنوی است؛ زیرا آن‌گاه که انسان از جهت تقرب معنوی به خداوند، پیشرفت نمود، مورد محبت خدا قرار می‌گیرد و محبوب خدا می‌شود و آن‌گاه که انسان محبوب خدا شود، از قدرتهای معنوی برخوردار می‌گردد.

امام صادق علیه السلام از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل فرمودند که خداوند فرموده است:

مَنْ أَهَانَ لِي وَلِيًّا فَقَدْ أَرَصَدَ لِمُخَارَبَتِي، وَمَا تَقَرَّبَ إِلَيَّ عَبْدٌ بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ، وَإِنَّهُ لَيَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّافِلَةِ حَتَّى أُحِبَّهُ فَإِذَا أَحَبَبْتُهُ، كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَبَصَرَهُ الَّذِي يَبْصُرُ بِهِ وَلِسَانَهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ وَيَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا، إِنْ دَعَانِي أُجِبْتُهُ وَإِنْ سَأَلَنِي أُعْطِيْتُهُ.^۲

۱. بحارالانوار: ۱۶۴/۱۰۲، از مصباح الزائر: ۲۳۹.

۲. بحارالانوار: ۱۵۵/۷۵، از اصول کافی: ۳۵۲/۲.

هر کس به یکی از اولیاء من توهین کند، برای جنگیدن با من در کمین نشسته است، و هیچ بنده‌ای مقرب به من نمی‌شود، بوسیله چیزی که محبوبتر باشد از واجباتی که بر او واجب نموده‌ام. و او بوسیله نافله بسوی من مقرب می‌شود تا محبوب من می‌گردد و آن‌گاه که او را دوست بدارم، گوش او می‌شوم که بوسیله آن می‌شنود و چشم او می‌شوم که بوسیله آن می‌بیند و زبان او می‌شوم که با آن نطق می‌کند و دست او می‌شوم که با آن اعمال قدرت می‌کند، اگر مرا بخواند او را جواب می‌دهم و اگر از من چیزی درخواست کند، به او عطا می‌کنم.

همه این اموری که در این حدیث آمده است، بر اثر تقرب به خدا ایجاد می‌شود. بنابراین شنیدن اصوات آسمانی، دیدن چهره‌های ملکوتی، پی بردن به رازها و حکمت‌های الهی، انجام امور مشکل با دست قدرت حق و استجاب دعا، از عنایاتی است که سرانجام، شامل حال مقربین درگاه خداوند و اهل بیت اطهار علیهم‌السلام و افرادی که مورد محبت خدا و اهل بیت علیهم‌السلام قرار گرفته‌اند، می‌شود.

دوستی اهل بیت علیهم‌السلام با دوستان خود

با دوستی و محبتی که نسبت به اهل بیت علیهم‌السلام در دل خود جای می‌دهیم، محبت و دوستی خود را نیز در قلب آن بزرگواران قرار می‌دهیم؛ زیرا آنان که محب و شیفته‌خاندان وحی هستند، محبوب آن بزرگواران نیز هستند. حبیب بن معتمر می‌گوید: خدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام وارد شدم و عرض کردم:

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ، كَيْفَ أُمْسَيْتَ؟
قَالَ: أُمْسَيْتُ مُحِبًّا لِمُحِبِّينَا وَمُبْغِضًا لِمُبْغِضِينَا...^۱

سلام بر شما ای امیر مؤمنان و رحمت خدا و برکات او بر شما باد، شب را چگونه صبح نمودید؟

۱. بحار الانوار: ۵۳/۲۷، مجالس شیخ مفید: ۱۹۷.



حضرت فرمودند: شب را به پایان رساندم در حالی که دوست دارِ دوستانمان و دشمنِ دشمنانمان بودم.

آن گاه که محبت انسان، در قلب اهل بیت علیهم السلام قرار گیرد، محبوب خداوند نیز می شود و محبت خداوند در قلب او جای می گیرد و هرگاه محبت خداوند در او به حدی شدید شود که محبت مخلوق جایگزین محبت خداوند نشود، دیدگان باطنی او باز می شود و با اولیاء الله آشنا می شود.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند: در شب معراج خداوند به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

مَنْ عَمِلَ بِرِضَائِي أَلْزِمَهُ ثَلَاثَ خِصَالٍ: أَعْرِفُهُ شُكْرًا لَا يُخَالِطُهُ الْجَهْلُ، وَذَكَرًا لَا يُخَالِطُهُ النِّسْيَانُ، وَمَحَبَّةً لَا يُؤْثِرُ عَلَى مَحَبَّتِي مَحَبَّةَ الْمَخْلُوقِينَ، فَإِذَا أَحَبَّنِي أَحَبَّنِيهِ، وَأَفْتَحَ عَيْنَ قَلْبِهِ إِلَى جَلَالِي وَلَا أُخْفِي عَلَيْهِ خَاصَّةً خَلْقِي...^۱

کسی که به رضای من عمل نماید، او را به داشتن سه خصلت ملزم می نمایم:

۱- او را آگاه و آشنا می کنم به داشتن حالت شکر که با ناآگاهی همراه نباشد.

۲- و به یادی که فراموشی در آن نباشد.

۳- و به دارا بودن محبت من که دوستی مخلوقین در آن تأثیر نگذارد.

پس هرگاه که مرا دوست داشته باشد، من نیز او را دوست می دارم و دیده دل او

را به سوی جلال خودم می گشایم و خواص خلق خود را از او مخفی نمی کنم.

بنابراین یکی از نشانه های محبت خدا، این است که انسان با اولیاء الله و خواص خلق خداوند آشنا می شود و آنان را می بیند.

عده ای از مردم که جویای زیارت و دیدن امام عصر ارواحنا فداه - در خواب یا بیداری - هستند، به خاطر محبت شدید آنان است. زیرا محبت، اشتیاق ملاقات با محبوب را در انسان زیاد می کند.

حضرت ابراهیم از مردن کراحت داشت، خداوند به عزرائیل فرمود به حضرت ابراهیم بگو:

هَلْ رَأَيْتَ حَبِيبًا يُكْرَهُ لِقَاءَ حَبِيبِهِ؟ إِنَّ الْحَبِيبَ يُحِبُّ لِقَاءَ حَبِيبِهِ.^۱

آیا دیده‌ای دوستی از دیدن دوست خود کراحت داشته باشد؟ براستی که دوست، به ملاقات حبیب خود علاقه دارد.

برخی از آنان که در زمان حضور اهل بیت عصمت و طهارت زندگی می‌کردند و از شهر و دیار آن بزرگواران دور بودند، دل‌هایشان در یاد آنان و عشق دیدارشان پر می‌زد، همان گونه که اویس شوق دیدار پیغمبر اکرم ﷺ در قلب و جان‌ش جای گرفته و پیایی سیمای تابناک آن حضرت را در صفحه خیال خود ترسیم می‌نمود.

و در این روزگار که تنها بازمانده معصومین، حضرت بقیه الله الأعظم ارواحنا فداه که سر خداوند در جهان هستی می‌باشند، در پرده استتار به سر می‌برند شیفتگان آل الله در آرزوی دیدار سیمای آن حضرت می‌باشند، این امید و آرزو بر اساس همان محبت و علاقه‌ای است که اینان به آن بزرگوار دارند، زیرا بنا به گفتار خداوند «إِنَّ الْحَبِيبَ يُحِبُّ لِقَاءَ حَبِيبِهِ» هر محبی دوست دارد، سیمای حبیب خود را ببیند.

گرچه یوسف به کلافی نفروشد به ما
بس همین فخر که ما هم ز خریدارانیم

* * *



وظیفه دوستان خاندان وحی

۱- ایجاد مودّت

محبت و دوستی با اهل بیت علیهم السلام باید چنان عمیق باشد که در اعماق جانتان ریشه دوانده و سراسر وجود شما را فراگیرد؛ بصورتی که وسیله تقرب و نزدیک شدن شما به آن بزرگواران شود. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

الْمَوَدَّةُ قَرَابَةٌ مُسْتَفَادَةٌ^۱

مودّت، آن گونه محبتی است که از آن قرابت و نزدیک بودن بدست آید.

یعنی محبت باید آن قدر افزایش یابد که شما را به محبوب نزدیک نماید. اگر محبت تا این حدّ فزونی یافت، آن را «مودّت» می گویند. بنابراین مودّت، همان محبت افزایش یافته است که باعث قرب روحی می شود. این گونه محبت نسبت به اهل بیت علیهم السلام وظیفه همه مردم است. ما باید آن قدر به محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین محبت داشته باشیم که وسیله قرب ما به اهل بیت علیهم السلام شود. خداوند در قرآن کریم می فرماید:

﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾^۲

بگو به مردم برای انجام رسالت از شما پاداشی نمی خواهم، جز داشتن مودّت به ذوی القربی.

طبق این آیه، بر همه مردم واجب است که آن گونه به اهل بیت عصمت علیهم السلام محبت و علاقه داشته باشند که باعث قرب روحی و معنوی به آن بزرگواران شود. این یک وظیفه عمومی برای همه انسانها است.

۱. بحارالانوار: ۱۶۵/۷۴.

۲. سوره شوری آیه ۲۳.

۲- دوستی با دوستان اهل بیت علیهم السلام

دوستی با اهل بیت علیهم السلام به دوست داشتن آنان پایان نمی پذیرد، بلکه پس از دوستی آنان باید دوستان آن بزرگواران را نیز دوست بدارید و به آنان علاقه مند باشید.

حضرت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرمایند:

أَحِبُّوا مَوَالِئَنَا مَعَ حُبِّكُمْ لَنَا.^۱

دوست بدارید دوستان ما را با محبتی که به خاندان ما دارید.

زیرا دوستی دوستان آنان، ملازم با دوستی خود آنان است.

۳- برائت از دشمنان اهل بیت علیهم السلام

اگر در قلب انسان محبت آن بزرگواران - که هستی همه مخلوقات به برکت وجود آنان است - جای گرفت؛ دیگر امکان ندارد، دوستی دشمنان آنان را پذیرا شود. زیرا محبت اهل بیت علیهم السلام با دوستی دشمنان آنان سازگار نیست؛ چون در شعور ظاهری و خودآگاه انسان ممکن است محبت دوشیء مخالف وجود داشته باشد.

بنابراین در شعور ظاهری و یا ذهنی ممکن است کسی هم دوستی اهل بیت رسالت علیهم السلام را داشته باشد و هم دوستی گمراهان را؛ ولی از نظر قلبی و باطنی این گونه نیست. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

لَا يَجْتَمِعُ حُبُّنَا وَحُبُّ عَدُوِّنَا فِي جَوْفِ إِنْسَانٍ، اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ:
﴿مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ﴾^۲ ۳

۱. بحار الانوار: ۵۷/۸.

۲. سوره احزاب آیه ۴.

۳. بحار الانوار: ۳۱۸/۲۴، از کنز الفوائد: ۲۳.



محبت ما خاندان، با محبت دشمنان ما در قلب انسان جمع نمی شود. خداوند می فرماید: قرار نداده است خدا برای مرد، دو قلب در یک بدن.

زیرا دوستی اهل بیت عصمت علیهم السلام و محبت دشمنان آنان، همانند آب و آتش هستند و در یک جا جمع نمی شوند.

نظیر این روایت را ابی جارود از امام باقر علیه السلام نقل کرده است.

أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي قَوْلِهِ: ﴿مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ﴾ ^۱ فَيُحِبُّ بِهَذَا وَيُبْغِضُ بِهَذَا، فَأَمَّا مُحِبُّنَا فَيُخْلِصُ الْحُبَّ لَنَا كَمَا يُخْلِصُ الذَّهَبَ بِالنَّارِ لَا كَدَرَ فِيهِ. مَنْ أَرَادَ أَنْ يَعْلَمَ حُبَّنَا، فَلْيَمْتَحِنْ قَلْبَهُ فَإِنْ شَارَكَهُ فِي حُبِّنَا حُبٌّ عَدُوَّنَا، فَلَيْسَ مِنَّا وَلَكُنَّا مِنْهُ وَاللَّهُ عَدُوُّهُمْ وَجِبْرِئِيلُ وَمِيكَائِيلُ وَاللَّهُ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ ^۱.

ابی جارود از امام باقر علیه السلام نقل می کند که آن حضرت در پیرامون فرمایش خداوند که می فرماید: در جوف هیچ مردی خدا دو قلب قرار نداده است، فرمودند: انسان دارای دو قلب نیست تا با یکی دوست بدارد و به وسیله دیگری دشمن داشته باشد. دوستدار ما دوستی ما خاندان را از همراه بودن با محبت دشمنان ما، خالص می کند؛ همان گونه که آتش طلا را خالص می کند بطوری که در او کدورت نباشد.

هر کس می خواهد بداند که دارای محبت ما خاندان هست یا نه؟ قلب خود را آزمایش نماید؛ پس اگر با دوستی ما محبت دشمنان ما را داشت، او از ما نیست و ما از او نیستیم. خداوند و جبرئیل و میکائیل دشمن این گونه افراد هستند و خداوند دشمن برای کافران است.

بنابراین از نشانه های محبتی که همراه با پیروی و اطاعت اهل بیت علیهم السلام است، جذب شدن انسان بسوی آن بزرگواران و انزجار از دشمنان آنان می باشد. انسان به وسیله این گونه محبت، مجذوب و شیفته اهل بیت علیهم السلام

می شود؛ به طوری که به جز محبوب و آنچه او دوست دارد، نمی اندیشد. این گونه حالات بر اثر جذب محبّ به سوی محبوب است.

جناب خدیجه علیها السلام هنگام مسافرت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می گفت:

قَلْبُ الْمُحِبِّ إِلَى الْأَخْبَابِ مَجْذُوبٌ وَجِسْمُهُ بِسَيْدِ الْأَسْقَامِ مَسْهُوبٌ^۱

قلب محبّ مجذوب احباب می شود، در حالی که جسم او به دست بیماری ها گرفتار است.

وقتی که شما بر اثر پیشرفت در محبت و ازدیاد دوستی آل الله، مجذوب آن بزرگواران شدید؛ از غیر آنان بیزار می شوید. به این جهت حضرت امام صادق علیه السلام می فرمایند:

... إِنَّ أَضْلَ الْحُبِّ، التَّبَرِّي عَنْ سِوَى الْمُحِبُّوبِ.^۲

اصل محبت، دوری جستن از غیر محبوب است.

و وقتی که شما از غیر محبوب دوری نمودید، محبوب را بر غیرش مقدم می دارید. حضرت امام صادق علیه السلام در این باره می فرمایند:

دَكِيلُ الْحُبِّ إِثَارُ الْمُحِبُّوبِ عَلَى مَا سِوَاهُ.^۳

دلیل دارا بودن محبت، ترجیح دادن محبوب بر غیر اوست.

این گونه محبت ها، شما را در اوج معنویت و نورانیت قرار می دهد؛ بطوری که بر اثر آن عنايات اهل بیت علیهم السلام به سویتان متوجه می شود و شما را موجودی معنوی و ملکوتی می سازد و به این جهت نفرت و برائت از دشمنان اهل بیت علیهم السلام در قلب شما افزوده می شود.

۱. بحار الانوار: ۲۹/۱۶.

۲. بحار الانوار: ۲۵۱/۶۹، از مصباح الشریعه: ۶۵.

۳. بحار الانوار: ۲۲/۷۰، از مصباح الشریعه: ۲.

۴- پیروی از خاندان وحی

خاندان وحی از دوستان خود بیش از دیگران، انتظار خودسازی و رفتار خدا پسندانه دارند. از نظر اهل بیت علیهم السلام کسانی که محبت و دوستی آن خاندان را در اعماق وجود خویش پرورانده‌اند، باید رفتار اهل بیت علیهم السلام را سرمشق زندگی خود قرار داده و بر تقوا و پرهیزکاری خود بیفزایند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند:

مَنْ أَحَبَّنَا فَلْيَعْمَلْ بِعَمَلِنَا وَلْيَتَجَلَّبِ الْوَرَعَ.^۱

کسی که ما را دوست دارد، باید به رفتار ما عمل کند و لباس پرهیزکاری را بپوشد.

آن‌گاه که محبت خاندان وحی از ظاهر گذشته و در اعماق وجود و هستی انسان ریشه دوانده باشد، منشأ تقوا و عمل صالح می‌شود.

محبت کامل نسبت به اهل بیت علیهم السلام همیشه با عمل صالح، همراه است. کسانی که محبتشان بیشتر است، معمولاً برای انجام کارهای پسندیده و صالح نیز بیشتر زحمت می‌کشند. به همین جهت حضرت امام رضا علیه السلام می‌فرمایند:

لَا تَدْعُوا الْعَمَلَ الصَّالِحَ وَالْعِبَادَةَ إِلَّا كَالْأَعْلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ علیهم السلام
وَالْتَسْلِيمَ لِأَمْرِهِمْ إِلَّا كَالْأَعْلَى عَلَى الْعِبَادَةِ، فَإِنَّهُ لَا يُقْبَلُ أَحَدُهُمَا دُونَ
الْآخَرِ.^۲

عمل صالح و کوشش در عبادت را، به خاطر تکیه بر دوستی آل محمد علیهم السلام ترک نکنید و محبت آنان و تسلیم بودن نسبت به آنان را به خاطر اعتماد بر عبادت رها نکنید که یکی از آنها، بدون دیگری قبول نمی‌شود.

چگونه می‌شود انسان، شوق و محبت شدید نسبت به اهل بیت علیهم السلام داشته

۱. شرح غرر الحکم: ۳۰۳/۵.

۲. سفینه البحار: ۲۰۴/۱، ماده حبیب.

باشد؛ ولی مشغول کاری باشد که آنان نمی‌پسندند و یا اعمالی را که آنان می‌پسندند، رها کند و اعتنائی به آن ننماید.
دوست واقعی و محبّ حقیقی، کسی است که پیرو محبوب و مطیع او باشد.

حضرت امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

لَوْ كَانَ حُبُّكَ صَادِقًا لَأَطَعْتَهُ إِنَّ الْمُحِبَّ لِمَنْ يُحِبُّ مُطِيعٌ^۱

اگر محبت تو صادقانه باشد، او را اطاعت می‌کنی؛ زیرا که محبّ مطیع کسی است که او را دوست دارد.

این گونه محبت‌ها که همراه و همگام با اطاعت و پیروی اهل بیت علیهم السلام است، مایه خوشنودی آن بزرگواران می‌باشد. به این جهت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند:

فَأَصْبَحْنَا نَفْرَحُ بِحُبِّ الْمُحِبِّ لَنَا.^۲

صبح کردیم در حالی که خوشحال هستیم به خاطر محبتی که دوستان به ما دارند.

آری آنان که در پی رسیدن به مقامات عالی هستند و اهداف بزرگ را در سر می‌پروراند، باید بدانند هر کس که گنج می‌خواهد رنج باید ببیند. آن کس که در اندیشه بدست آوردن مقامات بزرگ است، باید در پی بارور شدن افکارش پیاخیزد و آنچه را که در راه رسیدن به مقصود لازم است، انجام دهد.
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند:

مَنْ أَحَبَّ الْمَكَارِمَ، اجْتَنَبَ الْمَحَارِمَ.^۳

آن کس که خواهان مکرمات‌ها است، از کارهای حرام دوری می‌گزیند.

۱. بحارالانوار: ۲۴/۴۷.

۲. بحارالانوار: ۸۳/۲۷.

۳. بحارالانوار: ۴۲۱/۷۷، از ارشاد مفید: ۱۴۰.



در اخبار حضرت داود آمده است که خداوند می فرماید:

مَا لِأَوْلِيَّائِي وَالْهَمُّ بِالْدُّنْيَا، إِنَّ اللَّهَ يُذْهِبُ حَلَاوَةَ مُنَاجَاتِي مِنْ قُلُوبِهِمْ، يَا دَاوُدُ إِنَّ مَحَبَّتِي مِنْ أَوْلِيَّائِي أَنْ يَكُونُوا رُوحَانِيْنَ لَا يَغْتَمُونَ.^۱

دوستان مرا با هم و غم دنیا چکار؟ زیرا که هم دنیا، شیرینی مناجات مرا از قلب آنان می برد. آنچه را که من از اولیائیم دوست دارم؛ این است که افرادی روحانی باشند و به غم دنیا نپردازند.

بنابراین دوستان خدا و اهل بیت علیهم السلام، نباید با سرگرم شدن در مسائل دنیوی، زندگی خود را سپری نمایند؛ زیرا دنیا پرستی و علاقه های مادی، بزرگترین وسیله ای است که انسان را از درگاه خداوند دور می کند. تقرّب را از او می گیرد و محبت خدا و اهل بیت علیهم السلام را نسبت به او کاهش می دهد. ولی علاقه مند بودن به مسائل معنوی و در پی حقائق عالم معنی بودن، انسان را محبوب خدا و ائمه هدی علیهم السلام می نماید.

۵- محبت اهل بیت علیهم السلام را در قلب دیگران تقویت کنید

یکی دیگر از نشانه های مهمّ دوستداران اهل بیت علیهم السلام این است که محبت و دوستی آن بزرگواران را با رفتار و گفتار خود، در دل مردم جای دهند. و به صورتی در میان اجتماع زندگی کنند که مردم را به سوی اهل بیت علیهم السلام جذب کنند، نه آن که - خدای نکرده - باعث انزجار و بغض آنان در قلب مردم شوند. امام صادق علیه السلام فرمودند:

رَحِمَ اللَّهُ امْرَأً حَبَبْنَا إِلَى النَّاسِ وَلَمْ يُبَغِضْنَا إِلَيْهِمْ.^۲

۱. بحار الانوار: ۱۴۳/۸۲.

۲. بحار الانوار: ۴۲۱/۷۵.

خدا رحمت کند شخصی را که محبت ما را در قلب مردم ایجاد کند و دشمنی ما را در آنان بوجود نیاورد.

با بحثی که در مورد آثار محبت کردیم، روشن شد که با ایجاد محبت شدید در قلب مردم نسبت به اهل بیت (علیهم السلام) بزرگترین زمینه ایجاد تقوا و ایمان و ترک گناه در آنان فراهم می شود. بنابراین شیفتگان محمد و آل محمد (علیهم السلام) باید به هر طریقی که می توانند، دوستی و محبت آن بزرگواران مظلوم را در قلب مردم جای دهند.

محبت صادقانه

محبت و دوستی را نشانه‌هایی است که با آنها می توان دوستان را شناخت و میان افرادی که محبت آنان صادقانه است، با دیگران فرق گذاشت. از آنجا که محبت اکسیر است؛ آثاری را در محب ایجاد می کند که نشان دهنده ارزش محبوب است. آنان که از نیروی «فراست» برخوردارند، درک می کنند که محب، دوستی و محبت چه فردی را در دل خود جای داده است و علاقه چه کسی را در قلب خود نهفته است؟ زیرا آنان از رفتار، گفتار، کردار و حرکات وی، محبوب او را می شناسند.

هر چه محبت و دوستی بیشتر باشد، نشانه‌های محبوب در محب بیشتر جلوه گر می شود. گاهی محبت چنان شدید می شود که محب محبوب را بر خویشتن با همه وجود و هستی اش مقدم می دارد. این گونه محبت، نشانه اعتقاد و ایمان محب نسبت به محبوب است.

دوستی شما با خاندان وحی، اگر در این حد باشد، نشانه ایمان کامل شما به خداوند است. این گفتار از فرمایشات پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) است:

لَا يُؤْمِنُ عَبْدٌ حَتَّىٰ أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ نَفْسِهِ، وَيَكُونَ عِزَّتِي أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ عِزَّتِهِ، وَيَكُونَ أَهْلِي أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ أَهْلِهِ، وَيَكُونَ ذَاتِي

أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنْ ذَاتِهِ.^۱

بنده ایمان نمی آورد تا آن که من محبوبتر باشم به او از خودش و عترت من محبوبتر باشد نزد او، از عترت خودش و اهل من محبوبتر باشند نزد او از اهل او، و ذات من محبوبتر باشد نزد او از ذات او.

کسی که محبتش در این حد باشد، یقیناً دارای محبت صادقانه است. مرد کوفی که اکنون جریان جالب او را می آوریم از کسانی است که صادقانه پیغمبر و امیرالمؤمنین علیه السلام و فرزندانشان را بر خود و خانواده اش مقدم می داشت:

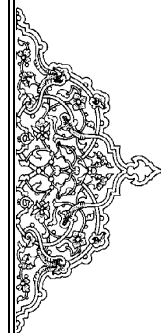
در کوفه مردی می زیست بسیار ثروتمند که به سادات کمکهای فراوان می نمود. در دفتر خود حسابی به نام امیرالمؤمنین علیه السلام داشت، هرگاه یکی از آنان از او جنسی خریداری می کرد و قیمت آن را می داد می گرفت، و اگر پول نداشت به غلامش دستور می داد آن را به حساب حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بنویسد.

مدتی طولانی گذشت و مرد ثروتمند، فقیر و خانه نشین گشت. او در خانه به دفتر خود رسیدگی می کرد، اگر نام یکی از بدهکاران خود را که زنده بود می دید، کسی را نزد او می فرستاد تا طلب خود را دریافت کند، و اگر از دنیا رفته و مالی از او باقی نمانده بود، اسم او را از دفتر پاک می کرد.

روزی درب خانه نشسته بود و دفتر خود را رسیدگی می کرد؛ ناگهان یکی از ناصبها از آنجا عبور کرد و به صورت استهزاء و طعنه به او گفت: بدهکار بزرگ تو علی بن ابیطالب با تو چه کرد؟

از این گفتار غم وجود او را فرا گرفت و با اندوه وارد خانه شد. همان شب در خواب دید پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در مکانی نشسته اند و امام حسن و امام حسین علیه السلام در برابر آن حضرت راه می روند. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به آن دو

۱. بحارالانوار: ۱۳/۱۷، از علل الشرایع: ۵۸.



فرمودند: پدر شما کجاست؟

امیرالمؤمنین علیه السلام پشت سر پیغمبر بودند، جواب دادند: یا رسول الله من حاضرم. پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: چرا طلب این مرد را نمی دهی؟ امیرالمؤمنین علیه السلام پاسخ دادند: یا رسول الله این حق دنیای اوست که آورده ام. فرمود: به او بده، آن گاه امیرالمؤمنین علیه السلام کیسه ای که از پشم سفید بود به او داده و فرمود: این حق تو است.

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به آن مرد فرمودند: این را بگیر و هر یک از فرزندان من نزد تو آمدند و از اجناسی که داری چیزی خواستند به آنان بده که دیگر فقر و احتیاج پیدا نمی کنی.

آن مرد گفت: بیدار شدم در حالی که کیسه پول در دستم بود. همسرم را بیدار کردم و گفتم: چراغ را روشن کن. او چراغ را روشن کرد من کیسه را گشودم و پولها را شمردم. دیدم هزار اشرفی در میان کیسه است.

همسرم گفت: از خدا بترس، مبادا فقر تو را ناگزیر از فریب دادن مردم نموده و یکی از تجار را گول زده و پول او را گرفته ای؟! گفتم: نه والله و جریان خواب را برایش تعریف کردم. آن گاه دفتر خود را باز نمودم و دیدم به حساب امیرالمؤمنین علیه السلام هزار اشرفی نوشته ام نه کمتر و نه بیشتر! ^۱

به این مناسبت روایت جالبی را از حضرت امام صادق علیه السلام می آوریم. آن حضرت می فرمایند:

مَنْ أَغَانَ فَقِيرَنَا، كَانَ مُكَافَأَتُهُ عَلَى جَدِّنا مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله و سلم. ^۲

کسی که کمک کند به فقیری از ما، پاداش او با جد ماست.

مرد کوفی که محبت صادقانه به خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم داشت، به امر آن حضرت پاداش دنیوی خود را دریافت نمود.

۱. فوائد الرضویه: ۳۱۱.

۲. بحار الانوار: ۱۲۴/۱۰۰.



محبتهای دروغین

بعضی از مردم اظهار دوستی و مودّت به خاندان وحی و رسالت می نمایند و در این باره آن چنان صداقت و یکرنگی از خود نشان می دهند که گویی هیچ گونه احتمال خلافی در میان نیست و سراپای وجودشان را محبت صادقانه اهل بیت علیهم السلام فرا گرفته است؛ ولی آن گاه که در پیرامون رفتار و کردار آنان می اندیشیم و کردارشان را با دستورات خاندان وحی تطبیق می نمائیم؛ می بینیم، که اظهار آنان در دوستی و محبت اهل بیت علیهم السلام و دلسوختگی آنان، خالصانه نیست.

بسیاری از مردم خود را دلباخته و فدائی امام عصر عجل الله تعالی له الفرج می دانند؛ ولی عملاً از پرداختن سهم آن بزرگوار به اهلش، که وسیله رسیدن نعمتهای خداوند به آنان می باشد، اجتناب می کنند! آیا کسی که از صرف مال امام علیه السلام در راه احیاء اهداف مقدّس آن بزرگوار خودداری می کند، می تواند در روزگار ظهور، جان خود را در راه آن حضرت فدا نماید؟

مگر حضرت بقیّة الله ارواحنا فداء در توقیع خود فرموده اند:

لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ عَلَى مَنْ اسْتَحَلَّ مِنْ أَمْوَالِنَا
دَرْهَمًا.^۱

لعنت خدا و ملائکه و همه مردم، بر کسی باشد که درهمی از اموال ما را حلال بداند.

امام باقر علیه السلام درباره مدعیان محبت اهل بیت علیهم السلام به جابر فرمودند:

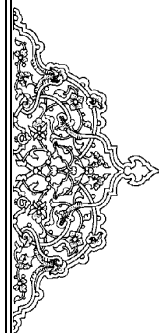
يَا جَابِرُ، أَيَكْتَفِي مَنْ يَنْتَحِلُ الشَّيْعَ أَنْ يَقُولَ بِحُبِّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ؟
فَوَاللَّهِ مَا شِيعَتُنَا إِلَّا مَنْ اتَّقَى اللَّهَ وَأَطَاعَهُ.^۲

۱. بحار الأنوار: ۱۸۳/۵۳، از کمال الدین: ۲۰۱/۲، الصحيفة المباركة المهدية: ۲۸۲.

۲. بحار الأنوار: ۹۷/۷۰.

ای جابر، آیا کافی است کسی که خود را شیعه جلوه می‌دهد، بگوید من دارای
محبت اهل بیت علیهم‌السلام هستم. به خدا قسم شیعه ما نیست، مگر کسی که دارای
تقوای الهی باشد و از او اطاعت نماید.

از این فرمایش چنین استفاده می‌کنیم: کسی که از تقوا و اطاعت خداوند
بهره‌مند نیست نباید به اظهار محبت اکتفا کند.



نتیجه بحث

محبت اکسیر شفابخش و درمان دردهای ویرانگر و خانمان سوز شما است.

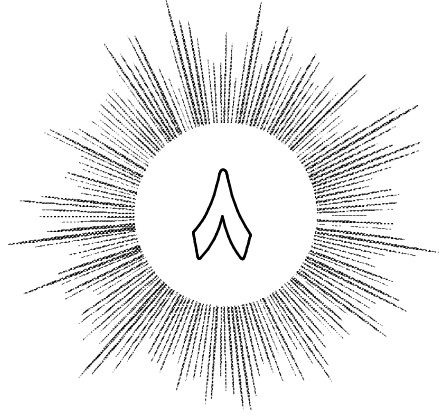
کشش و جاذبه‌ای که در محبت وجود دارد، انسان را به سوی محبوب می‌کشاند و صفات و حالات او را در محبت ایجاد و تقویت می‌کند. هر چه محبت بیشتر باشد، جاذبه و تأثیر حالات روحی محبوب در محبت، بیشتر می‌شود؛ به گونه‌ای که مورد تقرب محبوب قرار می‌گیرد. و این معنای مودت است که هر انسانی باید آن را نسبت به خاندان وحی داشته باشد، زیرا که پاداش رسالت، مودت ذوی القربی است.

بنابر این با ارادت و مودت به اهل بیت (علیهم‌السلام) روح خود را به پرواز درآورید و به آستان ولایت این خاندان نزدیک شوید؛ تا انوار تابناک ولایت سراسر وجود شما را فراگیرد و آلودگی‌ها و تیرگی‌ها از اعماق وجود شما پاک شود.

لازمه قرابت با آن بزرگواران، پیروی از دستورات آنان و برائت و دوری از دشمنان آنان است.

این است محبت صادقانه، که باید آن را در اعماق جان خود و نزدیکان خود ایجاد کنید.

جمعی که دم از مهر و ارادت دارند
در بام شرف، کوس سیادت دارند
چون دست به دامان سعادت زده‌اند
پا بر سر نام و ننگِ عادت زده‌اند



از فرمایشات حضرت امیر المؤمنین علی‌علیه السلام:

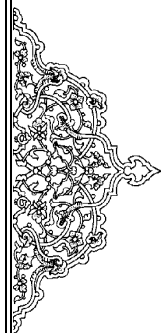
أَفْضَلُ عِبَادَةِ الْمُؤْمِنِ أَنْتَظَارُ فَرَجِ اللَّهِ
برترین عبادت مؤمن آن است که از سوی خدا،
انتظار کشایش و فرج داشته باشد.

ارزش انتظار

انتظار، از ویژگیهای عالیِ مردانی است که در راه موفقیت، گام برمی دارند. زیرا بر اساس گفتار گهرباری که خاندان وحی در پیرامون شخصیتِ مردان بزرگ در دوران غیبت، بیان فرموده‌اند؛ منتظران راستین ظهور، بافضیلت‌ترین مردم همهٔ زمانها هستند.

به این جهت گروهی - با برداشت کاملی که از مسألهٔ انتظار دارند - آن را مهم‌ترین عامل موفقیت، در این روزگار می‌دانند و معتقدند، انسان می‌تواند همهٔ عوامل تعالی و تکامل را در «انتظار راستین» جستجو نموده و به وسیلهٔ آن بر فراز آسمان معنویت به پرواز درآید و خود را از مشکلات و گرفتاریهای اجتماعی و گرفتگی‌های روحی نجات بخشد.

انتظار، به معنای واقعی و کامل آن، حالتی است دشوار، که گویی هاله‌ای از اسرار، آن را احاطه کرده است و اندک مردمانی وارسته، به کمال آن راه یافته‌اند



و از بافته‌های دشمنان سر تافته‌اند.^۱

زیرا انتظار در مرحله‌ی عالی و نهائی آن - که در اصحاب خاص امام زمان ارواحنا فداه وجود دارد - به معنای آمادگی و کمک - با استفاده از قدرتهای غیر عادی - برای پیاده کردن نظام آسمانی و خدمتگزاری در حکومت ملکوتی حضرت بقیة الله ارواحنا فداه است.

انتظار، در هر مرحله‌ای که تحقق پذیرد، یک نوع استمداد باطنی از عالم غیب و راه تقرّب به خداوند است و اگر تداوم یافته و تکامل یابد، با مرور زمان تیرگیهایی که در اعماق وجود انسان وجود دارد و در نفس و ضمیر ناخودآگاه او قرار گرفته است، نابود می‌کند و دریچه‌هایی از نور و روشنایی را در باطن انسان روشن می‌سازد و از این طریق راه تکامل را به سوی او می‌گشاید. زیرا انتظار، حالت آمادگی در تمام ابعاد لازم است و توجّه باطن را به سوی جهانی از صفا، صمیمیت و نورانیت جذب می‌کند. جهانی که همه قدرت‌ها و توانایی‌های اهریمنی و شیطانی در آن نابود می‌شود و انوار الهی بر اعماق جان همه انسانهای سراسر گیتی می‌تابد.

با توجه به این حقیقت، می‌گوئیم: کسی به مراحل عالی صراط انتظار گام نهاده است، که دارای قدرتهای خارق العاده باشد. زیرا همان گونه که می‌دانیم؛ حکومت امام عصر ارواحنا فداه، یک حکومت ملکوتی و فوق العاده می‌باشد - که درک کامل آن برتر از قدرت اندیشه ما است - و باید یاورانی پروانه وار گرداگرد حضرت بقیة الله ارواحنا فداه جمع گشته و در صف مقدّم به یاری آن بزرگوار بپردازند که خود مرد راه باشند و قدرت اطاعت فرمانهای ملکوتی آن بزرگوار

۱. افرادی که با توسل و یاد امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف مراسم انتظار را به پا می‌دارند، زیادتند و بحمد الله برگزاری این گونه مجالس رو به افزایش و گسترش است و مقصود ما نفعی این گونه مجالس و این گونه افراد و منتفی بودن حالت انتظار در آنان نیست. زیرا انتظار دارای مراتب است و آنان که به کمال انتظار و مراحل عالی آن راه یافته‌اند، - گرچه تعدادشان کم است - از میان همین گونه افراد برخاسته‌اند و با تلاش و کوشش و تحمّل سختیها و ناگواریها، در راهی که برگزیده‌اند، از پای ننشسته‌اند.

زخوف بادیه دل بد مکن ببند احرام که مرد راه نبیند شد از نشیب و فراز

را که نیاز به داشتن قدرتهای خارق العاده دارد^۱، داشته باشند. روایاتی که اوصاف و ویژگیهای سیصد و سیزده تن از یاوران ممتاز امام عصر ارواحنا فداه را بیان می‌کنند، آنان را دارای قدرتهای روحی و غیر عادی - حتی در زمان غیبت - معرفی می‌نمایند.

عوامل انتظار

ما باید سعی کنیم از حقیقت معنای انتظار آگاهی یافته و این حالت را در خود و دیگران ایجاد کنیم.

برای فراگیر شدن مسئله انتظار و آموختن و جلوه دادن عظمت آن به دیگران، راه‌های گوناگونی وجود دارد که با استفاده از آنها، می‌توانیم حالت انتظار را در جامعه ایجاد نمائیم و در ژرفای وجود آنان، بذر انتظار را بارور سازیم. اینک بعضی از مهمترین راه‌هایی را که به وسیله آنها جامعه به سوی مسئله انتظار گرایش پیدا می‌کند، یاد آور می‌شویم.

- ۱- آشنایی با مقام عظیم ولایت و شناخت عظمت امام زمان (عجله الله تعالی فرجه).
- ۲- آشنایی با آثار شگفت انتظار به معنای کامل و مراحل عالی آن.
- ۳- آشنایی با اوصاف و ویژگیهای اصحاب امام عصر ارواحنا فداه، که به مرحله عالی انتظار رسیده و از قدرتهای عظیم روحی برخوردار شده‌اند و فرمانهای امام زمان ارواحنا فداه را انجام می‌دهند.
- ۴- آشنایی با آینده انسان و جهان، تحولات عظیم و دگرگونیهای مهمی که در زندگانی مردم زمان ظهور، واقع می‌شود.^۲

۱. در روایات متعدد به استفاده از قدرتهای خارق العاده در حکومت امام عصر ارواحنا فداه، تصریح شده است.

۲. راه‌های دیگری نیز وجود دارد که انسان را به سوی «انتظار» فرا می‌خواند و ما درباره بعضی از آنها در این کتاب توضیحاتی داده‌ایم. مانند مسئله اخلاص، آشنایی با معارف، محبت اهل بیت (علیهم‌السلام)، خودسازی و

معرفت به مقام امام زمان ارواحنا فدا، شناخت یاوران بزرگ آن حضرت، و تکمیل عقلها و تکامل علمی، ارتباط با عالم نامرئی و غیب، شناخت موجودات ناشناخته، سفر به آسمان و فضاها و دور و مسائلی دیگر از این قبیل، مردم را به سوی مسئله ظهور امام عصر عجل الله تعالی له الفرج فرا می خواند و حالت انتظار و آمادگی برای دولت پرشکوه و اسرارآمیز آن حضرت را در آنان ایجاد می کند.

علم و آگاهی از این گونه حقائق، شور و نشاط را در دل و جان همه مردمان پاک طینت، به وجود می آورد و آنان را شیفته آن روزگار پرشکوه می کند و حالت انتظار و توقع ظهور را که از وظائف مسلم هر انسان است، در جامعه ایجاد می کند. اینک به توضیح مطالب یاد شده می پردازیم:

۱- آشنایی با مقام امام زمان ارواحنا فدا

آشنایی با خصوصیات و اوصاف امام زمان ارواحنا فدا، و توجه به وجود با عظمت آن بزرگوار، عامل مهمی برای ایجاد حالت انتظار است. زیرا توجه به این نکته که اکنون در سراسر گیتی و در تمامی جهان آفرینش، کسی به جز آن بزرگوار شایسته رهبری و اصلاح عالم هستی نیست، انسان را به سوی آن حضرت جذب می کند. آن بزرگوار آخرین ذخیره الهی و تنها بازمانده امیران جهان هستند که حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) درباره آنان می فرمایند:

عِلْمُ الْأَنْبِيَاءِ فِي عِلْمِهِمْ وَسِرُّ الْأَوْصِيَاءِ فِي سِرِّهِمْ وَعِزُّ الْأَوْلِيَاءِ فِي عِزِّهِمْ، كَالْقَطْرَةِ فِي الْبَحْرِ وَالذَّرَّةُ فِي الْقَفْرِ.^۱

علم پیامبران، در برابر دانش آنان و سِر اوصیاء، در برابر سِر آنان و عزت اولیاء، در برابر عزت آنان، همچون قطره ای در دریا و همانند ذره ای در میان بیابان

۱. بحار الانوار: ۱۷۳/۲۵.

است.

اینک ماکه در زمان آخرین نفر از این خاندان هستیم، وظیفه داریم با توجه به حضرتش و با پیروی از خواسته‌های هدایتگر آن بزرگوار، خود را از تباهی و غفلت نجات دهیم و در انتظار فرا رسیدن حکومت آن حضرت که پرچم هدایت و عدالت را بر افلاک می‌زند، روز شماری کنیم.

اگر کسی در این روزگار آن حضرت را بشناسد و از امدادهای غیبی امام زمان عجل الله تعالی فرجه در «زمان غیبت»، آگاهی داشته باشد و با تحولاتی که آن بزرگوار در «زمان ظهور» در سراسر گیتی در انسان و جهان ایجاد می‌نمایند آشنا باشد، همیشه به یاد آن بزرگوار خواهد بود و همان گونه که امر فرموده‌اند^۱ در انتظار طلوع خورشید ولایت بسر خواهد برد.

معرفت، در چنین انسانی، زنگار غفلت را از قلبش می‌زداید و صفا و نورانیت را جایگزین آن می‌نماید. اینک به روایت جالبی که نشانگر امدادهای غیبی آن حضرت در زمان غیبت می‌باشد، توجه کنید. جابر جعفی از جابر بن عبدالله انصاری از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل می‌کند که آن حضرت فرمودند:

... ذَاكَ الَّذِي يَفْتَحُ اللَّهُ - تَعَالَى ذِكْرُهُ - عَلَى يَدَيْهِ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا، ذَاكَ الَّذِي يَغِيبُ عَنْ شِيعَتِهِ وَأَوْلِيَائِهِ غَيْبَةً لَا يَثْبُتُ فِيهَا عَلَى الْقَوْلِ بِإِمَامَتِهِ إِلَّا مَنْ إِمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ بِالْإِيمَانِ.
 قَالَ: فَقَالَ جَابِرٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ فَهَلْ يَنْتَفِعُ الشَّيْعَةُ بِهِ فِي غَيْبَتِهِ؟
 فَقَالَ صلی الله علیه و آله و سلم: أَيُّ وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالنُّبُوءَةِ أَنَّهُمْ لَيَسْتَفْعُونَ بِهِ وَيَسْتَضِيئُونَ بِنُورٍ وَلَا يَسْتِهِ فِي غَيْبَتِهِ كَانْتِفَاعِ النَّاسِ بِالشَّمْسِ، وَإِنْ جَلَّلَهَا السَّحَابُ، يَا جَابِرُ، هَذَا مَكْنُونُ سِرِّ اللَّهِ وَمَخْزُونُ عِلْمِهِ فَاکْتُمُهُ إِلَّا عَنْ أَهْلِهِ.^۲

۱. رجوع کنید به بحار الانوار: ۱۴۵/۵۲.

۲. کمال الدین: ۱۴۶ و ۱۴۷، بحار الانوار: ۲۵۰/۳۶.



... اوست (حضرت مهدی ارواحنا فداه) که خداوند - که یادش بزرگ باد - با دستان او مشرق‌ها و مغرب‌های زمین را می‌گشاید. اوست کسی که از شیعه و اولیائش غایب می‌شود، بطوری که ثابت قدم نمی‌ماند بر عقیده به امامت او، مگر کسی که خداوند قلب او را برای ایمان امتحان نموده باشد.

جابر جعفی می‌گوید: جابر بن عبدالله انصاری به پیغمبر ﷺ عرض کرد: یا رسول الله ﷺ آیا شیعیان در زمان غیبت، از او بهره‌مند می‌شوند؟ پیغمبر ﷺ در جواب فرمودند: آری به خدائی که مرا به رسالت مبعوث نموده، آنان به وسیله او بهره‌مند می‌شوند در زمان غیبت او، و به وسیله نور ولایت او روشنایی می‌یابند، همان گونه که مردم از خورشید بهره‌مند می‌شوند، گرچه ابر آن را پوشانده باشد. ای جابر، این از سر مکنون الهی و علم مخزون اوست، پس آن را مخفی دار مگر از اهلش.

همان گونه که ملاحظه نمودید، پیغمبر اکرم ﷺ در این روایت با تأکید قسم یاد نموده‌اند که شیعیان در زمان غیبت امام عصر ارواحنا فداه از مقام ولایت آن حضرت نور می‌گیرند.

کیست بی‌پرده به خورشید، نظر باز کند

چشم پوشیده‌ما، علت پیدائی تست

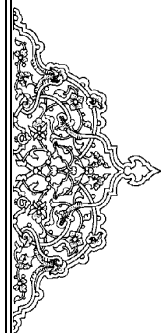
از لطافت نتوان یافت، کجا می‌باشی

جای رحم است بر آن کس که تماشایی تست

در زمان غیبت گرچه امام زمان ارواحنا فداه غایب هستند، ولی در حقیقت پرده غیبت بر قلب‌های ما است و گرنه امام ﷺ نور درخشان هستند و برای کسی که قلبش بینا است آشکارند، اگرچه به ظاهر نابینا باشد.^۱

توجه به این حقیقت، انسان را به مقام ولایت، علم و قدرت آن بزرگوار راهنمایی می‌کند و محبت امام زمان ارواحنا فداه را در قلب‌ها سرشار نموده و

۱. برای توضیح مطلب، به حدیث بسیار جالب ابوبصیر و غایب شدن امام باقر ﷺ به ص ۲۷۶ این کتاب رجوع کنید.



انتظار فرا رسیدن حکومت جهانی حضرتش را در دل‌ها ایجاد می‌کند.

۲- آشنائی با آثار انتظار:

۱- گریز از یأس و ناامیدی

در جامعه‌ای که دین در آن نقشی ندارد و مردم در انتظار آینده‌ای بهتر نیستند، سرخوردگی از زندگی، قتل و خونریزی و خودکشی، فراوان به چشم می‌خورد. زیرا مردم عوامل منفی مانند فقر و تنگدستی، ظلم و ستم، تجاوز و قانون شکنی، بی‌اعتنایی به حقوق انسانها و این گونه مسائل را می‌بینند، و در برابر آن راه چاره و فرار از این تباهی‌ها را پیدا نمی‌کنند. به این جهت گرفتار بالای خانمان سوز یأس و ناامیدی می‌شوند؛ زیرا به خدا و آینده‌امیدی ندارند و راه گریز از همه این گرفتاری‌ها را دست زدن به خودکشی می‌پندارند. و با دست زدن به این جنایت نه تنها دنیا و آخرت خود؛ بلکه آینده زن و فرزندان و نزدیکان خود را نیز به تباهی می‌کشانند.

ولی شخصی که حالت انتظار را در خود به وجود آورده و هر لحظه امیدوار است تابش انوار تابناک ولایت را بر سراسر هستی بنگرد، هیچ‌گاه حاضر نیست دست به این گونه جنایت بزند و با ریختن خون خویش، زندگی عده‌ای دیگر را نیز به تباهی بکشد. بنابر این، مسئله انتظار فرج برای او گشایش است و زمینه گریز از ناامیدی و تباهی را فراهم می‌کند. روایتی که می‌آوریم، گواه بر این حقیقت است:

عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام عَنْ شَيْءٍ مِنَ الْفَرَجِ، فَقَالَ عليه السلام: أَوَلَسْتَ تَعْلَمُ أَنَّ إِنْتِظَارَ الْفَرَجِ مِنَ الْفَرَجِ؟ قُلْتُ: لَا أَدْرِي إِلَّا أَنْ تُعَلِّمَنِي. فَقَالَ عليه السلام: نَعَمْ، إِنْتِظَارُ الْفَرَجِ مِنَ الْفَرَجِ.^۱

حسن بن جهم می‌گوید: از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام درباره فرج سؤال نمودم. امام علیه السلام فرمودند: آیا نمی‌دانی که انتظار فرج، مقداری از فرج است.

گفتم: من خبر ندارم، مگر آن که شما به من تعلیم نمائید.
امام علیه السلام فرمودند: آری، انتظار فرج مقداری از فرج است.

۲- تکامل روحی

انسان می تواند با ایجاد انتظار کامل، مقداری از حالات مردم زمان ظهور - مانند تطهیر قلب - را در خویشتن ایجاد کند و به وسیله امید و انتظار، خود را از ناامیدی و تباهی نجات دهد.

به این جهت امام صادق علیه السلام از پدران بزرگوار خود از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیهم نقل کرده اند که آن حضرت فرمودند:

أَفْضَلُ عِبَادَةِ الْمُؤْمِنِ إِنْتِظَارُ فَرَجِ اللَّهِ.^۱

برترین عبادت فرد مؤمن، این است که از خداوند انتظار فرج داشته باشد.

بنابراین انسان بر اثر داشتن حالت انتظار، می تواند بعضی از آثار تکامل در زمان ظهور را در خود ایجاد کند. برای توضیح مطلب به فرمایش امام سجاد علیه السلام به ابی خالد توجه کنید:

عَنْ أَبِي خَالِدٍ الْكَابُلِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليهما السلام: تَمَنُّدُ الْغَيْبَةِ بِوَلِيِّ اللَّهِ الثَّانِي عَشَرَ مِنْ أَوْصِيَاءِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم وَالْإِيْمَةُ بَعْدَهُ، يَا أَبَا خَالِدٍ، إِنَّ أَهْلَ زَمَانٍ غَيْبَتِهِ، الْقَائِلُونَ بِإِمَامَتِهِ، الْمُنْتَظِرُونَ لِظُهُورِهِ أَفْضَلُ أَهْلِ كُلِّ زَمَانٍ، لِأَنَّ اللَّهَ - تَعَالَى ذِكْرُهُ - أَعْطَاهُمْ مِنَ الْعُقُولِ وَالْأَفْهَامِ وَالْمَعْرِفَةِ مَا صَارَتْ بِهِ الْغَيْبَةُ عِنْدَهُمْ بِمَنْزِلَةِ الْمَشَاهِدَةِ، وَجَعَلَهُمْ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ بِمَنْزِلَةِ الْمُجَاهِدِينَ بَيْنَ يَدَيِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم بِالسَّيْفِ، أُولَئِكَ الْمُخْلِصُونَ حَقًّا، وَشِيعَتُنَا صِدْقًا، وَالدُّعَاءُ إِلَى دِينِ اللَّهِ سِرًّا وَجَهْرًا، وَقَالَ عليه السلام: إِنْتِظَارُ الْفَرَجِ مِنْ أَعْظَمِ الْفَرَجِ^۲

۱. بحارالانوار: ۱۳۱/۵۲.

۲. بحارالانوار: ۱۲۲/۵۲.

ابی خالد کابلی از حضرت علی بن الحسین علیه السلام نقل کرده است که آن حضرت فرمودند:

غیبت به وسیله ولی خداوند که دوازدهمین نفر از اوصیاء پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان بعد از اوست، طولانی می شود.

ای ابا خالد، بدرستی مردمانی که در زمان غیبت او هستند و معتقد به امامت او و منتظر ظهور او می باشند، برتر از اهل هر زمانی هستند.

زیرا خداوند - که یادش بزرگ باد - آن قدر از عقل ها و فهم ها و معرفت به آنان عنایت می نماید که غیبت در نزد آنان بمنزله مشاهده است و آنان را در آن زمان به منزله مجاهدینی قرار داده است که در حضور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله با شمشیر می جنگند. آنان حقیقتاً با اخلاص هستند و شیعیان با صداقت ما می باشند و مردم را در آشکار و پنهان به سوی دین خداوند فرامی خوانند. سپس امام سجاد علیه السلام فرمودند: انتظار فرج، از اعظم فرج است.

دوست نزدیکتر از من، به من است وین عجبت که من از وی دورم
این سخن با که توان گفت که دوست در کنار من و من مهجورم

منتظران راستینی که در صراط انتظار به تکامل رسیده اند، بر اثر آماده ساختن خود برای حکومت قدرتهای غیبی خداوند بر سراسر گیتی، در زمان غیبت به قسمتی از ویژگیهای فردی زمان ظهور - مانند تطهیر قلب - دست می یابند، به گونه ای که روزگار تیره غیبت برای آنان بمنزله روز شهود است. اگر انتظار در آنان دارای این گونه آثار نباشد، پس چگونه انتظار فرج اعظم فرج است؟ آنان با حالت انتظار، میان زمان ظهور و غیبت پیوند می زنند و برخی از حالات آن روزگار را در دوران غیبت به دست می آورند.^۱

مرحوم شیخ انصاری در منزل امام زمان ارواحنا فداه

۱. همان گونه که گفتیم، به ندرت افرادی مانند مرحوم سید بحر العلوم و مرحوم شیخ مرتضی انصاری، به این حالات دست می یابند.



اینک برای روشن شدن دل‌ها، جریانی را از شخصیت بزرگ جهان شیعه - که به وسیله داشتن قدرت‌های غیبی در آشکار و نهان به یاری دین خدا برخاست - می‌آوریم:

یکی از شاگردان مرحوم شیخ انصاری درباره ارتباط مرحوم شیخ انصاری با امام عصر ارواحنا فداه و تشرّف ایشان به منزل آن حضرت چنین گفته است:

در یکی از زیارات مخصوصه حضرت ابی عبدالله الحسین (علیه السلام) به کربلا مشرّف شده بودم. شبی بعد از نیمه شب برای رفتن به حمام از منزل بیرون آمدم، و چون کوچه‌ها گل بود، چراغی همراه برداشتم. از دور شخصی را شبیه به شیخ دیدم. چون قدری نزدیک رفتم، دیدم آری شیخ است. در فکر فرو رفتم که ایشان در این موقع از شب، آن هم در این گل‌ولای با چشم ضعیف به کجا می‌رود؟ من برای این که مبادا کسی او را کمین کرده باشد، آهسته در پی او روان شدم تا بر در خانه مخروبه‌ای ایستاد و زیارت جامعه را با توجه خاصی خواند و سپس داخل آن خانه گردید!

من دیگر چیزی نمی‌دیدم ولی صدای شیخ را می‌شنیدم، گویا با کسی صحبت می‌کرد. من به حمام رفتم و بعد به حرم مطهر مشرّف گشتم و شیخ را در حرم مطهر دیدم. بعد از پایان مسافرت، در نجف اشرف خدمت شیخ رسیدم و جریان آن شب را به عرض وی رساندم. اوّل شیخ انکار کرد تا پس از اصرار زیاد فرمود:

گاهی برای رسیدن خدمت امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف مأذون می‌گردم و پشت درب آن منزل که تو آن را پیدا نخواهی کرد می‌روم و زیارت جامعه را می‌خوانم؛ چنانچه ثانیاً اجازه دهند، خدمت آن حضرت شرفیاب می‌شوم و مطالب لازمه را از آن سرور می‌پرسم. سپس شیخ فرمود: تا زمانی که در قید حیات می‌باشم، این مطلب را پنهان دار و به کسی اظهار مکن.^۱

این گونه شخصیت‌های بزرگ و راه یافته دارای آمادگی کامل برای ظهور امام زمان ارواحنا فداء می‌باشند، نه آنان که در زمان ظهور با تأویل و توجیه آیات قرآن مجید، به جنگ با آن حضرت می‌پردازند!

کلید گنج سعادت فتد به دست کسی که نخل هستی او را بود بر هنری
چو مستعد نظر نیستی، وصال مجوی که جام جم ندهد سود، وقت بی‌بصری

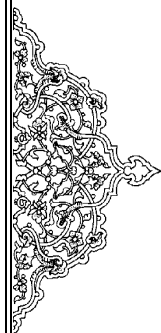
رمز موفقیت‌ها و راز محرومیت‌ها

ممکن است سؤال شود: چگونه مرحوم شیخ انصاری هر گاه اجازه می‌یافت، می‌توانست به منزل امام زمان ارواحنا فداء برود و با خواندن زیارت جامعه و اذن ثانوی، وارد منزل شود و با امام مهربان خویش، سخن بگوید؟ او چگونه به این مقام راه یافته بود، ولی شاگرد آن بزرگوار که او نیز منزل امام عصر ارواحنا فداء را دیده بود، چنین افتخاری نداشت و مرحوم شیخ به او چنین فرمود: تو دیگر آن خانه را نخواهی یافت؟!

این سؤال مهمی است که پاسخ قانع کننده‌ای لازم دارد. متأسفانه بعضی از افراد برای این گونه سئوالات، جواب‌های آماده و فوری دارند و در برابر این قبیل پرسش‌ها فوراً پاسخ می‌دهند: خدا چنین خواسته است یا خدا با بعضی از افراد - نعوذ بالله - قوم و خویشی دارد و هیچ گونه ارتباطی به عمل و خواسته مردم ندارد!

این گونه پاسخ‌ها که بیشتر برای شانه خالی کردن از بار مسئولیت می‌باشد، صحیح نیست. به این جهت نه قانع کننده است و نه هیچ گاه کسی را به راهی راهنمایی می‌نماید.

ما در پاسخ این سؤال - با توجه به فرمایشات خاندان وحی - می‌گوئیم: خداوند مهربان همه انسان‌ها را به سوی تکامل معنوی و روحی فرا خوانده است و در دعوت عمومی خود به همه کسانی که در این راه قدم





بردارند، اجر و پاداش می دهد. همان گونه که میزبان، میهمانان خویش را دعوت می کند و در صورت شرکت در مجلس، از همه آنان پذیرایی می کند؛ خداوند نیز زمینه پیشرفت و تکامل را در انسان ها ایجاد نموده و به این گونه، آنان را به سوی تکامل دعوت کرده است. و در قرآن مجید صریحاً فرموده است:

﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا﴾^۱

هر کس در راه ما کوشش کند، ما حتماً او را به راه های خود هدایت می کنیم.

این وظیفه میهمانان است که دعوت خدا را پاسخ گویند و در راه تکامل روحی و پیشرفت معنوی خود، قدم بردارند.

بنابراین در انسان ها زمینه پیشرفت و تکامل وجود دارد و آنان از این نعمت بهره مند هستند؛ ولی آن را بایگانی نموده و از آن استفاده نمی کنند. مانند ثروتمندان کوتاه نظری که به انباشته شدن هر چه بیشتر حساب های پس انداز خود در بانک ها خوشنودند و هیچگاه توفیق استفاده از آن ثروت ها را پیدا نمی کنند.

برای موفقیت باید از زمینه ها و توانایی های موجود استفاده کنید و کمبودهای خود را نیز جبران نمائید، تا به اهداف بزرگ خود دست یابید. بسیاری از افراد از نظر ذاتی، توانایی و آمادگی زیادی برای رسیدن به تکامل معنوی و روحی دارند، ولی چون کاری به این امور ندارند؛ هیچ گونه استفاده ای از این گونه توانایی ها نمی برند و از دنیا کوچ می کنند و آنها را به خاک می سپارند. همچون ثروتمندانی که در زمان های گذشته، برای حفظ ثروت خود، آنها را در دل خاک پنهان می کردند و نه خود و نه فرزندانشان هیچ گونه بهره ای از آن اموال نمی بردند.

برای آن که روشن شود چگونه بعضی از افراد دارای توانایی های روحی

۱. سوره عنکبوت آیه ۶۹.

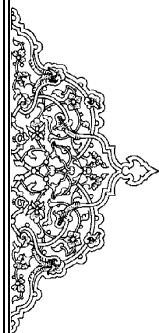
بیشتر و قدرت درک بهتر می‌باشند و چگونه آن را به دست آورده‌اند، گفتاری را از مرحوم شیخ حرّ عاملی که از علماء بزرگ شیعه بوده است می‌آوریم؛ ایشان می‌گویند:

روشن است که دیدن و شنیدن و امثال اینها، مستقلاً با چشم و گوش و امثال این دو نیست، بلکه آنها وسیله‌ای هستند برای روح، که روح به وسیله آنها می‌بیند و می‌شنود و ... و چون روح انسان قوی نیست، دیدن و شنیدن او مقید و محدود به این گونه اسباب مادی در محدوده خاص است.

از این جهت فقط مادیات را می‌بیند و از درک مسائل روحی ناتوان است؛ ولی اگر روح انسانی تقویت شود و به وسیله عبادات و انجام واجبات و ترک محرّمات تقرّب به سوی خداوند پیدا نماید، روح او قوی می‌شود. وقتی روح قوی شد، قدرت استفاده او از مادیات و طبیعیات بیشتر می‌شود. بنابراین با چشمش اشیائی را می‌بیند که دیگران نمی‌بینند و با گوشش چیزهایی را می‌شنود که دیگران نمی‌شنوند و ...

این غلبه و قدرت، در افراد مختلف است؛ همان گونه که تقرّب آنان به خداوند یکسان نیست. هر کس به وسیله عبادات و مجاهدات به خداوند نزدیکتر شود، حالات معنوی و روحی او قویتر می‌شود و در درک اموری که دیگران قدرت ادراک آن را با چشم و گوش و امثال این دو ندارند، نیرومندتر می‌شود.^۱

با این بیان روشن شد که چرا افرادی همچون مرحوم شیخ انصاری می‌توانند به آن نعمت بزرگ دست یابند، ولی افراد دیگر این قدرت و توانایی را ندارند و دیدگان آنان عاجز از دیدن این گونه امور است. دارا بودن حالت انتظار به معنای کامل آن، درک این گونه امور را برای شما به ارمغان می‌آورد.



۱. رجوع کنید به فوائد الطوسیّه مرحوم شیخ حرّ عاملی: ۸۲.



دیدۀ باطن چو بسینا می شود
آنچه پنهان است، پیدا می شود

منتظرانی که در صراط انتظار سوخته اند و خود را ساخته اند، با فرار از هوای نفس و پرواز و ترقی روح، از تسلط نفس خارج می شوند و جاذبه نفس قدرت ندارد آنان را به سوی خود بکشاند. همان گونه که سفینه های فضائی آن گاه که از مدار زمین خارج می شوند، جاذبه زمین دیگر نمی تواند آنها را به سوی خود بکشاند؛ شما نیز اگر با مرور زمان، خود را از مدار هواهای نفسانی خارج کنید، جاذبه نفس و وسوسه شیطان در شما تأثیری ندارند.

یاران اهل بیت علیهم السلام همچون جناب سلمان این گونه بودند. آنان از مدار نفس خارج شده و از قید مادیات رها گشتند؛ از این رو با عالم غیب در ارتباط بودند. ولایت و قدرتی که سلمان داشت، از این جهت بود که از مدار نفس خارج شده و هواهای خود را نابود کرده بود. و میل و اراده امیرالمؤمنین علیه السلام را حاکم بر میل و اراده خود قرار داده و به این جهت از قدرت های نهان و نیروهای غیبی بهره مند بود و استفاده می کرد.

۳- شناخت مقام ولایت

انتظار ظهور، قدرت ولایت امام زمان ارواحنا فداه را در قلب و جان شخص منتظر استحکام می بخشد و او را بر این عقیده ثابت و استوار می نماید که روزی از کنار خانه خدا، قدرت الهی بدست آن حضرت آشکار می شود و همه طاغوتیان جهان را که زالو صفت به مکیدن خون ضعیفان پرداخته اند، به سزای اعمال ننگینشان می رساند، و با صلابت و قدرت عظیم ولایت، به همه جهانیان ثابت و روشن می کند، کسی دارای مقام امامت و ولایت است که بتواند قدرت خدا را ظاهر و آشکار نماید.

این، اندیشه و اعتقاد یک فرد منتظر است. بنابراین انتظار ظهور، همراه با

اعتقاد به عقاید و معارف اصیل دین می‌باشد؛ زیرا که انتظار، بذر معرفت و شناختِ اعتقادات را در اذهان منتظران بارور می‌کند و به آنان تفهیم می‌کند: سرانجام، سراسر گیتی در تحت سیطرهٔ قدرت ولایت سر و سامان می‌یابد و قدرتِ عظیم و ناشناختهٔ ولایت، همهٔ قدرتهای ستمگر جهان را به زانو در می‌آورد و تمدنِ مادی جهان در برابر نیروی بیکران ولایت الهی تاب نیاورده و عالم در اختیار نیروهای شگفت انگیز مصلح جهان ارواح‌فدا قرار می‌گیرد.

۴- شناخت مدعیان

در طول تاریخ شیعه، افراد متعددی با ادعای مهدویت قیام نموده‌اند و خود را رهبر و مصلح مردم معرفی نموده‌اند، و با این حيله خون و جان و مال انسان‌ها را پایمال نموده و عده‌ای را به گمراهی کشانده‌اند؛ ولی افرادی که صادقانه در صراط انتظار قدم برداشته‌اند و وجود خود را با انوار تابناک ولایت روشن ساخته‌اند، فریب این شیادان را نخورده‌اند و به دام این صیادان گرفتار نشده‌اند و با زبان حال به آنان گفته‌اند:

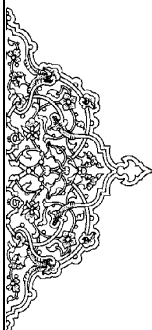
برو این دام بر مرغِ دگر نه
که عنقا را بلند است آشیانه

آگاهی آنان و شناختِ شیادان و دزدان طریق، به خاطر آشنایی آنان با مقام رفیع امامت است. به این جهت آب حیات را به سراب نمی‌فروشند و غاصبان خلافت را به امامت بر نمی‌گزینند.

۳- آشنایی با مقام منتظران تکامل یافته

یا اصحاب بزرگ امام عصر ارواح‌فدا

یکی دیگر از اموری که باعث جذب شدن مردم به صراط انتظار است آشنا شدن با مقام منتظران تکامل یافته یا اصحاب امام عصر ارواح‌فدا می‌باشد.



از آثار شگفتی که انتظار، برای منتظران تکامل یافته به ارمغان می‌آورد، این است که نه تنها آنان از نظر عقیده و اعتقاد، عارف به مقام عظیم ولایت اهل بیت علیهم‌السلام هستند؛ بلکه خود، روزنه‌ای از نور پر فروغ خورشید ولایت می‌باشند. یعنی بر اثر تکامل در مسیر انتظار تا حد ظرفیت خویش، از مقام خاندان وحی قدرتهای معنوی و روحی کسب نموده‌اند، و با استفاده از آنها، مأموریت‌هایی که به آنان داده می‌شود، انجام می‌دهند.

این گونه افراد، سرآمد یاوران امام زمان ارواحنا فداء می‌باشند و پیشتازان به سوی مقام ولایت آن حضرت می‌باشند.

اینک به این نکته توجه کنید که خداوند کریم در قرآن مجید می‌فرماید:

﴿فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعاً﴾^۱

در خیرات از یکدیگر سبقت بگیرید. هر جا که باشید خداوند همه شما را می‌آورد.

این آیه درباره سیصد و سیزده تن از بزرگان اصحاب امام عصر ارواحنا فداء است که در روز ظهور، خداوند بزرگ آنان را در کنار خانه خود به گرد وجود مقام ولایت کلیه جمع می‌کند، تا به یاری آن حضرت بشتابند و به زندگی سیه دلان روزگار خاتمه بخشند.

گاهی سئوالی مهم به ذهن بعضی از افراد می‌آید، که آیا مقصود از سبقت گرفتن آنان در خیرات چیست؟ و سیصد و سیزده تن از یاوران پیشتاز حضرت مهدی ارواحنا فداء، با دارا بودن چه خصلتی بر دیگران سبقت می‌گیرند و به آن مقام بزرگ نائل می‌شوند؟!

با هم به مکتب وحی رو می‌آوریم و پاسخ آن را این گونه می‌یابیم:

حضرت امام باقر علیه‌السلام در تفسیر آیه‌ای که ذکر کردیم، چنین می‌فرمایند:

الْخَيْرَاتُ؛ أَوْلَايَةُ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ.^۱

مقصود از خیرات - که در آیه ذکر شده - ولایتی است که از آن ما اهل بیت است.

اشاره‌ای به قدرت آنان

هر چه انسان در پذیرش ولایت بکوشد، روح خود را قویتر می‌کند و قدرت غیر عادی او افزایش می‌یابد؛ تا حدی که می‌تواند بر اثر قدرت روح، بر موجودات مادی و حتی غیر مادی حکومت کند. اینک به ذکر داستانی جالب از مرحوم علامه بحر العلوم می‌پردازیم:

مرحوم علامه سید بحر العلوم مبتلا به مرض خفقان بود و با این مرض در وقت تابستان به قصد تشرّف به کربلا در یکی از زیارات مخصوصه حضرت ابی عبدالله الحسین (علیه السلام) در روزی بسیار گرم، از نجف اشرف خارج شد. مردم تعجب نمودند که با این مرض و گرمی هوا، ایشان چگونه به مسافرت می‌روند؟! در میان همسفرهای ایشان، مرحوم شیخ حسین نجف بود که از علماء مشهور عصر سید بود. آنان چون بر مرکبهای خود سوار شده و به راه افتادند، ابری در هوا پیدا شده بر آنها سایه افکند و نسیم سردی وزیدن گرفت و هوا بطوری خنک شد که گویا در سرداب هستند.

ابر همچنان بر آنها سایه افکنده بود، تا آن که نزدیک «خان شور» رسیدند. در آنجا کسی از آشنایان عالم بزرگ، شیخ حسین نجف پیدا شده و ایشان از سید بحر العلوم جدا شد و به احوالپرسی و صحبت پرداخت. آن ابر، بر سر سید سایه می‌افکند تا آن که سید وارد کاروانسرا شد. چون حرارت آفتاب بر شیخ حسین نجف تابید، حالش دگرگون گردید و از مرکب به زمین افتاد و به خاطر کهولت سن یا به جهت ضعف بنیه، بیهوش شد.



پس او را برداشته، به کاروانسرا به نزد مرحود سید بحر العلوم رساندند. بعد از آن که به هوش آمد، به آن بزرگوار عرض کرد: «سیدنا لِمَ لم تدرکنا الرحمة؟» چرا رحمت ما را فرا نگرفت؟ سید فرمود: «لِمَ تَخَلَّفْتُمْ عنها؟» چرا از رحمت تخلف نمودید. و در این جواب توریه‌ایست لطیف.^۱

قدرت تصرف یاوران خاص امام عصر ارواحنا فداء این گونه است. عده‌ای از سیصد و سیزده تن از یاوران خاص امام عصر ارواحنا فداء از ابرهای اسرار آمیز استفاده می‌نمایند و در ابتداء ظهور، خود را به وسیله ابر به محضر آن بزرگوار می‌رسانند. مفصل می‌گوید:

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: إِذَا أُذِنَ لِلْإِمَامِ دَعَا اللَّهَ بِاسْمِهِ الْعِزَّانِيِّ فَاتَّيَحَتْ لَهُ صَحَابَتُهُ الثَّلَاثِمِائَةِ وَثَلَاثَةُ عَشَرَ قَرْعَ كَقَرْعِ الْخَرِيفِ وَهُمْ أَصْحَابُ الْأَلْوِيَّةِ، مِنْهُمْ مَنْ يُفْقَدُ عَنْ فِرَاشِهِ لَيْلًا فَيُصْبِحُ بِمَكَّةَ، وَمِنْهُمْ مَنْ يُرَى يَسِيرُ فِي السَّحَابِ نَهَاراً يُعْرِفُ بِاسْمِهِ وَاسْمِ أَبِيهِ وَحَلِيِّتِهِ وَنَسَبِهِ، قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ أَيُّهُمْ أَعْظَمُ إِيمَاناً؟ قَالَ: الَّذِي يَسِيرُ فِي السَّحَابِ نَهَاراً وَهُمْ الْمُتَّقُونَ وَفِيهِمْ نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ ﴿أَيْنَمَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعاً﴾ ۳.۲

امام صادق عليه السلام فرمودند: هرگاه به امام عليه السلام اذن داده شود، خداوند را به اسم عبری او می‌خواند، آن‌گاه یاوران او که سیصد و سیزده تن هستند، برای یاری او مهیا می‌گردند. آنها ابرهائی هستند همچون ابرهای پائیزی (که به هم می‌پیوندند و در یک جا جمع می‌شوند) و آنان پرچمداران (حضرت مهدی عليه السلام) هستند. بعضی از آنان شبانه از خوابگاه خود ناپدید می‌شوند و در مکه صبح می‌کنند، و عده‌ای دیگر از آنان دیده می‌شوند که روز در ابرها سیر می‌کنند و به نام خود و نام پدر و صفت و نسبشان شناخته می‌شوند. گفتیم: کدام یک از این دو دسته از

۱. العبقري الحسان: ۶۹/۲.

۲. سورة بقره آیه ۱۴۸.

۳. بحار الانوار: ۳۶۸/۵۲، الغيبة نعمانی: ۱۶۸، تفسیر عیاشی: ۶۷/۱.

نظر ایمان با عظمت تر هستند؟ امام صادق (علیه السلام) فرمودند: آنان که در روز در ابرها
سیر می کنند و اینان هستند که از مکان های خود ناپدید می شوند و درباره آنان
این آیه نازل شده است: «هر جا که باشید، خداوند تمامی شما را می آورد».

* * *

آشنایی با زمان ظهور

آشنایی با وضع جهان در روزگار ظهور و تحوّل عظیمی که در آن زمان
رخ می دهد، انسان را به سوی مسأله انتظار فرا می خواند.
تحوّل شگفت انگیزی که در سراسر جهان و در انسانها پیدا می شود،
انسان و جهان را به صورتی دیگر جلوه گر می سازد.

۱- پاکسازی باطن

اینک به تشریح کوتاهی از تحولاتی که در اعماق وجود انسانها به وجود
می آید، توجه کنید:

یکی از مسائل اعتقادی، بحث طینت و چگونگی آمیخته شدن طینتهای
پاک و ناپاک به یکدیگر است. در روایات بیان نموده اند که مقصود از طینت
چیست و چرا طینت ها به هم آمیخته شدند و چگونه پاکسازی شده و از
یکدیگر جدا می گردند؟ تفصیل این مسئله با حجم کوچک بحث ما مناسب
نیست؛ از این رو تنها به این نکته اشاره می کنیم:

از ویژگی های روزگار ظهور، پاکسازی طینت ها از آمیختگی ها و
پاکسازی نفس و ضمیر ناخود آگاه از آلودگی هایی است که در اعماق وجود
انسان وجود دارد.

چرا می گوئیم در روزگار ظهور حضرت بقیة الله ارواحنا فداء، مردم از
آمیختگی ها و آلودگی ها پاک می شوند؟



قبل از پاسخ به این سؤال، داستانی را به خاطر توضیح مطلب می آوریم: شیبۀ بن عثمان یکی از دشمن ترین دشمنان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بود و آرزوی قتل آن حضرت را در سر می پروراند. او در جنگ «حنین» شرکت کرد تا پیغمبر را به شهادت برساند. و آن گاه که مردم از اطراف آن حضرت پراکنده شدند و پیغمبر تنها ماندند، از پشت سر خود را به ایشان رساند، ولی شعله ای از آتش به سوی او بلند شد؛ به طوری که طاقت تحمل آن را نداشت. به این جهت نتوانست به مقصود خود دست یابد.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به او رو نموده و فرمودند: شیبۀ نزدیک بیا! آن گاه حضرت رسول صلی الله علیه و آله دست خود را بر سینه او گذاردند. بر اثر این کار، محبت آن بزرگوار در قلب او جای گرفت؛ به طوری که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، محبوب ترین فرد نزد او شدند. آن گاه در حضور آن حضرت به جنگ با مخالفان پرداخت، به طوری که اگر در برابر پدر خود قرار می گرفت، او را به خاطر یاری پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می کشت.^۱

ببینید چگونه دستان پاک پیامبر صلی الله علیه و آله طینت ناپاک و نفس آلوده یکی از سرسخت ترین دشمنان را در یک لحظه از ناپاکی و آلودگی نجات داد و او را از صف کفار جدا نمود و در میان لشکر پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله قرار داد.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله با کشیدن دستان مبارک خود بر سینه او، عقل او را تکمیل نمودند و به خاطر تحوّل که در طبیعت ناپسند وی به وجود آمد، از ضلالت و گمراهی نجات یافت.

پس از بیان این مقدمه به شرح روزگار ظهور می پردازیم.

حضرت امام باقر علیه السلام می فرمایند:

إِذَا قَامَ قَائِمُنَا وَضَعَ يَدَهُ عَلَى رُؤُوسِ الْعِبَادِ، فَجَمَعَ بِهِ عُقُولَهُمْ

وَأَكْمَلْ بِهِ أَخْلَاقَهُمْ^۱

آن گاه که قائم ما قیام کند، دست خود را بر سرهای بندگان خدا می‌گذارد. پس با این عمل، عقل‌های آنان را جمع می‌کند (به این سبب نیروهای عقلی آنان کامل می‌شود) و اخلاق آنان را تکمیل می‌نماید.

امام عصر ارواحنا فداه با این رفتار، باطن افراد را پاکسازی می‌کنند و همه بندگان خدا را از آلودگیها نجات می‌بخشند.

۲- تکامل عقلها در زمان ظهور

اکنون دو نکته جالب توجه در روایت را، توضیح می‌دهیم:

۱- حضرت بقیة الله ارواحنا فداه دست خود را نه فقط بر سر اصحاب و یارانشان؛ بلکه بر سر تمام بندگان خدا قرار می‌دهند. یعنی همه افرادی که بندگی خدا را در آن روز قبول دارند؛ اگر چه در جنگ، از یاوران آن حضرت نباشند مانند کهنسالان و کودکان، از این نعمت بزرگ برخوردار می‌شوند.

۲- عقول همه مردم از پراکندگی نجات می‌یابد و همه دارای قدرت کامل تمرکز فکر و تعقل که منشأ علوم و درک‌های خارق العاده است، می‌شوند. کامل شدن نیروهای عقلی آنان، به این معنی است که می‌توانند از تمامی قدرت‌های مغزی خود استفاده کنند.

آری در روزگاری که دست الهی بر سر مردم جهان قرار گیرد و انسان‌های زجر کشیده دوران غیبت را نوازش دهد، نیروهای پنهان و نهفته در مغز انسان‌ها بر اثر تکامل عقلی، تجلی و ظهور می‌یابد و به عالی‌ترین مراحل تکامل علمی و عملی و تمدن شگفت انگیز روزگار ظهور دست می‌یابند.

برای آن که با قدرت مغز و آثار شگفت تکامل عقلی، آشنایی بیشتری پیدا کنید، به تشریح قدرت عظیم مغز می‌پردازیم:

«هر انسانی اعم از نابغه یا عادی، چیزی بیش از یک میلیارد ظرفیت مغز



خویش را در دوران زندگیش به کار نمی‌گیرد. اگر فقط یک میلیاردم توانایی و ظرفیت کلی مغز، اعم از مغز یک نابغه یا مغز یک انسان عادی به کار گرفته شود، تفاوتی که بین آنها دیده می‌شود، یک تفاوت کیفی خواهد بود نه کمی^۱ یعنی حتی افراد نابغه‌ای که از قدرت عجیب فکری برخوردارند؛ فقط می‌توانند از یک میلیاردم مغز خود استفاده کنند نه بیشتر. ولی چگونگی بهره‌گیری آنان از یک میلیاردم مغز خود بهتر از دیگران است.

«سالها پیش از این، یکی از ریاضی دانان معاصر، مطلبی پر سر و صدا را به آگاهی مردم رساند. او تخمین زد که مغز انسان عملاً می‌تواند ده واحد اطلاعاتی را در خود ذخیره سازد. این رقم را اگر به زبان ساده بیان کنیم، به این معنی خواهد بود که هر یک از ما می‌تواند کل محتوای اطلاعاتی میلیونها جلد کتاب موجود در بزرگترین کتابخانه جهان در مسکو را به حافظه بسپارد. سخن فوق در نگاه نخست، همانند محاسباتی که در تأیید آن به عمل آمده، حیرت انگیز به نظر می‌رسد»^۲.

اکنون توجّه کنید: در صورتی که قدرت مغز انسان بر اثر تشعشع انوار درخشان مصلح جهان به تکامل رسد و انسان از تمام نیروی مغز خود - نه یک میلیاردم آن - استفاده کند و علم و تمدن سراسر گیتی را فرا گیرد، صحنه جهان چگونه خواهد بود؟!

در زمانی که انسان بر اثر تکامل عقلی راه‌های استفاده از قدرتهای خفته روح را پیدا نماید و بتواند آنها را بیدار نموده و از آنها بهره‌گیری نماید، می‌تواند جسم خود را تابع روح خویش قرار داده و به قدرت «تروّح» دست یابد. یعنی می‌تواند جسم مادی خود را تبدیل به انرژی و امواج کند و با این کار حالت جسمانیّت و مادّیت را از او بگیرد. وقتی که انسان قادر بر این کار شد؛

۱. تواناییهای خود را بشناسید ص ۳۴۷.

۲. تواناییهای خود را بشناسید: ۴۴.

کرامت‌های فراوانی که در آن زمان عادی است، برای او محقق می‌شود. در زمان غیبت نیز افراد بسیار اندکی که دارای قدرت «طی الارض» هستند، از این راه استفاده می‌کنند و با گرفتن حالت مادّیت و تجسّم از جسم خویش، خود را به صورت انرژی و امواج، تبدیل نموده و در یک لحظه در نقطه دیگری از زمین، خود را ظاهر می‌کنند. آنان با قدرتی که دارا هستند؛ جسم تروّج یافته خود را، به نقطه‌ای که مایل هستند هدایت می‌کنند و در آنجا آن را مجسّم می‌نمایند.

۳- تحوّل عظیم در جهان

در روزگار پر شکوه ظهور، تحوّل عظیم در زمین رخ می‌دهد و به فرموده قرآن مجید: ﴿يَوْمَ تُبَدِّلُ الْأَرْضَ غَيْرَ الْأَرْضِ﴾^۱، زمین به گونه‌ای دیگر و در وضع و شرایط جدید قرار می‌گیرد. نه تنها زمین، بلکه زمان نیز دستخوش تحوّل تازه می‌شود.

«امروز همه دانشمندان بر این نکته هم عقیده هستند که ماده از ارتعاشات تشکیل شده است. ارتعاشات را می‌توان توسط کابل یا امواج صوتی، مثل تصاویر و اصوات، به دورترین نقاط منتقل کرد؛ در نتیجه ارگانیزم انسان را که از ماده ساخته شده، می‌توان به ارتعاش تبدیل کرد و توسط الکترونیک به هر نقطه عالم فرستاد. نظر من این است که در آینده‌ای نه چندان دور، حتی قبل از مسافرت‌های فضایی، می‌توان روش‌هایی پیدا کرد تا پیکر آدمی را به ارتعاشاتی تجزیه نمود و آن را به فضا فرستاد و در آنجا ذرات از هم گسسته را به هم متصل ساخت.

حال خوانندگان ما می‌توانند این را خود قضاوت کنند که انسان روح است و جسم او جز ذرات متمرکز ماده چیز دیگری نیست که با کُند ساختن و

۱. سوره ابراهیم آیه ۴۸.



پایین آوردن ارتعاشات، می توان آن را به اشکال دلخواه درآورد.^۱

می توان روزی را به چشم دید که انسان پیکر خود را تبدیل به جریان الکترون بسازد تا در پی آن، این جریان را به سوی نقطه دوری هدایت کند و در آنجا تجمع اتم های تشکیل دهنده بدن مجدداً صورت گیرد.^۲

بنابر تکامل عمومی نیروهای عقلی که در روایت به آن تصریح شده، غلبه روح بر ماده همگانی می شود و مردم حاکم بر جسم خود می شوند و می توانند از این حالت به خوبی استفاده کنند. در آن روزگار پرشکوه ناشناخته، زندگی مردم و احتیاجات آنان به وسائل مادی، به گونه ای دیگر است.

در پرتو ظهور ولایت اهل بیت (علیهم السلام)، علم و دانش انسان به عالیت ترین نقطه امکان می رسد، و بشر می تواند از تمامی مراحل دانش به راحتی و آسانی بهره مند گردد و اسراری را که اولیاء خدا تا آن روزگار از مردم به خاطر آماده نبودن آنان کتمان می کردند، فاش می نمایند و انسان ها را با دنیای اسرار آمیز وجود خود و جهان خارج آشنا می کنند و راه تربیت و تکامل نهایی را برای آنان می گشایند.

شاید پذیرفتن این گونه مطالب برای ما سخت باشد و این همه پیشرفت در مسائل علمی را نتوانیم بپذیریم؛ در حالی که می دانیم، اگر مغز انسان از اسارت شیطان و جهل آزاد شود، لازمه آن، تکامل انسان در تمام ابعاد می باشد به گونه ای که رازی در جهان ناگفته نمی ماند و همه مسائل بغرنج علمی فاش می شوند. حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) - که غاصبان خلافت، تاکنون میلیاردها انسان را از رسیدن به عالیت ترین مراحل علم و کمال، و تمدن درخشان ولایت محروم ساخته اند - در کلامی که از اعماق وجود آن بزرگوار برخاسته، چنین می فرماید:

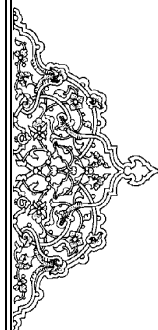
۱. روح زنده می ماند: ۱۵۸.

۲. روح زنده می ماند: ۱۸۸.

يَا كَمِيلُ، مَا مِنْ عِلْمٍ إِلَّا وَأَنَا أَفْتَحُهُ وَمَا مِنْ سِرٍّ إِلَّا وَالْقَائِمُ يَخْتِمُهُ.^۱

ای کمیل، هیچ علمی نیست مگر آن که من او را می‌گشایم و هیچ سری نیست مگر آن که قائم (عجل الله له) او را پایان می‌بخشد.

آری آن گاه که انوار تابناک از دستان مبارک حضرت بقیة الله الاعظم ارواحنا فداء مغزهای مردم ستم کشیده و رنج‌دیده جهان را تکامل بخشد و قدرت استفاده از قدرتهای بسیار شگفت ایجاد شود، انسان‌ها می‌توانند با تمامی قدرت فهم و خرد خویش - نه یک میلیارد آن - پذیرای اسرار مکتب حیاتبخش خاندان وحی شوند و به نهایی‌ترین مرحله علم و کمال دست یابند. در آن روزگار پرشکوه، رازها و اسرار نهفته آشکار خواهد شد، و از تیرگی و تاریکی‌های این دوران اثری نخواهد بود. آیا انتظار رسیدن چنین روزی قلب شما را صفا نمی‌بخشد؟!



نتیجه بحث

انتظار، حالتی امیدوار کننده و نجات بخش است که منتظران را در دوران سیاه غیبت از گرداب حیرت نجات می بخشد و آنان را به سوی وادی نور و صفا می کشاند.

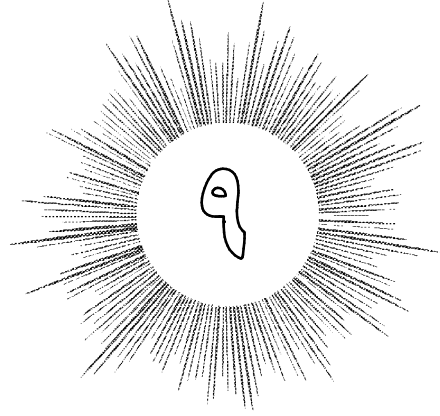
انتظار، غمزدگان را حیاتی دیگر می بخشد و نیرویی تازه می دهد و دل‌های افسرده را امیدوار می نماید و جهانی از شادکامی و درخشندگی را در اذهان پرورش می دهد.

انتظار، مردمان وارسته را می جوید و حالات خجسته را می نماید و جمال فروزنده را نشان می دهد. انتظار موانع و تیرگی‌ها را می زداید و نوری فروزنده در وجود انسانهای تکامل یافته، ایجاد می کند. انتظار بذر معارف و اعتقادات اصیل شیعه را در قلب منتظران بارور می کند و کاملترین حالات معنوی را برای بافضیلت‌ترین انسانها به ارمغان می آورد.

اگر می خواهید حالت انتظار را در خود ایجاد نموده و تقویت نمائید، با مقام عظیم ولایت انس بگیرید و از آثار شگفت انتظار آگاهی یابید و با پیگیری در حالات منتظران تکامل یافته، از خصلتها و ویژگیهای آنان آگاه شوید و با خجستگیهای زمان ظهور حضرت بقیة الله الاعظم ارواحنا فداه، قلب و جان خود را آشنا کنید، تا ناخودآگاه انتظار فرا رسیدن آن روزگار پر شکوه، تمام وجودتان را فرا گیرد.

روز محشر که زهولش سخنان می گویند

راست گویند ولی چون شب هجران تو نیست



از فرمایشات حضرت امیر المؤمنین علی‌علیه السلام:

أَنْجَحُ الْأُمُورِ مَا أَحَاطَ بِهِ الْكِتْمَانُ
بِأَتَمِّ تَبْرِينِ أُمُورِ أَنْ اسْتَكْتَمَ أَنْ رَا حَاطَهُ كُنْدُ.

کتمان راز

مردان خدا و رجال خود ساخته و مهذب، بر اثر تهذیب اخلاق و اخلاص در رفتار و گفتار و شایستگی های دیگر، به بعضی از اسرار عالم خلقت آشنایی یافته و به برخی از رموز ناشناخته جهان آفرینش آگاه هستند. آموختن این گونه اسرار در زمان حضور اهل بیت علیهم السلام گذشته از الهامات رحمانی توسط آن بزرگواران بوده است، آنان به اصحاب و نزدیکان خود مسائلی را تعلیم می دادند، و کتمان و حفظ آنها را به آنان امر می فرمودند. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در ضمن روایتی مفصل، به جابر بن عبدالله انصاری فرمودند:

يَا جَابِرُ؛ اَكْتُمْ مَا تَسْمَعُ فَإِنَّهُ مِنْ سَرَائِرِ اللَّهِ.^۱

ای جابر؛ آنچه را که می شنوی، کتمان کن که آنها از اسرار خداوند است.

برهمین اسلس، جابر و شخصیت های بزرگ دیگر که اهل بیت عصمت علیهم السلام،



اسرار و معارف برجسته‌ای را برای آنان بیان می‌فرمودند، در کتمان و مخفی نمودن اسرار تلاش می‌کردند. رنج و کوشش آنان در حفظ این‌گونه مسائل بسیار سخت و پر زحمت بوده است، از این رو امام صادق علیه السلام در ارتباط با این موضوع چنین فرموده‌اند:

كُتْمَانُ سِرِّنَا جِهَادٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ.^۱

کتمان سِرِّ ما، جهاد در راه خدا است.

و در روایتی دیگر آن بزرگوار فرمودند:

مَنْ كَتَمَ الصَّغَبَ مِنْ حَدِيثِنَا، جَعَلَهُ اللَّهُ نُورًا بَيْنَ عَيْنَيْهِ وَرَزَقَهُ اللَّهُ الْعِزَّةَ فِي النَّاسِ.^۲

کسی که گفتار سخت ما را کتمان کند، خداوند آن را بصورت نوری میان دو دیده او قرار می‌دهد، و عزت و احترام در میان مردم را، روزی او می‌گرداند.

برای کتمان رازها، باید هر موضوعی پس از فکر و اندیشه بیان شود و بدون تأمل نباید افکار را به زبان آورد. اگر انسان فکر کند و پس از تأمل کلامی را بگوید، از گفتن آن پشیمان نخواهد شد. زیرا با تفکر و تأمل اسراری که باید نهفته بمانند، پنهان خواهند ماند. زیرا اندیشیدن، این حقیقت را برای انسان ثابت می‌کند که، همه مطالب گفتنی نیستند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند:

لَا تَقُلْ مَا لَا تَعْلَمُ بَلْ لَا تَقُلْ كُلَّ مَا تَعْلَمُ.^۳

آنچه را که نمی‌دانی مگو، بلکه همه آنچه را که می‌دانی مگو.

زیرا دانستن هر چیزی دلیل برگفتن آن نیست؛ چون بسیاری از دانسته‌ها،

۱. بحارالانوار: ۷۰/۷۵.

۲. بحارالانوار: ۳۸۱/۲۵، از اختصاص: ۳۲۱.

۳. بحارالانوار: ۱۲۲/۲.

ارزش گفتن را ندارند؛ بنابراین گفتن آنها چیزی جز اتلاف عمر خود و دیگران نیست. و بعضی از معلومات انسان ارزشمند است، ولی مردم ظرفیت شنیدن آن را ندارند؛ از گفتن این گونه مطالب نیز باید خودداری کرد. زیرا اظهار آنها جز انکار و یا ردّ دیگران ثمری ندارد؛ به این جهت اول مظلوم عالم، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

لَا تَقُلْ كُلَّ مَا تَعْلَمُ.

همه آنچه را که می دانی، به دیگران مگو.

و در نهج البلاغه می فرمایند:

مَنْ كَتَمَ سِرَّهُ كَانَتْ الْخَيْرَةُ بِيَدِهِ.^۱

هر کس سرّ خود را پنهان کند، اختیار آن در دستش خواهد بود.

زیرا هر گاه صلاح دید، می تواند آن را برای دیگران اظهار کند؛ ولی اگر سرّ خود را فاش ساخت و ضرر آن متوجه او شد، دیگر نمی تواند سرّ فاش شده خود را کتمان نماید.

بلکه گاهی گذشته از آن که سرّ خود را فاش می سازد، حالات روحی خود را هم از دست می دهد؛ زیرا برخی از افراد به خاطر زحمت هایی که متحمل می شوند از نتایج معنوی برخوردار می شوند؛ ولی به خاطر گفتن به این و آن، حالت معنوی خود را از دست داده و دچار غرور و کبر و سایر حالات منفی روحی می شوند و سرانجام نتیجه ای معکوس به بار می آورند. برای جلوگیری از این گونه امور بهترین راه، حفظ زبان و خودداری از بیان است.

طرح مکن گوهر اسرار خویش

کز پس دیوار بسی گوش هاست

تا شناسی گهر بار خویش

لب مگشاگر چه درونوش هاست



رازداری بزرگان

با نگاهی کوتاه به زندگانی نورانی اهل بیت عصمت و روح مجالست و برخورد آنان با مردمی که به حضور آنان شرفیاب می شدند، پی می بریم که هر یک از آنان به تنی چند از کسانی که از گفتار دلنشین و روح پرور آنان استفاده می کردند، عنایتی خاص داشته و فرد یا افراد خاصی را صاحب سر خود می دانستند و رازهای بزرگی از جهان خلقت و عوالم ملک و ملکوت را برای آنان فاش ساخته، و با پرده برداشتن از اسراری که برای اغیار ناشناخته است، قلب آنان را روشن می ساختند؛ ولی اسرار خود را از نااهلان کتمان می نمودند و آنان را در جریان مطالبی که کشش آن را نداشتند، نمی گذاشتند.

بزرگان ما نیز در حفظ اسرار خود می کوشیدند. جریانی که می آوریم، نمونه ای از این موارد است: مرحوم شیخ بهائی شنید یک نفر حلیم پز، دارای قدرت تصرف در بعضی از طبیعیات است و از نیروهای فوق العاده روحی برخوردار می باشد. طالب دیدار و ملاقات با او شد. از این جهت به نزد وی رفت و اصرار کرد از اسرار عالم وجود چیزی به او بیاموزد!

مرد حلیم پز امتناع ورزید و گفت: شما قابل این گونه اسرار نیستید! مرحوم شیخ بهائی گفته او را رد کرد و گفت: من برای فراگیری اسرار آمادگی دارم. مرد حلیم پز چون دید شیخ بهائی گفتار او را نمی پذیرد و خود را آماده پذیرش اسرار می داند، به ایجاد برنامه ای دست زد و عملاً به شیخ نشان داد که برای پذیرش بعضی از اسرار آمادگی ندارد. در یکی از روزها که وی مشغول به پختن حلیم بود و شیخ هم نزد او نشسته بود تا شاید از اسرار چیزی بیاموزد، ناگهان درب خانه را کوبیدند. مرد حلیم پز و شیخ بهائی هر دو بیرون رفتند، دیدند شخصی پشت درب ایستاده و می گوید: سلطان شهر مرده است و می خواهند تو را برای سلطنت انتخاب کنند؛ مرد حلیم پز با شیخ بهائی به دربار رفتند.

او به شیخ بهائی گفت: تو باید پادشاه شوی و من وزیر تو. وی امتناع ورزید ولی سودی نبخشید و سرانجام شیخ بهائی پادشاه شهر شد و حلیم پز وزیر او بود تا مدتی گذشت. روزی شیخ خواست دست به کاری زند که شایسته وی نبود! که ناگهان استاد حلیم پز دست او را گرفت و گفت: نگفتم تو قابل نیستی؟!

چون شیخ ملاحظه کرد، دید در کنار دیگ حلیم پزی نشسته‌اند، و همان زمانی است که از آنجا رفته بودند و دیگ در حال جوشیدن است.^۱ گرچه این جریان - بر فرض صحت آن - یک نوع قدرت نمایی در عالم کشف بوده است و در عالم مرئی ما واقعیت خارجی نداشته است، ولی برای آن که مرحوم شیخ بهائی بپذیرد که برای کشف برخی از اسرار آمادگی ندارد، نمایش مؤثری بوده است.

مرحوم شیخ بهائی در امور غریبه استاد فنّ بوده است ولی دست بالای دست بسیار است. «وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ».^۲

روزی مرحوم شیخ بهائی با سید ماجد بحرانی که از بزرگان علماء شیعه و استاد مرحوم فیض کاشانی و علماء بسیار دیگر بود در مجلسی نشسته بودند. شیخ بهائی تسبیح تربتی در دست داشت؛ وردی بر آن خواند. آب از تسبیح جاری شد! از سید پرسید: آیا با این آب وضو جایز است یا نه؟ سید گفت: جایز نیست. زیرا که این آب خیالی است نه آب حقیقی که از آسمان نازل شده باشد یا از زمین جوشیده باشد. مرحوم شیخ جواب او را پسندید.^۳

* * *

۱. رک: تذکرة العلماء تنکابنی: ۱۷۳.

۲. سورة يوسف، آیه ۷۶.

۳. فوائد الرضویه محدث قمی: ۳۷۰.

حفظ رازها نه کتمان خیالات

آنچه درباره رازداری در میان کلمات دربار خاندان وحی در زمینه حفظ رازها وارد شده، به این منظور است که موضوعات ارزنده‌ای که مردان بزرگ و موفق از آن آگاه شده‌اند و دیگران آمادگی پذیرش آن را ندارند، کتمان نموده و در اختیار دیگران قرار ندهند.

این حقیقتی است که باید آن را پذیرفت؛ ولی عده‌ای به جای کتمان حقائق صعب، به حفظ تخیلاتی که سخت به آن پای بندند، می‌پردازند و آنها را چون رازی ارزنده، کتمان می‌کنند. آنان میان الهامات رحمانی و تخیلات نفسانی فرقی نمی‌گذارند و یا میان قدرتهای الهی و شیطانی تفاوتی نمی‌بینند. از این جهت، اعمال شیطانی خود را بسیار مهم می‌دانند و آن را به رخ دیگران می‌کشند و راه به دست آوردن آن را همانند رازِ مگو، کتمان می‌کنند؛ ولی در حقیقت جز خیالات، چیز دیگری وجود ندارد. اینک جریان جالبی را در این باره می‌آوریم:

روزی مرحوم شیخ بهائی وارد مجلس شاه عباس شد. فرستاده دربار روم نیز در آنجا بود. شاه به شیخ بهائی گفت: به سخنان فرستاده پادشاه روم، گوش کنید. فرستاده دربار روم شروع به سخن کرد و گفت: در کشور ما گروهی از دانشمندان هستند که با علوم غریبه آشنا هستند و کارهای شگفتی انجام می‌دهند و قسمتی از آنها را نقل کرد. آن‌گاه گفت: ولی در ایران کسی از علماء با این گونه علوم آشنایی ندارد.

شیخ بهائی دید این کلام در روحیه شاه عباس، تأثیر کرده است؛ به این جهت رو به فرستاده دربار روم کرد و گفت: در نزد صاحبان کمال، این گونه علوم ارزشی ندارد و در این هنگام با تردستی و حرکات سریع دست، بند جوراب خود را در دست گرفت که ناگهان به مار بزرگی تبدیل شد.

فرستاده دربار روم و همه افراد مجلس را، وحشت فرا گرفت و آماده فرار



شدند؛ در این هنگام مرحوم شیخ بهائی مار را گرفت و چون به سوی خود کشید، به حالت اول برگشت. آن گاه به شاه عباس فرمود: این گونه کارها در نزد افراد بابصیرت ارزشی ندارد و من آن را از معرکه گیران میدان اصفهان آموخته‌ام. اینها تردستی و شعبده‌بازی است و معرکه گیران، برای گرفتن درهم و دینار از مردم، به کار می‌بندند. فرستاده دربار روم سرافکنده شد و از گفته خود پشیمان گشت.^۱

عده‌ای برای این گونه اعمال بی‌ارزش و همچنین خیالات و وسوسه‌های شیطانی، ارزش قائل شده و به گمان خود به کتمان علوم و حقائق می‌پردازند! در حالی که آنها به جای رازداری، باید به پاکسازی آنها از صفحه ذهن خود بپردازند. بنابر این اول انسان باید از ارزش و حقیقت راز، آگاه باشد؛ آن گاه به رازداری بپردازد؛ نه آنکه قلب خود را جایگاه شیاطین قرار داده و خود را کتوم بپندارد!

نقش مخالفان در لزوم حفظ اسرار

اکنون قدرت‌های استکبار جهانی، اسرار و رازهای سیاسی خود را نه تنها از دولت‌های دیگر و نه تنها از ملت خود، بلکه از بسیاری از رجال سیاسی دولت خویش نیز، پنهان می‌کنند و آنها را در انحصار افرادی محدود قرار می‌دهند. همچنین کمپانی‌های بزرگ و شرکت‌های فعال جهان نیز رازداری را مهم‌ترین عامل موفقیت خود می‌دانند و فاش شدن اسرار خود را، به منزله شکست خود و پیروزی رقیبان خویش می‌پندارند. ولی در مکتب اهل بیت (علیهم‌السلام) که مردم را به کتمان و رازداری فرمان داده‌اند، به خاطر این گونه غرض ورزی‌های نابخردانه نیست؛ زیرا در نظر آن بزرگواران اگر اظهار راز، مایه پیشرفت برادران دینی باشد و مفسده‌ای را در بر نداشته باشد، دارای هیچ گونه ایرادی نیست. به همین جهت حضرت امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) به کمال می‌فرمایند:

۱. فوائد الرضویه: ۵۱۳.



يَا كَمِيلُ لَا بُأْسَ أَنْ تُعْلِمَ أَخَاكَ سِرَّكَ...^۱

ای کمیل، باکی نیست که راز خود را به برادر (دینی خود) اعلام کنی.

بنابر این انسان می تواند راز خود را به کسی که همچون برادر، همیشه در «مقام برادری» او باقی می ماند، بیان کند!

اینک این سؤال پیش می آید: اگر گفتن رازها به دوستان نزدیک ایرادی ندارد، پس چرا در روایات آن همه سفارش به کتمان راز نموده اند؟^۲

در جواب باید گفت: زیرا اولاً شناخت این گونه برادران و روشن بودن آینده آنان، با تحولات فراوانی که از نظر فکری در نوع مردم به وجود می آید، بسیار مشکل است. بنابراین فقط باید برای شناخت برادران دینی راز خود را بیان نمود.

و ثانیاً امر به کتمان اسرار در فرمایشات اهل بیت (علیهم السلام)، نه از جهت اغراض مادی و شخصی است که سیاستمداران و ثروتمندان جهان در سر می پروراند، بلکه از باب عدم پذیرش مردم و نداشتن سعه صدر آنان است. و آن گاه که روزگار ظلمانی غیبت به پایان رسد و انوار تابناک ولایت سراسرگیتی را روشن سازد، اسرار شگفت انگیز جهان توسط حضرت بقیة الله الاعظم ارواحنا فداء برای مردم جهان آشکار می شود. زیرا آن زمان مردم بر اساس تکامل فکری آمادگی شنیدن آن را دارا هستند و در آن روزگار نشانی از طغیانگران جامعه نیست که مانع بیان اسرار باشند.

همیشه ظالمان و غاصبان حقوق اهل البیت (علیهم السلام) سرچشمه همه ستم ها و ناکامی ها برای همه ملت ها بوده اند. آنان نه تنها مانع حکومت خاندان وحی شدند، بلکه به گونه ای جامعه را در جهل و اختناق قرار دادند که اهل بیت عصمت (علیهم السلام) از بیان اسرار و رازها خودداری می نمودند.

۱. بحار الانوار: ۴۱۶/۷۷، از تحف العقول: ۱۷۱.

۲. حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) شرایطی را برای این گونه برادران ذکر فرموده اند. برای اطلاع بیشتر به بحار الانوار: ۴۱۶/۷۷ رجوع کنید.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

كَانَ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سِرٌّ لَا يَعْلَمُهُ إِلَّا قَلِيلٌ.

برای پیغمبر سری بود که از آن آگاهی نداشت، مگر قلبی از مردم.

آن گاه از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کنند که فرمودند:

لَوْلَا طُغَاةُ هَذِهِ الْأُمَّةِ لَبَيَّتَتْ هَذَا السِّرَّ.^۱

اگر طغیانگران این امت نبودند، این سر را در میان مردم پخش می نمودم.

و به تعبیر دیگری می فرمایند:

لَوْلَا طُغَاةُ هَذِهِ الْأُمَّةِ لَبَيَّتَتْ هَذَا السِّرَّ.^۲

اگر افراد طغیانگر این امت نبودند، این سر را بیان می نمودم.

بنابر این علت کتمان و رازداری اهل بیت علیهم السلام و مخفی نگه داشتن حقائق عالم هستی، طغیانگران جامعه و غاصبان حقوق آل محمد صلوات الله علیهم بوده اند. آنان که نمی توانستند نه تنها سرزمینهای اسلامی، بلکه حتی «فدک» را ملک حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و در دست حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ببینند! چگونه می توانستند آرام بنشینند و ببینند مردم به سوی اهل بیت علیهم السلام روی می آورند و از علوم آنان در پیرامون اسرار آسمانها و کهکشانها و قدرت های عظیم عالم غیب و جهان نامرئی آگاهی می یابند؟! طغیان و خیانت آنان سبب شد که نه تنها در آن زمان بلکه تاکنون جامعه بشریت از پی بردن به اسرار و علوم و آگاهی از مسائل حیاتی بازماند.

کتمان کرامت و قدرت های روحی

صلحا و بزرگان ما نیز به جهت پیروی از اهل بیت علیهم السلام معمولاً به صورتی

۱. بحار الانوار: ۳۰۶/۹۵.

۲. بحار الانوار: ۲۶۷/۹۱.

زندگی کرده‌اند که تا زنده بوده‌اند کسی به اسرار آنان پی نبرده؛ حتی بسیاری از افرادی که با آنان مأنوس بوده‌اند، از راز آنان آگاه نشده‌اند.

این گونه افراد اگر چه در مواردی به ظاهر اشخاصی عادی و معمولی بودند، ولی در واقع در پرتو عنایات خاصه اهل بیت علیهم‌السلام دلی روشن از انوار تابناک خاندان وحی داشتند و با قدرتی که از فیوضات آن بزرگواران بدست آورده‌اند، کمر همّت به خدمتگزاری خلق بسته و لحظات عمر خود را در انجام مأموریت‌هایی که به آنان واگذار شده، گذرانده‌اند و با این همه، لب فرو بسته و نمی از یم را آشکار نساخته‌اند. ولی گاهی شخصیت آنان، توسط دوستان نزدیکشان شناسایی شده و پس از درگذشت آنان، رازی را که با خود به گور برده‌اند، روشن شده است.

آری، در تاریخ شیعه بعضی از علماء و یا افراد عادی که دارای مقام بلند معنوی بوده‌اند، با اهل بیت عصمت علیهم‌السلام در ارتباط بوده و تابع اوامر و دستورات آن بزرگواران بوده و از سوی آل الله افتخار مأموریت و انجام وظایفی را که به آنان محوّل شده پیدا نموده‌اند.

گر چه آنان نوعاً مأموریت‌های خود را کتمان کرده‌اند، بلکه موظّف به آن بوده‌اند تا از سوء استفاده شیادان جلوگیری شود؛ ولی گاهی کرامت آنان توسط افرادی که کرامت نسبت به آنان واقع گردیده، برای دیگران فاش شده است.

کرامتی از مرحوم شیخ انصاری

به عنوان نمونه یکی از کراماتی که از استوانه فقاها و فضیلت مرحوم شیخ مرتضی انصاری اعلی الله مقامه صادر شده است ذکر می‌کنیم. این کرامت را عالم جلیل القدر مرحوم شیخ عبدالرحیم دزفولی از آن بزرگوار دیده و آن را برای دیگران نقل کرده است.



او می‌گوید: من دو حاجت مهم داشتم و کسی از آن آگاه نبود. برای رسیدن به آن دو، دعا می‌کردم و حضرت امیرالمؤمنین و حضرت اباعبدالله و حضرت ابوالفضل (ع) را شفیع قرار می‌دادم. تا آن که در یکی از زیارات مخصوصه از نجف به کربلا رفتم و در حرم مطهر، آن دو حاجت را عرض نمودم، ولی هیچ گونه اثری از توسل خود ندیدم.

روزی در حرم حضرت ابوالفضل (ع) دیدم جمعیتی بسیاری جمع شده‌اند. از شخصی سؤال کردم چرا مردم اجتماع نموده‌اند؟ گفت: پسر یکی از عربهای بیابانی مدتی است فلج بوده، او را به قصد شفاء به حرم شریف آورده‌اند. حضرت ابوالفضل (ع) او را مورد لطف قرار داده‌اند و او شفا یافته است. اینک مردم لباسهای او را پاره کرده و به عنوان تبرک می‌برند.

من از این جریان حالم دگرگون شد و آه سرد از نهادم برکشیدم و به ضریح مطهر آن حضرت نزدیک شدم و عرض کردم: یا ابوالفضل، من دو حاجت مشروع داشتم که مکرر آن را نزد حضرت امیرالمؤمنین و امام حسین (ع) و شما عرض کردم و شما اعتنا نکردید؛ ولی این بچه بیابانی به محض این که به شما متوسل شد، اجابت فرمودید. از این جریان فهمیدم که پس از چهل سال زیارت و مجاورت و اشتغال به علم به اندازه یک بچه بیابانی در نظر شماها ارزش ندارم؛ لذا دیگر در این بلاد نخواهم ماند و به ایران مهاجرت می‌کنم.

این سخنان را گفتم و از حرم بیرون آمدم و در حرم مطهر حضرت ابی عبدالله (ع) مانند کسی که از آقای خود قهر باشد، سلام مختصری کرده و به منزل بازگشتم و مختصر اسبابی که داشتم، برداشته و به سوی نجف اشرف روان شدم؛ به این قصد که زن و فرزند و وسایل زندگی خود را برداشته و به ایران برگردم.

چون به نجف رسیدم از راه صحن بسوی خانه روان شدم. در صحن، ملا رحمة الله خادم شیخ انصاری را دیدم، با هم مصافحه و معانقه نمودیم. او گفت: شیخ تو را می‌خواهد. گفتم: شیخ از کجا می‌داند که من حالا وارد



می شوم؟! گفت: نمی دانم این قدر می دانم که به من فرمود: برو در صحن شیخ عبدالرحیم از کربلا می آید، او را نزد من بیاور.

با خود گفتم: مجاورین نجف روز زیارت مخصوصه را در کربلا می مانند و فردای آن روز از کربلا حرکت کرده و روز بعد به نجف می رسند و اغلب هم از راه صحن وارد می شوند؛ شاید از این جهت به ملا رحمة الله فرموده که مرا در صحن ببیند. با هم به خانه شیخ روانه شدیم. چون وارد بیرونی شدیم کسی نبود، ملا درب اندرونی را کوبید. شیخ صدا زد: کیستی؟ ملا عرض کرد: شیخ عبدالرحیم را آورده ام.

شیخ تشریف آوردند و به ملا فرمودند: تو برو. وقتی او رفت، رو به من کرد و فرمود: شما دو حاجت دارید و آنها را نام برد. من عرض کردم: آری چنین است. فرمود: اما فلان حاجت را من بر می آورم و دیگری را خودت استخاره کن، اگر خوب آمد، مقدمات آن را فراهم می نمایم و خودت آن را انجام ده. من رفتم و استخاره کردم، خوب آمد و نتیجه را خدمت شیخ عرض نمودم. او قبول نموده و مقدمات آن را فراهم ساخت.^۱

این یک نمونه از کرامات مرحوم شیخ است که توسط عالم جلیل مرحوم شیخ عبدالرحیم فاش شده است. جریانات دیگری که از مرحوم شیخ انصاری و سایر شخصیت های بزرگ علمی و معنوی جهان تشیع دیده شده است، بسیار زیاد است که از مجموع آنها نتیجه می گیریم:

اولیاء خدا بر اثر کتمان و داشتن ظرفیت و قابلیت نه تنها از امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف مأموریت انجام فرمایشات آن بزرگوار را پیدا می کنند؛ بلکه بر اثر الطاف بیکران خاندان ولایت به آنان، می توانند با سایر اهل بیت علیهم السلام ارتباط داشته و دستورات آنان را انجام دهند و در کتمان آنها بکوشند. آنان به وسیله انقطاع از اغیار از ژرفای وجود و اعماق دل، راه را برای مقام

وصل به آل الله باز نموده‌اند. زیرا که «فصل» مقدمه «وصل» و «وصل» نتیجه «فصل» است.

بنابراین اتصال و ارتباط صاحبان اسرار، با ائمه علیهم‌السلام مسئله‌ای است که واقعیت دارد، گرچه آنان در کتمان آن تلاش کرده و آن را انکار می‌نموده‌اند. بسیاری از جریاناتی که از علماء بزرگ شیعه نقل شده، دلالت بر رازداری آنان می‌کند. جریانی را که از کرامات مرحوم شیخ انصاری ذکر کردیم، روشنگر این حقیقت است که سایر اهل بیت علیهم‌السلام نیز گاهی به اولیاء خدا مأموریت انجام بعضی از کارها را واگذار می‌کنند و اسرار آنان توسط دیگران فاش می‌شود. نمونه دیگری که از کرامات مرحوم شیخ می‌آوریم، دلیل بر این واقعیت است: در یکی از سفرهایی که مرحوم شیخ به کربلا مشرف شده بود، در حرم مطهر حضرت اباعبدالله الحسین علیه‌السلام شخصی از اهل «سماوات»^۱ خدمت ایشان رسیده سلام نمود و دستش را بوسید. عرض کرد: «بالله علیک انت الشیخ مرتضی؟» یعنی به خدا سوگند، تو شیخ مرتضی هستی؟ شیخ فرمود: آری.

عرض کرد: من اهل سماوات هستم، و خواهری دارم که منزل او سه فرسنگ از منزل ما دور است. روزی بدیدن او رفتم. در برگشتن بین راه شیری عظیم دیدم اسبم از راه رفتن ماند. و در علاج آن جز توسل به بزرگان دین خودم، هیچ گونه فکری به ذهنم راه نیافت. لذا متوسل به ابوبکر شده یا صدیق! گفتم، اثری ندیدم. پس دست به دامن دومی شدم، یا فاروق! گفتم نتیجه‌ای ندیدم. به عثمان متوسل شدم یا ذالنور صدا زدم جوابی نشنیدم. بعد به علی بن ابی طالب علیه‌السلام متوجه شدم، گفتم: یا اخا الرسول و زوج البتول، یا ابوالسبطين ادرکنی ولا تهلکنی. ناگاه سواری حاضر شد در حالی که نقاب بر صورتش بود. شیر متوجه سوار شد و خود را بر اسب او مالید و راه بیابان را پیش گرفت و رفت. پس سوار روانه شد و من در عقب او می‌رفتم، ولی اسب او آرام

۱. «سماوات» قریه‌ای است در کنار فرات بین کوفه و بصره.

می رفت و اسب من با آن که می دوید، به او نمی رسید. همین طور در حرکت بودیم، تا به من فرمود: دیگر شیر ضرری به تو نخواهد رساند و راه را به من نشان داد و فرمود: فی امان الله، تو دیگر برو.

به او گفتم: فدایت شوم، خود را معرفی کن، تا بفهمم شما کیستید که مرا از هلاکت نجات دادید؟ فرمود: همانم که او را خواندی، منم اخوالرسول و زوج البتول و ابوالسبطين علی بن ابی طالب (علیه السلام).

عرض کردم: فدایت شوم، مرا به راه راست هدایت کن. فرمود: اعتقاد خود را درست کن. عرض کردم: اعتقادات درست چیست؟ فرمود: اعتقادات شیعه. عرض نمودم به من تعلیم کنید. فرمود: برو از شیخ مرتضی بیاموز. گفتم: او را نمی شناسم. فرمود: ساکن نجف است، و همین خصوصیتی را که الآن در شما می بینم، برای من فرمود.

عرض کردم: چون نجف بروم، او را می بینم؟ فرمود: چون به نجف بروی او را نمی بینی. زیرا او به زیارت حسین (علیه السلام) رفته، لکن در کربلا او را خواهی دید. این کلام را فرمود و از نظرم ناپدید شد.

من به سماوات رفتم و از آنجا روانه نجف شدم و شما را ندیدم و امروز وارد کربلا شدم، اینک به خدمت شما رسیدم. حال، اعتقادات شیعه را برایم بیان فرما. شیخ فرمود: اما اصل اعتقادات شیعه آن است که امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (علیه السلام) را خلیفه بلا فصل رسول الله (صلی الله علیه و آله) می دانند و همچنین بعد از او فرزندش امام حسن (علیه السلام) و بعد فرزند دیگرش امام حسین (علیه السلام) صاحب این ضریح و این بقعه و همچنین تا امام دوازدهم که امام عصر (علیه السلام) است و از نظرها غائب است. اینها همه امامند و شخصی که اقرار و اعتراف به این عقاید نماید، شیعه است و در اعمال هم تکلیف تو همین است که انجام می دهی از نماز و روزه و حج و غیر آن.

عرض کردم: مرا به یکی از شیعیان بسپار که از او بعضی از ضروریات احکام را بیاموزم. مرحوم شیخ او را به یکی از بزرگان سپرد و سفارش فرمود:

اموری را که منافی تقیّه است، بر او اظهار نکند.^۱

نگهبان سرت گشته است اسرار اگر سر بایدت رو سر نگهدار
زبان در بسته بهتر، سر نهفته نماند سر چو شد اسرار گفته

کتمان کرامات و حفظ اسرار نه تنها وسیله حفظ آنها از مخالفان است؛ بلکه راز مهم دیگر آن، افزایش ظرفیت برای دسترسی به اسرار و رازهای مهم تر می باشد.

به خاطر اهمیت رازداری این همه اهل بیت عصمت و طهارت به آن سفارش نموده و آن را وسیله ای دانسته اند که خیر دنیا و آخرت برای آدمی جمع می کند.

حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرمایند:

جُمِعَ خَيْرُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فِي كِتْمَانِ السِّرِّ وَمُصَادَقَةِ الْإِخْوَانِ وَجُمِعَ
الشَّرُّ فِي الْأَذَاعَةِ وَمُؤَاخَاةِ الْأَشْرَارِ.^۲

خوبیهای دنیا و آخرت جمع شده در کتمان راز و صداقت داشتن با اخیار و بدیهیها جمع شده در فاش ساختن اسرار و برادری با اشرار.

بزرگان ما با کتمان اسرار و نگه داشتن رازها، نه تنها خود را از اغیار حفظ می نمودند، بلکه با انباشته شدن رازها، ظرفیت و آمادگی خود را برای درک اسرار مهم تر، افزایش می دادند و با کتمان کرامات بر قدرتهای روحی خود می افزودند.

زیان فاش نمودن رازها

فاش ساختن اسرار و عدم قدرت بر کتمان رازها، گواه بر کم بودن ظرفیت انسان است. دریا دلانی که در حضور اهل بیت (علیهم السلام) بودند و از انوار معارف و اسرار آنان بهره مند می شدند، از افشاء آنها برای دیگران خودداری می نمودند. کتمان و رازداری آنان، دلیل بر ظرفیت و قابلیت فراوان آنان و وسیله پیشرفت

۱. زندگانی و شخصیت شیخ انصاری: ۹۶.

۲. سفینه البحار: ۴۶۹/۲.



و ترقی در مسائل معنوی بوده است.

آنان که قدرت برکتمان رازها را ندارند، این نه تنها دلیل بر کمی استعداد و ظرفیت آنان است، بلکه در مواردی علت اصلی افشاء نمودن آنان، شک در اصل حقایقی است که به آن پی برده‌اند. حضرت امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

مُذِيعُ السِّرِّ شَاكٌّ^۱

فاش‌کننده راز، دارای شک است.

کسی که رازها را فاش می‌سازد، اگر به هنگام افشاء دارای شک و تردید نباشد؛ پس از آن گرفتار شک درباره آن می‌شود. زیرا با گفتن رازها به دیگران در ابتداء با تشکیک دیگران درباره اصل آن مسائل، روبرو می‌شود و سرانجام خود نیز به انکار آنها پرداخته و از مرتبه‌ای که داشته است، سقوط می‌کند. این حقیقت را حضرت امام صادق علیه السلام این چنین بیان فرموده‌اند:

إِفْشَاءُ السِّرِّ سُقُوطٌ^۲

فاش ساختن راز، سقوط است.

با استفاده از این فرمایشات گهربار، آنان که خود را دارای «حالی» می‌دانند و معتقدند به مقام و مرتبه‌ای راه یافته‌اند، باید توجه داشته باشند که با گفتن مسائل نگفتنی، نه تنها باعث انکار برخی از حقایق در بعضی از افراد می‌شوند، بلکه وسیله سقوط خود را نیز فراهم می‌کنند.

ظرف کوچک با ریختن اندکی آب در آن لبریز می‌شود؛ ولی دریا، آب رودخانه‌ها را در خود جای می‌دهد و تغییری نمی‌کند. کسانی که جویای موفقیت و رسیدن به مراتب و مراحل عالی معنوی هستند، باید دریا دل باشند و با کتمان راز، ظرفیت خود را وسعت بخشند، و با این روش از سنت الهی

۱. بحارالانوار: ۸۸/۷۵، از اصول کافی: ۳۷۱/۲.

۲. بحارالانوار: ۲۲۹/۷۸ از تحف العقول: ۳۱۵.

پیروی نمایند. حضرت امام صادق (علیه السلام) در این باره می فرمایند:

... السُّنَّةُ مِنَ اللَّهِ جَلَّ وَعَزَّ، فَهُوَ أَنْ يَكُونَ كَثُومًا لِلْأَسْرَارِ.^۱

سنتی که از خدا باید در مؤمن باشد، این است که کتمان کننده رازها باشد.

بنابر این فرد با ایمان که به مقام معرفت راه یافته و به حقائق ارزنده پی برده است؛ باید همچون گنج، آنها را از دیگران پنهان نماید. انسان چگونه می تواند با فاش ساختن گنجینه، آن را از دستبرد اغیار محفوظ نگه دارد؟! پس حقائق ناگفتنی را باید همچون گنج حفظ نمود.

با این بیان، مردان خدا کسانی هستند که حربه به دست نامردان نمی دهند. اولیاء خدا با سکوت و کتمان سرّ، خود را زینت می دهند، نه آن که خود را بدنام نمایند.

حضرت امام صادق (علیه السلام) می فرمایند:

حَلِيَّتُهُمْ طُولُ السُّكُوتِ وَكَيْتَمَانُ السَّرِّ.^۲

زینت آنان، سکوت طولانی و کتمان سرّ است.

کم گوی و مگوی هر چه دانی	لب دوخته دار تا توانی
بس سرّ که فتاده زبان است	با یک نقطه زبان زیان است
آن قدر رواست گفتن آن	کاید ضرر از نگفتن آن
نادان به سر زبان نهد دل	در قلب بود زبان عاقل

درباره لزوم حفظ اسرار و سخنانی که عموم مردم آمادگی دانستن آن را ندارند، در روایات متعدد دیگر نیز اهل بیت (علیهم السلام)، دوستان خود را به آن سفارش فرموده اند و آنان را به این نکته متوجه ساخته اند که همیشه باید در حفظ اسرار کوشا باشند و راز خود را در دل نهان کنند.

۱. بحارالانوار: ۲۹۱/۷۸، از تحف العقول: ۳۰۷.

۲. بحارالانوار: ۳۵۲/۶۷.

نتیجۀ بحث

کتمان راز و حفظ اسرار، از شرایط اساسی برای نیل به درجات ارزنده و عالی معنوی است. از این رو بزرگان تاریخ شیعه به این مسئله توجه کامل داشته‌اند. زیرا راز داری نه تنها انسان را از گزند مخالفان محافظت می‌کند، بلکه انباشته شدن اسرار بزرگ از جهان خلقت و عوالم ملک و ملکوت، ضمیر ناخود آگاه انسان را برای فراگیری اسرار بزرگتر پرورش می‌دهد.

از این رو نگه داشتن اسرار نه تنها برای محافظت از رسیدن به دست اغیار، بلکه به خاطر افزایش ظرفیت باطنی دارای ارزش فراوان است. نتیجۀ عدم کنترل خویشتن و فاش نمودن رازها، سقوط انسان از مراحل عالی معنوی است و شک و تردید را نسبت به حقیقت داشتن این گونه مسائل، برای خود و دیگران به ارمغان می‌آورد! تشخیص رازها از خیالات و خرافات، از مسائل بسیار مهمی است که باید به آن توجه شود. همان گونه که راز داری مهم است؛ پاکسازی ذهن از خیالات و خرافات، دارای نقش اساسی است.

چون که ترا دوست کند راز دار
طرح مکن گوهر اسرار یار
آب صفت هر چه شنیدی بشوی
آینه سان هر چه بینی مگوی